

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
ارتالیفات
حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین طهرانی قدس الله عنه الزکیه

مشهد مقدس، صندوق پستی: ۹۱۳۷۷ - ۳۵۵۹

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی): www.maarefislam.ir

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی): www.maarefislam.org

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی): www.islamknowledge.org

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطی مؤلف: www.maarefislam.net

پست الکترونیکی: info@maarefislam.com

هو العليم

مواظبا
اخلاقى تعرفانى
(١)



در کیفیت سیر و سلوک اولى الالباب

حضرت آية الله
حاج سيد محمد صادق حسینی طهرانی

فهرست

فهرست اجمالی مطالب و موضوعات گلشن اُحباب (۸)

عنوان	صفحه
..... مقدمه	۵۱
..... مجلس صدوسوم: اولیاء خدا، تحت شعاع معصومین علیهم السّلام	۵۵
..... مجلس صدوچهارم: راه بندگی و ندیدن خود (۱)	۶۳
..... مجلس صدوپنجم: راه بندگی و ندیدن خود (۲)	۸۱
..... مجلس صدوششم: راه بندگی و ندیدن خود (۳)	۹۱
..... مجلس صدوهفتم: راه بندگی و ندیدن خود (۴)	۱۰۷
..... مجلس صدوهشتم: راه بندگی و ندیدن خود (۵)	۱۱۹
..... مجلس صدونهم و صدودهم: راه فناء و إطلاق	۱۳۵
..... مجلس صدویازدهم: فضیلت زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام	۱۵۳
..... مجلس صدودوازدهم: استفاده از شب، در سلوک إلى الله	۱۷۳
..... مجلس صدوسیزدهم: قرائت و تدبیر در قرآن، و أعمال ماه رجب	۱۸۷
..... مجلس صدوچهاردهم: شرح مقدّمه الله شناسی (۱)	۱۹۷
..... مجلس صدوپانزدهم: شرح مقدّمه الله شناسی (۲)	۲۰۹
..... مجلس صدوشانزدهم: شرح مقدّمه الله شناسی (۳)	۲۲۷
..... مجلس صدوهفدهم: شرح مقدّمه الله شناسی (۴)	۲۴۵
..... مجلس صدوهجدهم: شرح مقدّمه الله شناسی (۵)	۲۶۳

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات گلشن اُحباب (۸)

عنوان	صفحه
مقدمه	
صفحه ۵۱ و صفحه ۵۲	
شامل مطالب:	
لزوم توجّه دائمی و پرهیز از غفلت، در حرکت به سوی پروردگار	۵۱
بیان نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی،	
در جلسات انس و ذکر	۵۱
إجمالی از محتوای مطرح شده در کتاب	۵۲
قطع تعلّقات عالم کثرت، با مطالعه مواعظ و اندرزهای الهی	۵۲
مجلس صد و سوم: اولیاء خدا، تحت شعاع معصومین علیهم السّلام	
از صفحه ۵۵ تا صفحه ۶۰	
شامل مطالب:	
اولیاء خدا تحت الشّعاع معصومین علیهم السّلام قرار دارند	۵۵
قیاس نمودن اولیاء خدا با اهل بیت علیهم السّلام	۵۵
مرحوم علامه (قدّه): نباید اولیاء خدا با امام علیه السّلام در یک مرتبه	
قرار بگیرند	۵۵
در عالم توحید دوئیّت راه ندارد	۵۵
«نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ»	۵۵

- مرحوم علامه (قده): فقط برای زیارت امام رضا علیه السلام به مشهد
 ۵۶ مشرف شوید!
- ۵۶ ناراحتی شدید مرحوم علامه (قده) از مراجعه به ایشان برای شفای مریض
 طردنمودن شخصی که قبل از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام به دیدار
 ۵۶ مرحوم قاضی رفته بود
- مرحوم علامه (قده): در تشرّف به مشهد، حتماً اوّل به زیارت امام رضا
 ۵۶ علیه السلام بروید!
- حکایت شخصی که بدون زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر،
 ۵۶ به خدمت امام صادق علیه السلام رسیده بود
- ۵۷ امام صادق علیه السلام: «اگر از شیعیان مانبودی، ابداً به تو توجه نمی کردم»
- ۵۷ ادب آیه الله بروجردی نسبت به امام زمان علیه السلام
- ۵۷ مرحوم علامه (قده) از مرحوم آیه الله بروجردی (ره) خیلی تعریف می کردند
 برخورد شدید آیه الله بروجردی (ره) با قرین قرارداد نام ایشان با نام
 ۵۷ امام زمان علیه السلام
- ۵۸ لزوم رعایت ادب نسبت به امام علیه السلام
- اوّل به زیارت امام رضا علیه السلام بروید، بعد به سر مزار مرحوم
 ۵۸ علامه (قده)
- ۵۸ اولیاء الهی در عالم تکوین، زیر چتر امام علیه السلام هستند
- وصیت مرحوم علامه (قده) به دفن ایشان در پائین پای امام رضا
 ۵۸ علیه السلام
- ۵۹ بندگی و تواضع
- ۵۹ در مقام اطاعت و بندگی بودن و خود را از همه پائین تر دیدن
- ۵۹ هرکسی بندگی خدا را بکند، خدا او را آقا می کند
- ۵۹ «بنده را پادشاهی نیاید، از عدم کبریائی نیاید»

- ۵۹ اشعار مرحوم آیه‌الله میرزا حبیب‌الله خراسانی؛ دیوان ایشان را تهیه نمایند!
- ۵۹ مرحوم علامه (قدّه): ایشان از علمای جان‌دار بودند!
- ۵۹ بنده بایستی بندگی کند
- ۶۰ کسی که بخواهد به لقاء پروردگار مشرف شود باید نفس خود را خرد کند
- ۶۰ راه گرفته‌شدن هستی انسان، برای همه باز است
- ۶۰ «مژگان تو تا تیغ جهانگیر برآورد»

مجلس صد و چهارم: راه بندگی و ندیدن خود (۱)

از صفحه ۶۳ تا صفحه ۷۸

شامل مطالب:

- ۶۳ رسیدن به عبودیت
- ۶۳ هدف از سیر و سلوک، رسیدن به «عبودیت» است
- ۶۳ پرهیز از هر سخن، عمل و نیتی که با حقیقت عبودیت منافات داشته باشد
- ۶۳ نیت‌های سالک بایستی با حساب باشد
- ۶۴ ندیدن فضیلت و برتری برای خود
- ۶۴ سالک باید خود را «نیست» ببیند
- ۶۴ سالک باید خود را از همه موجودات کوچکتر بداند
- امام صادق علیه‌السلام: «کسی که برای خود بر دیگری فضیلتی ببیند، از مستکبرین است»
- ۶۴ عمومیت فضیلت در کلام حضرت امام صادق علیه‌السلام
- ۶۴ تا استکبار از بین نرود، سالک به عالم قدس راه پیدا نمی‌کند
- ۶۵ «تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی، اندر صف عاشقان تو محرم نشوی»
- سؤال راوی از امام صادق علیه‌السلام: آیا شخص متقی بر معصیت‌کار
- ۶۵ فضیلت ندارد؟!

- امام علیه السّلام: «شاید شخص معصیت‌کار توبه کند ولی شخص متّقی،
نسبت به گناهانش بازخواست شود» ۶۵
- تمثیل به سحره فرعون ۶۵
- چه بسیار افراد اهل ایمانی که از راه خدا بیرون رفتند ۶۶
- اظهار عجز و نیاز به درگاه الهی** ۶۶
- کشکول گدائی مؤمن همیشه باید بر درگاه خداوند باشد ۶۶
- مؤمن همیشه باید در حال خوف باشد ۶۶
- مرحوم علامه (قدّه): چه‌بسا زن زانیه موفّق به توبه شود و شخص
نماز شب خوان در امتحان شکست بخورد ۶۶
- اگر عنایت پروردگار، یک آن قطع شود انسان بدبخت می‌شود ۶۷
- «اللّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ» ۶۷
- راه خدا، باید با عبودیت طی شود ۶۷
- کسی نزد پروردگار مقرب‌تر است که خود را از همه کوچکتر ببیند ۶۷
- این حال را باید با مراقبه تحصیل نمود ۶۷
- مؤمن همیشه در حال فقر و بیچارگی و مسکنت است ۶۸
- مؤمن باید در حال غنا و واجدیت صفات حسنه، خودش را فقیر ببیند ۶۸
- جاری‌شدن عشق خدا، در دل** ۶۸
- زنده‌شدن قلب، در حال عبودیت و انکسار ۶۸
- «که من نسیم حیات از پیاله می‌جویم» ۶۸
- سگ ولگرد هم مخلوق خداست ۶۹
- جائز نبودن اذیت و آزار حیوانات، حتی سگ‌های ولگرد ۶۹
- همه حیوانات و موجودات ربط به خدا دارند ۶۹
- «از وی همه مستی و غرور است و تکبر، وز ما همه بیچارگی و عجز و
نیاز است» ۶۹

- ۶۹ یک قطره اشک در نیمه شب خیلی کارها می‌کند
- ۷۰ «هرکه در خواب است او در خواب تر»
- ۷۰ فرمایش مرحوم حدّاد (قده) در توضیح این مصرع مثنوی
- ۷۰ «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»
- ۷۰ باید در همین عالم، محبت خود را در خدا متمرکز نمود
- ۷۰ **روش و مراحل طلوع عشق خدا در قلب**
- ۷۱ نباید بنشینیم و انتظار بکشیم که عشق خدا بیاید؛ باید کار کرد!
- ۷۱ تهجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
- مرحوم قاضی (قده): تهجد و بیدار خوابی، موجب بروز عشق پروردگار
- ۷۱ می‌شود
- ۷۱ لزوم مروردادن عشق خدا بر قلب، موقع خواب
- ۷۱ **ایجاد ابتلائات، برای فهم عجز انسان**
- ۷۱ از دید الهی، هیچ موجودی فضیلتی بر موجود دیگر ندارد
- ۷۲ اگر فضیلت را به خود نسبت دهیم خدا گوشمالی می‌کند
- ۷۲ اولیاء خدا در همه احوال، عجز و نیاز دارند
- ۷۲ استحباب تحمید الهی، در عسر و یسر
- ۷۳ مؤمن باید هستی‌اش را خرد کند
- ۷۳ **ملاک و میزان عبودیت و خاکساری**
- ۷۳ طولانی‌بودن خدمت به اولیاء خدا، ملاک نیست
- مرحوم علامه (قده): هرکس خود را از افراد جلسه پائین تر ببیند، از همه
- ۷۳ بیشتر فضیلت دارد
- ۷۴ اگر کسی یک ذره آقائی داشته باشد بهره‌ای از سلوک نبرده است
- ۷۴ سیر و سلوک الی الله، محلّ عبودیت و خاکساری است
- ۷۴ فرق مسیر اهل عرفان با مسیر دیگر مکتب‌ها

- ۷۴ ریاضت کشیدن اهل عرفان، برای خُرد کردن نفس است نه تقویت آن
- ۷۴ نسبت دادن کارها به خدا، نه به خود
- حضرت عیسی علیه السّلام هیچ یک از کارهای خود را، به خود نسبت نمی داد
- ۷۴
- ۷۵ لزوم استغفار از نسبت دادن کارها پیمان به خود
- ۷۵ راه سلوک، راه فقر واقعی است
- ۷۵ «بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار»
- ۷۶ لزوم انابه و بیداری شب
- ۷۶ سالک در حال صحت و علم و قدرت و حیات نیز باید خود را بیچاره ببیند
- ۷۶ تا انسان انابه نداشته و اشک نریزد، به او عنایت نمی شود
- ۷۶ سفارش به خواندن نماز وتر
- ۷۶ علت خواندن دو رکعت نماز نشسته بعد از نماز عشاء
- ۷۷ گنده شدن از این عالم و استفاده از عمر
- ۷۷ هر شخصی با مراقبه و مجاهده باید خود را از این عالم بکند
- ۷۷ مرحوم انصاری (قدّه) با اینکه استاد نداشتند، با مجاهده به حقیقت رسیدند
- ۷۷ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»
- ۷۸ باید صبح و عصر به یاد خدا بود و تسبیح او را نمود

مجلس صد و پنجم: راه بندگی و ندیدن خود (۲)

از صفحه ۸۱ تا صفحه ۸۸

شامل مطالب:

- ۸۱ راه عبودیت، ملازم با مسکنت و خاکساری است
- ۸۱ عبادت عبودیت آور
- ۸۱ هر فکر و ذکری که موجب تقویت نفس شود، انسان را از عبودیت جدا می نماید

- ۸۱ آیا نماز اهل نهروان آنها را به خدا نزدیک می‌کرد؟!
- ۸۲ نماز باید عبودیت بیاورد و هستی را بگیرد
- ۸۲ مقابلهٔ اصحاب نهروان با حکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۸۲ فکر و ذکر که انسان را از طریق حق دور کند، مضرّ است
- ۸۲ عبادت در صورتی مفید است که در طریق حق انجام شود
- قرائت قرآن برای امیرالمؤمنین و امام زمان علیهما‌السلام نور است و برای
- ۸۳ فاسقین ظلمت و تاریکی!
- ۸۳ «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»
- ۸۳ باید نیت‌ها و خواطر را تصحیح نمود
- ۸۳ «مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنْ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ»
- شخصی که فعلاً در حال اطاعت است، ممکن است موفق به ثبات در طریق
- ۸۴ حق نشود
- ۸۴ شکرگذاری برای انجام طاعت ممدوح است
- ۸۴ کسی که خود را از اهل معصیت بالاتر ببیند از مستکبرین است
- ۸۴ هرکسی به اندازهٔ ذره‌ای کبر در وجودش باشد، داخل بهشت نمی‌شود
- ۸۵ گفتگوی جناب سلمان با مردی که به او جسارت کرد
- ۸۵ عمده این است که از پل بگذریم
- ۸۶ لزوم پائین کشیدن خود از مرتبهٔ نفس
- ۸۶ کبر مانع سیر انسان به سوی خدا می‌شود
- ۸۶ کبر خفی و کبر جلی
- ۸۶ تحصیل مقدمات عبودیت و محبت الهی
- ۸۶ برتر دیدن خود، خلاف عبودیت و نیستی است
- ۸۶ لزوم نجات خود و متمکن نمودن حال بندگی در نفس
- ۸۶ تأثیر خواندن اشعار توحیدی مثل اشعار ابن‌فارض

- ۸۶ سفارش به خواندن اشعار حافظ، باباطاهر و غبار همدانی
- ۸۷ اشعار توحیدی باید با مراقبه و با توجه خوانده شود
- ۸۷ تنها وسیله‌ای که انسان را به خدا می‌رساند، محبت خداوند است
- ۸۷ تحصیل مقدمات عبودیت و بندگی
- ۸۷ انسان همیشه باید دست نیازش به دامن پروردگار باشد
- ما مانند بچه هستیم که اگر در حرکت به سوی پروردگار یک لحظه دستان
- ۸۷ رها شود، زمین می‌خوریم
- ۸۷ برای سقوط ننمودن باید دست عنایت پروردگار بر سرمان باشد
- ۸۸ «إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا»

مجلس صد و ششم: راه بندگی و ندیدن خود (۳)

از صفحه ۹۱ تا صفحه ۱۰۴

شامل مطالب:

- ۹۱ کسی که برای خود فضیلتی ببیند، از سلوک بهره‌ای ندارد
- ۹۲ فضیلت انسان بر موجودات دیگر
- ۹۲ فضیلت ظاهری انسان، بر بسیاری از موجودات
- ۹۲ «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»
- ۹۲ اشرف بودن انسان از تمامی مخلوقات، از جهات ملکوتی
- ۹۲ انسان، مظهر همه اسماء الهی و خلیفه الله است
- ۹۲ مستخر نمودن آسمان و زمین برای انسان
- ۹۳ به خاطر فضیلت انسان، پرندگان و گوسفند و گاو، برای او ذبح می‌شوند
- ۹۳ گوسفند هنگام ذبح، حس و ادراک دارد
- ۹۳ حیوان نباید هنگام ذبح اذیت شود
- ۹۳ استحباب تیز بودن چاقوی ذبح

۹۳	کراهت ذبح حیوان در برابر حیوان دیگر
	حکایت شتری که نزد رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از صاحبش
۹۳	شکایت نمود
۹۴	شتری که به احترام پیامبر آزاد شد
۹۴	متن روایت شکایت شتر (ت)*
۹۵	اجازه کشتن حیوان در شریعت، نشانه شرافت انسان بر حیوان است
۹۵	ندیدن فضیلت و شرافت برای خود
۹۵	انسان شرافت دارد؛ ولی نباید شرافت را ببیند
۹۶	تمام فضیلت‌ها و شرافت‌ها برای خداست و امانت در دست ماست
۹۶	نباید فضیلت را به خود نسبت دهیم
۹۷	ممنوعیت فخر فروشی نسبت به صفات ممدوحه
۹۷	هم‌غذاشدن امام رضا علیه السلام با غلامان خود
۹۷	فضیلت حقیقی به تقواست و آن را خدا داده است
۹۷	دستور خداوند به حضرت موسی که خلقی پائین‌تر از خودت را برای من بیاور!
۹۸	عبودیت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
۹۸	انسان باید خودش را در دایره ممکنات، با همه مساوی بداند
۹۸	ما به خاطر غفلت‌هایمان شاید از حیوان هم کمتر باشیم
۹۹	لزوم التفات به عیوب خود
۹۹	«طوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ»
۹۹	مؤمن از خوبی‌هایی که خدا در او قرار داده غافل است
۹۹	اهمیت «پائین‌تر دیدن خود» در سلوک الی الله
۱۰۰	کرامت امام رضا علیه السلام نسبت به بَرَنظی

*. حرف «ت» علامت تعلیقه است.

- ۱۰۰ حکایت مهمان شدن بز نطی خدمت امام رضا علیه السّلام
- ۱۰۱ بیان جریان عبادت أمير المؤمنين علیه السّلام از صعصعه
- ۱۰۱ «لَا تَفْتَحِرْ بِعِبَادَتِي يَاكَ»
- ۱۰۲ به دنبال استفاده معنوی خودت باش و به غفلت دچار مشو!
- ۱۰۲ فخر کردن و خود را بزرگ دیدن، با راه خدا منافات دارد
- ۱۰۲ راه خدا، راه بندگی است
- ۱۰۲ لزوم قطع چیزی که عبودیت را قطع کند
- ۱۰۳ «منم منم» کار را خراب می کند
- ۱۰۳ بز نطی از اخص اصحاب امام رضا علیه السّلام بود
- ۱۰۳ دیدن کرامت امام رضا علیه السّلام نسبت به خود، خطاست
- ۱۰۳ لذت و بهره معنوی بز نطی از مؤانست با امام علیه السّلام
- ۱۰۴ عبودیت و اصلاح فکر و نیت
- ۱۰۴ راه خدا، راه عبودیت و خاکساری است
- باید هر کار و فکر و ذکر و عبادتی که با عبودیت منافات دارد را
- ۱۰۴ تصحیح نمود
- ۱۰۴ چشمی که به جای خدا، نفس می بیند را باید درست کرد

مجلس صد و هفتم: راه بندگی و ندیدن خود (۴)

از صفحه ۱۰۷ تا صفحه ۱۱۶

شامل مطالب:

- ۱۰۷ فضیلت سیادت، و لزوم ندیدن آن از خود
- ۱۰۷ فضیلت سیادت، با هیچ فضیلتی برابری نمی کند
- مرحوم علامه (قدّه): «حاضر نیستم سیادت خود را با تمام دنیا و
- ۱۰۷ مافیها عوض کنم»

- ۱۰۸ شخص سیّد نباید برای خود فضیلتی نسبت به دیگران ببیند
- ۱۰۸ در عالم توحید، بین سیّد و غیر سیّد فرقی نیست
- ۱۰۸ بهره سادات در راه خدا بیشتر از دیگران است ولی نباید آن را از خود ببیند
- مرحوم قاضی (قدّه): اکثر افرادی که عشق خدا بر ایشان طلوع می کند،
- ۱۰۸ سادات هستند
- همان طور که بهره آنها دو برابر است، اگر معصیت کنند دو برابر چوب
- ۱۰۸ می خورند
- ۱۰۸ «يُنِسَاءُ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكَ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ...»
- ۱۰۹ مرحوم حاج هادی ابهری: «سادات چهل قدم از ما عامها جلو هستند»
- ۱۰۹ کسی که تقوایش بیشتر است، نباید خود را از دیگران بالاتر ببیند
- ۱۱۰ پرهیز از به چشم حقارت نگریستن به افراد
- ۱۱۰ ممکن است شخصی که الآن متقی است، عاقبت به خیر نشود
- مرحوم علامه (قدّه): نباید به کسی که زبانه ها را می برد به دید حقارت
- ۱۱۰ نگریست!
- ۱۱۰ تقوی و قرب، ملک خداست
- ۱۱۰ معنای مراقبه
- ۱۱۰ لزوم تواضع نسبت به همه
- ۱۱۱ روایت امام صادق علیه السلام درباره مجاهده و حجاب نفس
- ۱۱۱ امام صادق علیه السلام: «طَوْبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِنَفْسِهِ»
- ۱۱۱ کسی که عقلش از نفسش عبور کند به رستگاری عظیمی رسیده است
- ۱۱۱ اولیاء خدا هر جا زمینه هوی بود، شرکت نمی کردند
- ممانعت مرحوم علامه (قدّه) از اعلان صلوات هنگام ورودشان به
- ۱۱۲ مجلس ختم
- ۱۱۲ نورائیت مجالست با افراد از نفس گذشته

- ۱۱۲ نورانیّت مجالس مرحوم علامه (قدّه)
- ۱۱۲ مجالست با کسی که از نفس گذشته به انسان حیات می دهد
- ۱۱۲ تقدّم مرحوم علامه (قدّه) به بردن اولاد ذکور به همراه خود در مجالس
- کلام مؤلف در سنّ کودکی به مرحوم علامه (قدّه): «پیش شما که هستم،
- ۱۱۲ احساس صفا و آرامش بیشتری می کنم»
- ۱۱۳ نور و صفا به خاطر پشت پازدن و کشتن نفس است
- ۱۱۳ از بین بردن کبر و آقائی
- ۱۱۳ روایت: «کسی که ذره ای کبر داشته باشد، داخل بهشت نمی شود»
- ۱۱۳ آقائی برای خداست؛ «الکبرياء ردائی...»
- ۱۱۴ راه خدا، راه مجاهده است
- ۱۱۴ إخلاص باید قوی باشد تا مجاهده فقط برای خدا باشد
- ۱۱۴ تاریکی حجاب نفس
- امام صادق علیه السلام: «هیچ حجابی تاریک تر و غریب تر از
- ۱۱۴ حجاب نفس نیست!»
- ۱۱۴ معنای «وحشت» در لغت عرب (ت)
- ۱۱۴ علّت «أَوْحَشُ الْحُجُب» بودن حجاب نفس (ت)
- ۱۱۵ باید روی نفس و هوای آن پا گذاشت
- ۱۱۵ هوای نفس، از آثار نفس است

مجلس صد و هشتم: راه بندگی و ندیدن خود (۵)

از صفحه ۱۱۹ تا صفحه ۱۳۲

شامل مطالب:

- ۱۱۹ ادامه بحث از روایت: «طَوَّبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِنَفْسِهِ»
- ۱۲۰ غلبه عقل بر نفس اماره، به وسیله مجاهده، مسکنت و خضوع در برابر پروردگار

- ۱۲۰ گرفتارشدن به حجاب نفس
- ۱۲۰ هیچ حجابی تاریک‌تر از حجاب نفس نیست
- ۱۲۰ افرادی که در راه خدا می‌آیند و به حجاب نفس گرفتار می‌شوند
- ۱۲۱ حکایت شخصی که از شفا دادن مریض‌ها صحبت می‌کرد
- ۱۲۱ بهره این شخص از سیر و سلوک، «من چنان کردم» بود
- ۱۲۱ لزوم تهذیب نفس، نه تقویت نفس
- ۱۲۱ راه خدا، راه تهذیب نفس است، نه تقویت نفس
- مرحوم علامه (قدّه) با کسانی که در مقام تقویت نفس بودند ارتباط برقرار نمی‌کردند
- ۱۲۲ نباید فریب کشف و کرامات برخی از افراد را خورد
- ۱۲۲ بزرگ‌شدن نفس، در اثر شفای مریض و طیّ الأرض و داشتن کیمیا
- ۱۲۲ راه بزرگ‌شدن نفس، با عبودیت سازگار نیست
- ۱۲۳ باید «من» را کنار گذاشت و همه را به خدا نسبت داد
- حکایت مریض سرطانی که با خوردن حبه قند مرحوم علامه (قدّه) شفا یافت
- ۱۲۳ برخورد شدید مرحوم علامه (قدّه) با کسی که دوباره برای گرفتن قند آمده بود!
- ۱۲۳ کسی که از نفس گذشته است حمدی را که خوانده از خودش نمی‌داند
- ۱۲۳ گفتار مرحوم علامه (قدّه) با شخصی که می‌گفت مریض شفا داده‌ام!
- ۱۲۴ سلاح کشتن نفس، در بیان امام صادق علیه‌السلام
- ۱۲۴ هوای نفس را باید کشت
- ۱۲۴ اوّل: افتقار و ابراز نیاز به درگاه الهی
- ۱۲۴ تأثیر عرض احتیاج به خداوند، در قتل نفس و هوای نفس
- ۱۲۴ دوم: خشوع و تواضع

- ۱۲۵ انسان باید در تمام حالات خود خاضع و خاشع باشد
- ۱۲۵ أمير المؤمنين عليه السلام: «زَيْنُ الْعِبَادَةِ الْخُشُوعُ»
- خطاب خداوند به حضرت موسی و سفارش به خضوع و خشوع و
- ۱۲۵ اشک چشم
- ۱۲۵ سوم و چهارم: گرسنگی و تشنگی
- ۱۲۵ افرادی که توان روزه گرفتن دارند، ماهی حداقل سه روز روزه بگیرند
- استحباب روزه در پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه اول از
- ۱۲۵ دهه وسط هر ماه
- ۱۲۶ ممدوح بودن مطلق جوع در طول شبانه روز
- ۱۲۶ «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ»
- ۱۲۶ اسبی می تواند بدود و در میدان پیروز شود که شکمش خالی باشد
- ۱۲۶ با شکم پُر نمی توان در راه خدا حرکت کرد
- ۱۲۷ مرحوم علامه (قدّه): شب چند لقمه مختصر بخورید تا بتوانید عبادت کنید
- ۱۲۷ پنجم: بیداری شب
- ۱۲۷ بدون بیداری شب، ریشه نفس و هوای نفس قطع نمی شود
- ۱۲۷ لزوم توییح نفس برای تلاش و عبادت بیشتر
- ۱۲۷ اگر کسی گریه نمی کند، باید درد را در خود ایجاد نماید
- ۱۲۸ سالک، بدون حُزن نمی تواند راه برود
- ۱۲۸ باید نفس را ملامت نمود تا عقب نماند
- ۱۲۸ ترغیب به مجاهده و عبادت
- حُزن شدید أمير المؤمنين عليه السلام از اینکه اصحابشان تلاش و مجاهده
- ۱۲۹ ندارند!
- صفات اصحاب رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و شدّت عبادت
- ۱۲۹ و مجاهده آنها

- ۱۳۰ اصحاب پیامبر به قدری اشک می ریختند که لباسهایشان خیس می شد!
- ۱۳۰ امیرالمؤمنین علیه السلام اصحاب خود را بر حرکت ترغیب می نمودند
- ۱۳۰ سؤال از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره علامت شیعیان
- ۱۳۰ «صَفَرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهْرِ»
- علامت شیعیان: بیداری شب، گریه شدید، کثرت قیام، روزه بسیار، دعا و خضوع و خشوع
- ۱۳۱ اهمیت افتقار و اظهار نیاز به خداوند
- ۱۳۱ برای رسیدن به لقاء پروردگار باید از منیت بگذریم
- ۱۳۱ سؤال از مرحوم علامه (قدّه) درباره راه خلاصی از شیطان
- ۱۳۱ افتقار همیشگی به سوی خدا، تنها راه جلب عنایت خداوند
- ۱۳۱ کسانی که در امتحانات شکست خوردند، حالت عجز و نیاز نداشتند کسی که از سر صدق خدا را بخواند، خدا نیز از امتحانات عبورش می دهد
- ۱۳۱

مجلس صدونهم و صدودهم: راه فناء و إطلاق

از صفحه ۱۳۵ تا صفحه ۱۴۹

شامل مطالب:

- ۱۳۵ بازگشت انسان، به همان کیفیتی که خلق شده است
- ۱۳۵ معنای «بَدْء» و «عَوْد»
- ۱۳۵ مراد از بَدْء و عَوْد در آیه شریفه: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»
- ۱۳۶ مراد از «تَعُودُونَ» موت از دنیا نیست
- ۱۳۶ دو اِماتة و دو اِحیاء انسان
- ۱۳۶ قیامت، عالم معنا و برزخ، عالم صورت است
- ۱۳۶ نبودن قید در آغاز خلقت و بازگشت

- همان‌گونه که قبل از تولد، در عالم توحید و فنا بودیم، بازگشت هم
- ۱۳۷ فناء فی الله است
- ۱۳۷ موقع برگشت هیچ قیدی در وجود ما نیست
- ۱۳۷ در حال فناء هیچ علم و ادراکی نیست
- ۱۳۷ بچه که به دنیا می‌آید، قید ایمان و کفر ندارد
- ۱۳۸ «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»
- ۱۳۸ وقتی انسان برمی‌گردد نیز تقید به ایمان و کفر ندارد
- ۱۳۸ عدم تقید به ایمان و کفر، در مقام فناء
- ۱۳۸ در مقام فناء هیچ قیدی وجود ندارد
- ۱۳۸ در فناء، نفسی وجود ندارد تا مقید به ایمان یا کفر باشد
- ۱۳۹ أشعار شمس مغربی، درباره اقسام کفر
- «کفر باطل، حق مطلق را به خود پوشیدن است، کفر حق، خود را به حق
- ۱۳۹ پوشیدن است ای پر هنر!»
- ۱۳۹ مراتب کفر
- ۱۳۹ ریشه همه رذائل و همه مراتب کفر، خود را در مقابل خدا دیدن است
- ۱۳۹ «النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ»
- ۱۴۰ «وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ»
- ۱۴۰ شمس مغربی: «کفر ما حقیقت ایمان است!»
- ۱۴۰ إطلاق کفر به مقام توحید محض، از دو جهت
- ۱۴۰ در مقام توحید، بنده‌ای وجود ندارد تا ایمان داشته باشد
- در عالم توحید خداوند همه وجود انسان را می‌پوشاند و چیزی از انسان
- ۱۴۰ باقی نمی‌ماند
- ۱۴۰ «تا تو در بند خودی، حق را به خود پوشیده‌ای»
- ۱۴۱ «کفر و ایمان چون حجاب راه حق دان ای پسر!»

- ایمان مفید و غیر مفید ۱۴۱
- یکی از اسماء پروردگار «مؤمن» است ۱۴۱
- ایمان نباید قیدی برای سالک راه خدا شود ۱۴۱
- مرحوم علامه (قدّه): ایمان برای بعضی ها بُت است! ۱۴۲
- ایمان باید بُت شکن باشد ۱۴۲
- اگر ایمان بُت شود، مانند کفر مانع راه سالک می گردد ۱۴۲
- ایمانی مفید است که انسان را از این عالم بکند ۱۴۲
- «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ» ۱۴۳
- تا از وجود شخص، تقیّد به ایمان رخت برنبدد به درجه کمال ایمانی نخواهد رسید ۱۴۳
- شرابه‌ای بهشتی مختلف** ۱۴۴
- شرابهائی که به سالک راه خدا می دهند متفاوت است ۱۴۴
- برخی از شرابه‌ها به قدری بزرگ است که در جام قرار نمی گیرد ۱۴۴
- بیان اقسام شرابه‌ای بهشتی در آیات قرآن ۱۴۴
- سالک در هر مرحله‌ای شرابی خاص می نوشد ۱۴۴
- تفاوت شراب زنجبیل و شراب کافور ۱۴۴
- شراب زنجبیل برای اوائل راه، و شراب کافور برای اواخر سلوک است ۱۴۴
- «ساقی باقی که جانم مست اوست، باده‌ای در داد کان بی رنگ و بوست» ۱۴۵
- باده‌ای را که به کاملین می دهند، با دهان نمی خورند چون دهان محدود است ۱۴۵
- «يَقُولُونَ لِي صِفْهَا فَأَنْتَ بِوَصْفِهَا، خَبِيرٌ أَجَلٌ! عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمٌ» ۱۴۵
- پیدا نکردن خداوند!** ۱۴۶
- خدا با اینکه همه جا هست، پیدا نمی شود! چون مطلق است ۱۴۶
- انسان وقتی خدا را پیدا می کند که وجودی نداشته باشد ۱۴۶
- دست مخلوق، به آستان قدسی او نمی رسد ۱۴۶

- ۱۴۷ نمی توان قبل از فناء، در لذت وصل خدا متمتع شد!
- ۱۴۷ وجود قید است و خدا مطلق؛ با قید نمی توان مطلق را دید
- ۱۴۷ قُدوس بودن خداوند به معنای مبرا بودن از تمام قیود است
- ۱۴۷ **شراب مطلق و بدون قید**
- ۱۴۷ سؤال از مرحوم علامه درباره این شعر حافظ: «شرابی خور که در کوثر نباشد»
- ۱۴۸ مرحوم علامه (قدّه): شراب کوثر، قید کوثریت دارد
- ۱۴۸ شراب بدون قید، اختصاص به اولیاء خدا دارد
- ۱۴۸ دقت و إطلاق حقیقت توحید
- ۱۴۸ **اهمیت مراقبه و همت**
- ۱۴۸ لزوم مراقبه در تمام آنات
- ۱۴۹ انسان با همت خود پرواز می کند
- ۱۴۹ «بر سر تربت ما چون گذری همت خواه»
- ۱۴۹ اهمیت همت در سلوک إلى الله
- ۱۴۹ «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً»
- ۱۴۹ «اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَمَّنَا هَمًّا وَاحِدًا»

مجلس صدویازدهم: فضیلت زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

از صفحه ۱۵۳ تا صفحه ۱۶۹

شامل مطالب:

- ۱۵۳ روایات متعدد در فضیلت زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۵۳ خداوند هیچ موجودی را بیشتر از ملائکه خلق نفرموده است
- ۱۵۴ سیطره ملائکه بر تمام موجودات، و تدبیر عالم
- طواف هفتاد هزار ملک بر بیت المعمور و کعبه، و زیارت قبر پیامبر
- ۱۵۴ و امیرالمؤمنین و امام حسین علیهم السلام

- ۱۵۵ زیارت قبر مطهر أمير المؤمنين عليه السلام با تواضع و مسکنت
دستور امام صادق عليه السلام به صفوان نسبت به زیارت
متواضعانه (ت) ۱۵۵
- ۱۵۵ پادشاهای زیارت أمير المؤمنين عليه السلام
اول: نوشتن اجر صد شهید برای او ۱۵۵
دوم: بخشش گناهان گذشته و آینده او ۱۵۵
فیض وجودی حضرت، گناهان را پاک می کند ۱۵۶
کسی که حج انجام دهد گناهان گذشته او پاک می شود ۱۵۶
تا چهار ماه، گناه برای حاجی نوشته نمی شود ۱۵۶
دست آلوده، باعث کدر شدن آب لیوان می شود ۱۵۶
- ۱۵۷ زیارت خانه خدا، صفائی به دل می دهد که نقش گناه به خود نمی گیرد
ترسیم مقدار طهارت حاصله از حج، در روایت ۱۵۷
زیارت أمير المؤمنين عليه السلام درجه اش بیشتر از حج است ۱۵۷
معنای دیگری برای روایت که خلاف ظاهر است ۱۵۷
- ۱۵۷ سوم: مبعوث شدن جزء آمین
چهارم: آسان شدن محاسبه اعمال ۱۵۷
- ۱۵۸ پنجم: استقبال ملائکه از او
ششم: مشایعت ملائکه تا منزل او، بعد از بازگشت ۱۵۸
- ۱۵۸ هفتم: عیادت ملائکه از او، هنگام مریضی
هشتم: تشییع و طلب استغفار، بعد از مرگ او ۱۵۸
- ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله، برای زیارت با معرفت
امام حسین عليه السلام ۱۵۸
- سؤال امام حسن عليه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله، درباره ثواب
زیارت آن حضرت ۱۵۹

- ۱۵۹ «حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأُخَلَّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ»
- ۱۵۹ برآورده شدن حوائج و ثواب حج و عمره برای هر قدم
- ۱۶۰ ثواب زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام با پای پیاده
- قدمی که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام غبارآلوده شده، طعمه آتش
- ۱۶۱ نمی شود
- ۱۶۱ شفای تمامی مریضی ها، با پناه بردن به قبر آن حضرت
- ۱۶۱ عدم استبعاد آمرزش گناهان گذشته و آینده
- ۱۶۱ عدم امکان مقایسه زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام، با دنیا و آخرت
- ۱۶۱ دنیا و آخرت، معادل با زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست
- ۱۶۲ آیا برای زیارت، فروش طلا اشکالی ندارد؟
- وقتی اهل بیت شما با رضایت خودش می خواهد طلا را بفروشد، هیچ
- ۱۶۲ اشکالی ندارد
- زیارت امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام قابل مقایسه با طلا
- ۱۶۲ و همه دنیا نیست
- ۱۶۲ تقسیم بهره های معنوی، بین همه دوستان خدا
- ۱۶۲ تشرف مؤلف به زیارت عتبات و دعا برای تمامی دوستان
- ۱۶۳ دراویش آنچه در کشکولشان بود را به طور مساوی تقسیم می کردند
- ۱۶۳ جوانمردی دزدهای سابق!
- ۱۶۳ ماجرای دزدی از قافله دعبل و معرفت رئیس دزدها
- ۱۶۴ توفیق توبه برای دزدهائی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارند
- ۱۶۴ ماجرای علی گندابی و توبه و تحوّل او
- ۱۶۴ در راه خدا نیز لقمه های معنوی با هم تقسیم می شود
- ۱۶۴ روایت نفیسی درباره علّت قبض و گرفتگی مؤمن
- ۱۶۴ اموری که باعث حالت قبض برای انسان می شود

- ۱۶۴ روایتی از جابر بن یزید جُعفی، دربارهٔ مسألهٔ قبض برای مؤمن
- ۱۶۵ سؤال از امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ غم و غصهٔ بدون جهت
- ۱۶۵ مؤمن، برادرِ پدر و مادری مؤمن است
- ۱۶۵ ارث‌بردن برادران دینی از یکدیگر در زمان ظهور امام زمان علیه‌السلام هنگامی که به روح مؤمنی ناراحتی برسد، این ناراحتی بر مؤمن دیگر هم وارد می‌شود
- ۱۶۶ مرحوم حدّاد به مرحوم علامه (ره‌ما): «چرا دلت از من گرفته؟!»
- ۱۶۶ معنای روایت: «المؤمنُ أخو المؤمنِ كالجسد الواحد» (ت)
- ۱۶۷ ارتباط بین دو مؤمن باعث انتقال ناراحتی از یکی به دیگری می‌گردد
- ۱۶۷ مسافت و زمان و مکان، ملاک نیست
- ۱۶۷ قبض و ناراحتی بدون علّت ظاهری، به‌خاطر ناراحتی مؤمن دیگر
- ۱۶۷ جابر بن یزید جُعفی از اصحاب سرّ امام باقر علیه‌السلام است
- ۱۶۷ **تقسیم بهره‌های معنوی و ناراحتی‌ها، بین مؤمنین**
- فرمایش مرحوم علامه (قدّه) دربارهٔ سرّ عبادت دسته‌جمعی در شبهای
- ۱۶۸ قدر
- ۱۶۸ تأثیر عبادت کسانی که مشغول عبادتند برای کسانی که خوابند
- ۱۶۸ «متّحد جانهای مردان خداست»
- ۱۶۸ کسانی که یک هدف و سیر دارند، هرچه عبادت کنند تقسیم می‌شود
- ۱۶۸ کارهای خلاف آنها نیز تقسیم می‌گردد
- ۱۶۸ انتقال حُزن و اندوه کار خلاف به دیگران، نه مسؤولیت گناه
- ۱۶۹ لزوم بیداری شب و تهجّد
- ۱۶۹ أمير المؤمنين عليه السلام: «أعينوني بوزعٍ واجتهادٍ»
- ۱۶۹ باید کمک و کار کرد
- ۱۶۹ أمير المؤمنين عليه السلام که بارِ ما را می‌کشند، ما باید کمک‌شان کنیم

مجلس صدودوازدهم: استفاده از شب، در سلوک إلى الله

از صفحه ۱۷۳ تا صفحه ۱۸۳

شامل مطالب:

- ۱۷۳ شراب کوثر و بالاتر از آن
- ۱۷۳ فرمایش مرحوم علامه (ره) درباره شراب بالاتر از کوثر
- ۱۷۳ شرابی که قید کوثریت را هم ندارد، اختصاص به اولیاء خدا دارد
- ۱۷۴ کسی که به شریعه عرفان وارد نشده، نمی تواند این معانی را درک کند
- ۱۷۴ فهم اشعار حافظ، با رسیدن به حقیقت
- مرحوم علامه (ره): اشعار حافظ رسیدنی است، کسی نمی تواند بر آن
- ۱۷۴ شرح بنویسد!
- ۱۷۴ انسان باید برسد تا اشعار حافظ را بفهمد
- ۱۷۴ مزه و طعم، قابل چشیدن است، قابل تبیین نیست
- ۱۷۵ کسی که به حقیقت نرسیده نمی تواند اشعار حافظ را صحیح معنا کند
- ۱۷۵ اقسام شرابه‌ای بهشتی
- ۱۷۵ «بیا و کشتی ما در شط شراب انداز»
- ۱۷۵ کیفیت بیداری شب
- ۱۷۵ شعر حافظ را شبها بخوانید!
- ۱۷۵ زمان بیدار شدن و تهجد، در زمستانها و تابستانها
- ۱۷۵ نماز شب باید با آرامش و با توجه کامل خوانده شود
- ۱۷۶ روایاتی درباره خواب و بیداری
- ۱۷۶ مذمت زیاد خوابیدن در روایت امام صادق علیه السلام
- ۱۷۶ «أَيَسَ فِي الْجَوَارِحِ أَقْلٌ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ»
- ۱۷۶ شکر چشم به بیداری و تهجد و قرائت قرآن است
- ۱۷۶ کراهت بیدار بودن در شب مگر در سه مورد

- ۱۷۷ زودخوابیدن و عبادت در شب
- ۱۷۷ زودخوابیدن رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ وآلہ وسلم
- ۱۷۷ قلب پیامبر صَلَّی اللہ علیہ وآلہ وسلم همیشه بیدار است
- مرحوم علامه (ره): در روز باید برای درس و کسب کار کرد، در شب
- ۱۷۷ برای آخرت
- ۱۷۷ کسی که شب نداشته باشد روز از مایه خرج می کند
- ۱۷۷ عشق بازی با خدا در شب است
- ۱۷۸ میهمانی های طولانی در شب، صحیح نیست
- ۱۷۸ روایت: «زفاف باید شب باشد و إطعام عروسی ظهر باشد»
- ۱۷۸ رسیدن به مقام شهید، با مجاهده و مراقبه
- ۱۷۸ اگر کسی بخواهد به مقام شهید برسد باید با نفس خود جهاد کند
- ۱۷۸ برتری مقام شهادت از همه نیکی ها
- ۱۷۸ لزوم مراقبه دائمی، برای رسیدن به مقام شهادت
- ۱۷۹ «هر مؤمنی صدیق و شهید است»
- ۱۷۹ جهاد اکبر و رسیدن به مقام شهادت، برای مؤمنین واقعی
- ۱۷۹ مؤمن واقعی کیست؟
- ۱۷۹ «أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ»
- ۱۸۰ شهید بودن مؤمنینی که دارای إخلاص محض هستند
- ۱۸۰ إخلاص، حافظ قلب است
- ۱۸۰ مؤمن دائماً در حال مراقبه است
- ۱۸۰ محاسبه و معاتبه و شکر الهی
- ۱۸۱ شهید عشق
- ۱۸۱ «مَنْ مَاتَ مِنَ الْعَشْقِ فَقَدْ مَاتَ شَهِيداً»
- ۱۸۱ بالاتر بودن شهید عشق از همه شهدا

- ۱۸۱ «رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ»
 ۱۸۱ تمام شهیدان حیات دارند
 ۱۸۱ شهیدان واقعی به مقام فناء فی الله رسیده‌اند
 ۱۸۲ بشارت بودن روایت: «كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ أُمَّتِي صَدِيقٌ وَ شَهِيدٌ»
 ۱۸۲ رسیدن به قرب الهی، با تهجد و توسل
 ۱۸۲ سؤال حضرت موسی از خداوند، درباره مبغوض ترین بندگان
 ۱۸۲ «جِيفَةٌ بِاللَّيْلِ بَطَالٌ بِالنَّهَارِ»
 کسی که تهجد نداشته باشد بیست سال هم بگذرد چیزی به دست
 ۱۸۲ نمی‌آورد
 لزوم استمداد از رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام؛ «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ
 ۱۸۳ الْوَسِيلَةَ»
 ۱۸۳ «اَكْفِيَانِي فَإِنِّكُمَا كَافِيَايَ»
 ۱۸۳ ما غیر از امام زمان علیه السلام، وسیله‌ای به سوی خدا نداریم
 ۱۸۳ ذکر صلوات بر محمد و آل محمد عليهم السلام بهترین اذکار است
 ۱۸۳ حل شدن مشکلات، با فرستادن صلوات

مجلس صد و سیزدهم: قرائت و تدبر در قرآن، و أعمال ماه رجب

از صفحه ۱۸۷ تا صفحه ۱۹۴

شامل مطالب:

- ۱۸۷ لزوم انس با قرآن و تدبر در آیات آن
 ۱۸۷ خواندن روزی حداقل پنجاه آیه و توجه به مضامین آن
 ۱۸۸ بطون هفت گانه قرآن
 ۱۸۸ فقط کسانی که به مقام طهارت رسیده‌اند، به حقائق قرآن دست می‌یابند
 ۱۸۸ بیان نمودن خداوند به تمام شؤون، در قرآن

- ۱۸۸ همه آیات قرآن بیان توحید است
- ۱۸۸ اَسْمَاءِ حَسَنَیْ اِلٰهٰی در آیات پایانی سوره حشر
- ۱۸۹ قرائت روزانه قرآن مرحوم علامه (ره) و کیفیت آن
- ۱۸۹ تأمل و تدبّر در آیات قرآن، برای رسیدن به حقائق آن
- ۱۸۹ مقدار قرائت قرآن در هر روز
- ۱۸۹ سفارش بیشتر به قرائت قرآن در ماههای رجب و شعبان و رمضان
- ۱۹۰ مرحوم قاضی (قدّه): در هر روز این سه ماه، یک جزء قرآن بخوانید!
- روایت امام صادق علیه السلام درباره مقدار قرائت قرآن در هر شب
- ۱۹۰ ماه رمضان
- ۱۹۰ اجازه ختم قرآن در سه شب
- ۱۹۰ قرآن را نباید با سرعت و بدون تأمل قرائت نمود
- ۱۹۰ «لِكُلِّ شَيْءٍ رِّبْعٌ وَ رِّبْعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ»
- ۱۹۱ تدبّر در قرآن و وصول به توحید
- ۱۹۱ مؤانست با قرآن در نماز شب
- ۱۹۱ با نماز شب بدون توجّه، بهره کاملی نصیب نمی شود
- ۱۹۱ فتح باب برای سالک، در حین قرائت قرآن
- ۱۹۲ مقدار اذکار در ماه رجب
- دستور مرحوم قاضی (قدّه) نسبت به افزایش ذکر یونسیه عمومی
- ۱۹۲ نبوده است
- به مقداری ذکر خود را در ماههای رجب و شعبان و رمضان بیشتر کنید
- ۱۹۲ که برایتان سنگین نباشد
- ذکر اگر بیش از حد باشد و مراعات رفق و مدارا نشود، برای انسان
- ۱۹۲ ضرر دارد
- ۱۹۲ اهتمام به گفتن ذکر در تمام احوال

- ۱۹۳ «لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ»
- ۱۹۳ عبادت را باید از روی اشتیاق انجام داد
- ۱۹۳ ماه رجب، ماه توحید
- ۱۹۳ پهن بودن سفرهٔ الهی، در ماه رجب
- ۱۹۳ به مقدار شوق و اشتیاق می‌توان ذکر تهلیل را گفت
- ۱۹۳ استحباب گفتن ذکر تهلیل در شب، در ماه رجب
- ۱۹۴ سفارش به قرائت سورة توحید در ماه رجب، به اندازه استطاعت
- ۱۹۴ مطلوب بودن قرائت دعاهاى ماه رجب
- ۱۹۴ فضیلت روزه در این ماه
- ۱۹۴ اذکار و مناجاتهای ماه رجب نوعاً توحیدی است
- ۱۹۴ ماه رجب، ماه توحید و ماه اهل الله است
- ۱۹۴ مرحوم علامه (قدّه): «اولیاء خدا انتظار ماه رجب را می‌کشیدند»

مجلس صد و چهاردهم: شرح مقدمهٔ الله‌شناسی (۱)

از صفحهٔ ۱۹۷ تا صفحهٔ ۲۰۵

شامل مطالب:

- ۱۹۷ متن عبارت مقدمهٔ کتاب شریف الله‌شناسی
- ۱۹۸ آیات خلق و تسخیر موجودات برای انسان
- خلق نمودن همهٔ موجودات برای انسان و خلق انسان برای خود
- ۱۹۹ خداوند
- ۱۹۹ «سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»
- ۱۹۹ نتیجه و ثمرهٔ آفرینش، انسان است
- ۱۹۹ انسان قدر خودش را نمی‌داند
- ۲۰۰ از جهت قدرت، بسیاری از حیوانات قوی‌تر از انسان هستند

- ۲۰۰ جریان فوت پدر یکی از رفقای مسجدی، با شاخ گاو
- ۲۰۰ خداوند حیوانات را رام نموده تا انسان از منافع آنها استفاده کند
- ۲۰۱ «عَبْدِي! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»
- ۲۰۱ خلق جنّ و انس، برای عبادت و معرفت خداوند
- ۲۰۱ معرفت خداوند، علّت غائی خلقت انسان
- ۲۰۱ بهترین دعا، درخواست شناخت پروردگار است
- ۲۰۲ «كُنْتُ كَنَزًا مَخْفِيًّا....»
- ۲۰۲ صرف عمر برای غیر معرفت خدا، اسراف است
- ۲۰۲ مؤمن سالک باید تمام عمرش را صرف خدا نماید
- ۲۰۲ مقدّمی بودن علم فقه برای علم اخلاق، و علم اخلاق برای علم عرفان
- ۲۰۳ صرف عمر برای کسب علوم، برای مقدّمیت معرفت خداوند
- ۲۰۳ لزوم لحاظ جنبه مقدّمی بودن علوم و رعایت إخلاص
- ۲۰۳ عبادت باید برای وصول به عبودیت و خلوص باشد
- ۲۰۳ توجّه به پروردگار و قصد قربت داشتن، مقدّمه تحصیل عبودیت است
- ۲۰۴ هدف از معرفت، خضوع و ذلّت در برابر پروردگار
- ۲۰۴ هر کلمه این بیانات، دریائی از معرفت است
- ۲۰۴ صبغه عبودیت با صبغه الوهیت، از زمین تا آسمان فرق می کند
- مرحوم علامه (قدّه): سالک از ابتدای سلوک تا نهایت سیر، باید خود را
- ۲۰۴ در برابر پروردگار ذلیل ببیند
- ۲۰۴ علّت انتخاب حضرت موسی برای کلیم الله شدن
- حضرت موسی در درون خود از همه ذلیل تر و خاضع تر در مقابل خدا
- ۲۰۵ بود
- ۲۰۵ هیچ عبادتی و قربی، بالاتر از عمل سجده نیست
- ۲۰۵ سجده، نهایت خضوع بنده نسبت به پروردگار است

مجلس صدوپانزدهم: شرح مقدّمه الله‌شناسی (۲)

از صفحه ۲۰۹ تا صفحه ۲۲۴

شامل مطالب:

- ۲۰۹ تأثیر مطالعه الله‌شناسی، در توجّه به خداوند و بیرون شدن از غفلت
- ۲۰۹ یاد حضرت حقّ و محو خاطره دنیا از دل، سرّ تشکیل جلسات انس با رفقا
- ۲۰۹ عبارات مرحوم علامه (قدّه) در ابتدای مقدّمه الله‌شناسی
- ۲۱۱ قرائت قرآن و تدبّر در آن
- ۲۱۱ کیفیت قرائت روزانه مرحوم علامه (قدّه) و تدبّر در آن
- ۲۱۱ عمده، قرائت همراه با تدبّر است
- ۲۱۲ امام صادق علیه السلام: «نمی‌پسندم در کمتر از یک ماه قرآن را ختم کنی»
- ۲۱۲ جواز ختم قرآن در هر سه روز، در ماه رمضان
- ۲۱۲ اصحاب رسول خدا قرآن را در هر ماه و کمتر از آن ختم می‌کردند
- ۲۱۲ نباید قرآن را با شتاب و سرعت قرائت نمود
- ۲۱۲ روایت امام رضا علیه السلام در ختم قرآن در هر سه روز
- تفکّر امام رضا علیه السلام درباره منشأ نزول آیات الهی، هنگام قرائت قرآن
- ۲۱۳ قرائت قرآن
- ۲۱۳ قرآن کتاب تدبّر است
- ۲۱۳ سرّ مُسخَر نمودن موجودات برای انسان
- ۲۱۳ مسخَر نمودن آنچه در آسمان و زمین است، برای انسان
- ۲۱۴ معنای تسخیر موجودات
- ۲۱۴ سیر موجودات، هماهنگ با زندگی انسان و برآوردن نیازهای اوست
- ۲۱۴ تمام زمین و آسمان در قبضه قدرت پروردگار است
- ۲۱۵ معنای «مَطْوًی»
- ۲۱۵ روز قیامت، ظرف ظهور قدرت الهی است

- ۲۱۵ «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ...»
- ۲۱۵ دیده بشر کور است که برای خدا شریک قائل می‌شود
- ۲۱۶ **انسان، میوه عالم تکوین**
- ۲۱۶ نظر دهریین درباره نقش انسان در عالم هستی
- ۲۱۶ فرق إلهیون و دهریین در نسبت أفعال به روزگار یا خداوند
- ۲۱۶ همه قائل اند که میوه درخت عالم تکوین، انسان است
- ۲۱۷ خلقت عالم، برای تکامل وجود انسان
- ۲۱۷ خداوند انسان را برای عبادت ذات خود آفرید
- ۲۱۷ **پرهیز از تکبر و علو و استکبار**
- ۲۱۷ لزوم دقت در تک‌تک عبارات کتاب و عمل به آنها
- ۲۱۸ انسان باید حالت علو در وجودش نباشد
- ۲۱۸ «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ»
- ۲۱۸ جریان نحوه عمامه‌بستن ابودجانه و حرکت بین دو صف، در جنگ أحد
- ۲۱۸ خدا از راه رفتن متکبرانه در غیرجنگ، بیزار است
- ۲۱۸ روایت: «مجنون حقیقی کسی است که متکبرانه راه می‌رود»
- ۲۱۹ جریان برنخاستن زنی در مسیر حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۱۹ «دَعَوْهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ»
- ۲۱۹ مؤمن باید رنگ عبودیت داشته باشد
- گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شخصی که در صحبت کردن با
- ۲۱۹ حضرت می‌لرزید
- ۲۲۰ **وصف تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله**
- ۲۲۰ زندگی مبل‌نشینی، زندگی رسول اکرم نیست
- ۲۲۱ نشستن حضرت روی زمین و مانند بندگان غذاخوردن
- ۲۲۱ سوارشدن حضرت بر الاغ بدون زین و افراد را پشت سر خود سوارکردن

۲۲۱	سلام نمودن حضرت به کودکان
۲۲۱	«أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ»
۲۲۲	فضیلت ابتدای به سلام نمودن
۲۲۲	سَنَّتْ حَسَنُهُ سلام کردن به اطفال
۲۲۲	«تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی، اندر صف عاشقان تو محرم نشوی»
۲۲۲	«کم شدن» به گفتن نیست، به عمل کردن است
۲۲۲	رنگ عبودیت و لباس مسکنت
۲۲۳	انسان باید خاطرش جمع شود که «بنده» است
۲۲۳	لزوم ملامت نفس، در صورت تسلیم پروردگار نبودن
۲۲۳	حقیقت سلوک این است که ما بنده ایم
۲۲۳	باید لباس مخصوص بندگی را به تن کنیم
۲۲۳	کارگر هیچ وقت لباس وزیر را نمی پوشد!
۲۲۳	به تن کردن لباس خدا، خلاف و باطل است
۲۲۴	صبغه عبودیت گرفتن، با عنایت خدا حاصل می شود
۲۲۴	مرحوم علامه و اساتیدشان، حق حیات معنوی بر گردن ما دارند

مجلس صد و شانزدهم: شرح مقدمه الله شناسی (۳)

از صفحه ۲۲۷ تا صفحه ۲۴۱

شامل مطالب:

۲۲۸	رسیدن به باطن عبادت و حقیقت عبودیت
۲۲۸	باید از ظاهر اعمال، به باطن آن رسید
۲۲۸	مهم، رسیدن به حقیقت نماز و صوم و حجّ و... است
۲۲۸	عبادت نوع مردم، صوری است و حقیقت ندارد
۲۲۹	رسیدن به حقیقت عبادت، با شناخت حقیقت عبودیت حاصل می گردد

- بدون شناخت صحیح خداوند و توحید، نمی‌توان به حقیقت عبودیت رسید ۲۲۹
- مراد از وقوف بر حقیقت عبودیت، وقوف عملی است، نه وقوف علمی ۲۲۹
- حقیقت بندگی ۲۲۹
- إحاطة علمی علما بر معنای «عبودیت» و «عبادت» ۲۲۹
- کسی بر حقیقت عبودیت واقف می‌شود که نفسش به آن متحقق شده باشد ۲۲۹
- نماز ائمه علیهم‌السلام و اولیاء خدا، نماز حقیقی است ۲۳۰
- خلق آسمان و زمین، برای تکامل انسان ۲۳۰
- هدف غائی انسان، عبودیت و معرفت پروردگار است ۲۳۱
- «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ای ليعرفون ۲۳۱
- یکی بودن حقیقت عبودیت و معرفت ۲۳۱
- کسی که به معرفت الهی برسد، لازم‌هاش عبودیت محضه است ۲۳۲
- صبغة عبودیت و زندگی ابدی ۲۳۲
- مقتضای بندگی، ذلت و مسکنت است ۲۳۲
- چرا خداوند بهترین مولاست؟ ۲۳۲
- قابلیت انسان برای حیات الهی و زندگی ابدی ۲۳۲
- «أَطِغْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ» ۲۳۲
- لزوم مراقبه تام ۲۳۳
- کسانی که در دنیا تسلیم نشده و اعتراف به بندگی نکنند، در آخرت اعتراف خواهند کرد ۲۳۳
- اراده انسان باید تابع اراده پروردگار باشد ۲۳۳
- رسیدن به حقیقت عبودیت، براساس حدیث عنوان بصری ۲۳۳
- قبل از اینکه پر و بال انسان را بتکانند، باید خودش هستی‌اش را ببیند ۲۳۴
- انسان باید با دست خودش تسلیم خدا شود ۲۳۴

- ۲۳۴ «در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم»
- ۲۳۴ **دیدن فقر و بیچارگی خود**
- ۲۳۴ داغ بندگی و عبودیت روی پیشانی ما خورده است
- ۲۳۴ «سیه‌روئی ز ممکن در دو عالم، جدا هرگز نشد و الله أعلم»
- ۲۳۵ آقا و سرور بودن هوی و مجاز است
- ۲۳۵ هواکردن فیل در زمانهای سابق
- ۲۳۵ لزوم صبغه عبودیت گرفتن و سوزن زدن به بادهای خود
- ۲۳۵ باطل بودن ادعای ربوبیت از انسان
- ۲۳۵ صبغه عبودیت گرفتن، کار و توکل لازم دارد
- ۲۳۵ دست‌گدائی انسان همیشه باید به‌سوی خدا دراز باشد
- ۲۳۶ **ضرورت مراقبه و توکل**
- ۲۳۶ سالک باید همیشه اظهار مسکنت نموده و اشکش جاری باشد
- ۲۳۶ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»
- ۲۳۶ چنگ‌زدن به ریسمان الهی، با ایمان و توکل و پشت‌کردن به هوای نفس
- ۲۳۶ اگر یک آن انسان مراقب نباشد، طغیان می‌کند
- ۲۳۶ دیدن خود مساوی است با سقوط!
- ۲۳۶ باید جلوی راه را دید، نه خود را
- ۲۳۷ جلوگیری از غفلت، با مراقبه دائمی و استغفار
- ۲۳۷ سالک باید همه‌چیز را آیه و نشانه خدا ببیند
- ۲۳۷ «دو جهان از جمال او عکسی»
- ۲۳۷ همه عوالم آینه صفات خدا هستند
- ۲۳۷ **عبور از کریوه‌های خودمنشی**
- ۲۳۸ کریوه‌ها و عقبات خودمنشی انسان در مسیر راه خدا
- ۲۳۸ خوددیدن ملازم است با لباس خدائی پوشیدن

- ۲۳۸ مرحوم قاضی (قدّه): «کودک تا چهار ماهگی در عالم توحید است»
- ۲۳۸ بزرگ شدن کودک و نسبت دادن مال و علم و قدرت به خود
- ۲۳۸ مرحوم علامه (قدّه): باید «من» را به حول و قوّه خدا، از بین ببری
- ۲۳۹ من در مقابل عظمت پروردگار، چه هستم؟!
- ۲۳۹ سیر ارادی رسیدن به توحید، با جمال الهی
- ۲۳۹ «بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار»
- اگر انسان با دست خود هستی خود را برنداشت، خدا با قهر و غلبه
- ۲۳۹ برمی دارد
- ۲۳۹ کار خدا برداشتن هستی با جلال است نه با جمال
- فرمایش مرحوم علامه (قدّه) درباره ثمرات سیر ارادی انسان در رسیدن
- ۲۳۹ به توحید
- ۲۴۰ سختی تجلی توحید در آخرت، برای کسی که قابلیت پیدا نکرده است
- ۲۴۰ کسانی که سعه و تاب جمال الهی را ندارند، جمال مطلق برایشان جلال می شود
- ۲۴۰ تحصیل سعه و ظرفیت، با مراقبه و مجاهده
- ۲۴۰ اعتراف حقیقی به بندگی، با فناء فی الله
- ۲۴۰ اقرار و اعتراف لفظی و قلبی به بندگی خود
- ۲۴۱ «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»

مجلس صد و هفدهم: شرح مقدمه الله شناسی (۴)

از صفحه ۲۴۵ تا صفحه ۲۵۹

شامل مطالب:

- ۲۴۶ در جستجوی معرفت، با عافیت و جمال
- ۲۴۶ سالک راه خدا باید در جستجوی معرفت حقیقی باشد
- ۲۴۶ دعا برای رسیدن به معرفه النفس و معرفه الله

- ۲۴۶ طلب معرفت، به همراه عافیت
- ۲۴۶ روایت: «بهترین چیزی که بنده از خدا درخواست می‌کند عافیت است»
- ۲۴۶ مثال ملاقات با سلطان، با قهر یا با لطف
- ۲۴۷ درخواست معرفت جمالیّه، نه معرفت جلالیه
- ۲۴۷ رسیدن به فناء، با جلال
- ۲۴۷ فناء بدون جلال میسر نخواهد شد
- ۲۴۷ فرق جلال در مسیر سلوک با جلال در مقصد و فناء
- ۲۴۷ گرفتن اُنانیّت سالک، برای ورود در حریم الهی
- مسیر لقاء پروردگار، چه با جلال و چه با جمال طی شود، در پایان با
- ۲۴۷ جلال همراه است
- ۲۴۸ طیّ مسیر با اختیار خود، بسیار آسان‌تر است
- ۲۴۸ عقبات جلالیه پس از مرگ، قابل مقایسه با مصائب این عالم نیست
- ۲۴۸ دستورالعملی جامع، برای رسیدن به لقاء الله
- ۲۴۸ لزوم مجاهده، برای طیّ مسیر إلى الله
- ۲۴۸ عبارت مرحوم شیخ محمد لاهیجی به نقل از کتاب الله‌شناسی
- ۲۴۹ قَلْتُ طعام، قَلْتُ منام و قَلْتُ کلام؛ سه اصل مهمّ سلوک إلى الله
- ۲۴۹ تمام بزرگان سلوک و عرفان، این سه را از مقدّمات عرفان شمرده‌اند
- ۲۴۹ اوّل: قَلَّةُ الکلام
- ۲۴۹ نباید انسان دنبال هوای نفس باشد
- ۲۴۹ زیاد صحبت کردن، از سرمایه خرج کردن است
- ۲۴۹ دستور ائمّه طاهرين عليهم السّلام به کم صحبتی
- ۲۴۹ «الزَّم الصُّمْتُ، يَسْتَنْزِرُ فِكْرُكَ»
- ۲۴۹ سکوت، ریاضت نفس است
- ۲۴۹ تقویت فکر و توجّه به نفس، با سکوت

- ۲۵۰ سالک باید صولت نفس در صحبت کردن را بشکند
- ۲۵۰ دستورالعمل سکوت برای برخی از افراد
- ۲۵۰ طبق روایت، سکوتی مطلوب است که همراه با تفکر و توجه باشد
- ۲۵۰ **دوم: قلة الطعام**
- ۲۵۰ هیچ‌کسی هیچ ظرفی را بدتر از شکم خود پُر نکرده است
- ۲۵۱ باید مقداری غذا بخورد که توجه و حضور قلبش بعد از غذا کم نشود
- ۲۵۱ لزوم شکستن شهوت غذاخوردن
- ۲۵۱ باید خود را از التذاذ نسبت به غذا منع نماید
- ۲۵۱ مرحوم علامه (قدّه): سالک نباید غذا را به خاطر خوشمزه بودن آن بخورد
- ۲۵۱ برخی از اهل سلوک، اصلاً غذای لذیذ و خوش مزه مصرف نمی‌کردند
- ۲۵۱ خوردن غذا، برای کسب نیرو جهت اطاعت حضرت حق
- ۲۵۱ مرحوم علامه می‌فرمودند: غذای لذیذ را برای کیف و لذت‌ش نخورید
- ۲۵۱ میل و رغبت نفس به غذا باید شکسته شود
- ۲۵۲ **سوم: قلة المنام**
- ۲۵۲ به اندازه‌ای که بدن نیاز دارد بخوابید
- ۲۵۲ مقدار خواب افراد، نسبت به سن و بدن آنها فرق دارد
- ۲۵۲ خواب زیاد، انسان را در روز قیامت فقیر می‌کند
- ۲۵۲ **ضرورت شب‌زنده‌داری**
- ۲۵۲ «قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»
- ۲۵۳ نباید در نماز شب، به ده پانزده دقیقه اکتفا نمود
- ۲۵۳ با این مقدار راه خدا طی نمی‌شود
- ۲۵۳ طیّ راه خدا، با بیداری و سیر در شب
- ۲۵۳ «عشرت شبگیر کن می‌نوش کاندرا راه عشق»
- ۲۵۳ از بین رفتن غفلت، با شب‌زنده‌داری

- ۲۵۳ مرحوم علامه (قده): شب کار کنید و روز خرج نمائید
- ۲۵۳ برای بهره و استفاده، شب بیداری لازم است
- ۲۵۴ «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً»
- ۲۵۴ قدم برداشتن در راه خدا و جلب فیوضات، هنگام تاریکی شب
- ۲۵۴ آیاتی که انسان در شب قرائت می کند، بیشتر در دل می نشیند
- ۲۵۴ نبودن ساعت مناسب برای خلوت و عبادت، در روز
- ۲۵۴ حصول لقاء خدا، با تحصیل مقدمات و اسباب آن
- ۲۵۴ لزوم فراهم کردن مقدمات و اسباب سیر
- ۲۵۵ روشن شدن قلب و مطهرگشتن سر انسان، بعد از تحصیل مقدمات سیر
- ۲۵۵ تأثیر زحمت و تلاش، و استاد، برای رسیدن به کمال
- ۲۵۵ نباید انسان ناامید باشد؛ هرکس زحمت بکشد بهره می برد
- ۲۵۵ عبور از برخی مراحل بدون استاد کامل خیلی دشوار است
- ۲۵۵ مرحوم نخودکی در اواخر عمر خود دنبال استاد کامل بودند
- ۲۵۵ نامه مرحوم نخودکی و بیان اهمیت طلب (ت)
- ۲۵۶ علت ارشاد طالبان راه خدا توسط ایشان (ت)
- ۲۵۷ وقتی به کاملی رسیدید، به دستور او عمل کنید (ت)
- مرحوم علامه (قده): مرحوم نخودکی اگر استاد کاملی داشتند مسلماً به
- ۲۵۷ عالم توحید می رسیدند
- ۲۵۷ هرکس زحمت بکشد و خلوص داشته باشد حرمت پیدا می کند
- ۲۵۷ حرمت پیدا کردن شخص با گفتن لا إله إلا الله، ولو اهل سیر و سلوک نباشد
- کلام مرحوم علامه (قده) درباره برخی از افراد مسجدی که با ایشان
- ۲۵۷ تعارض داشتند
- ۲۵۸ ارزش کسی که در راه خدا و به عشق خدا زنده باشد
- ۲۵۸ لقاء خدا، با فناء فی الله

- «گرچه گم‌گشتن نه کار هرکسی است، در فنا گم‌گشتگان چون من
 ۲۵۸ بسی است»
 ۲۵۸ وقتی وارد دریا شدی قطره نیستی، فقط دریاست
 ۲۵۸ درجه فنا شامل حال هرکسی نمی‌شود
 ۲۵۸ «جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ»
 ۲۵۹ «جناب عشق بلند است هم‌تی حافظ!»
 ۲۵۹ این‌طور هم نیست که راه بسته باشد و کسی نتواند به فنا برسد
 ۲۵۹ استفاده از عمر و مراعات دستورات
 ۲۵۹ لزوم استفاده از عمر و وارد در میدان عمل شدن
 ۲۵۹ یک هفته این دستورات را مراعات کنید، بهره‌اش را می‌بینید
 ۲۵۹ بهره‌گرفتن نقد، با عمل به دستورات
 ۲۶۰ «بود در اوّل همه بی‌حاصلی»
 ۲۶۰ همه‌چیز را باید با «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» گفت
 ۲۶۰ «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»

مجلس صد و هجدهم: شرح مقدمه الله‌شناسی (۵)

از صفحه ۲۶۳ تا صفحه ۲۷۵

شامل مطالب:

- ۲۶۳ نرسیدن به کمال، با تخطی از مسیر
 ۲۶۳ کال از دنیا رفتن، در صورت حرکت نکردن در مسیر مشخص شده
 ۲۶۳ اگر انسان کار نکند، در عالم قبر و قیامت حسرت می‌خورد
 ۲۶۴ حسرت خوردن مؤمنین و غیرمؤمنین
 ۲۶۴ مؤمن حقیقی و ارزش انسان کامل
 ۲۶۴ نقل فرمایش شیخ محمد لاهیجی از کتاب الله‌شناسی

- ۲۶۵ خدا عالم را برای ما خلق کرده ولی ما حرکتی نمی‌کنیم
- ۲۶۵ آمال و آرزوها، غل و زنجیر است
- ۲۶۵ کسی که به لقاء خدا برسد هر وقت از دنیا برود «شهید» است
- ۲۶۵ مرگ مؤمن حقیقی، شهادت است
- ۲۶۶ مؤمن حقیقی همان انسان کامل است
- ۲۶۶ برتر بودن حرمت مؤمن، از ملک مقرب
- ۲۶۶ انسان کامل، طهارت محض است
- ۲۶۶ حرمت مؤمن از کعبه بیشتر است
- ۲۶۶ عظمت و حرمت زیاد کعبه
- ۲۶۶ «مَثَلُ عَلِيٍّ مَثَلُ الْكَعْبَةِ»
- ۲۶۶ کعبه حقیقی، وجود نازنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام است
- روایت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره سر بیشتر بودن حرمت مؤمن از کعبه
- ۲۶۷ معرفتی مقام مؤمن و ترغیب همگان برای رسیدن به آن درجه
- ۲۶۷ «الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكَبِيرَةِ الْأَحْمَرِ»
- ۲۶۸ لزوم تشدید محبت به خداوند
- ۲۶۸ «رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا»
- ۲۶۸ عاجز از تحصیل معرفت؛ محروم‌ترین خلایق
- ۲۶۸ «جهان آن تو و تو مانده عاجز»
- ۲۶۸ محرومیت انسان و استفاده نکردن از نعم الهی
- ۲۶۸ در قلبت تعلقاتی وارد می‌کنی که نباید بکنی
- ۲۶۹ بسته شدن دفتر عمل و محرومیت ابدی انسان، با مرگ
- ۲۶۹ اگر انسان به مقصد نرسیده باشد، حرمان او ابدی است
- ۲۶۹ سعادت ابدی، برای کسانی که رسیده‌اند

۲۶۹	باید همت را عالی نمود
۲۶۹	لزوم زنده بودن طلب و خداجوئی در دل
۲۷۰	تمام موجودات در مسیر خود حرکت می کنند، غیر از انسان
۲۷۰	این عالم، عالم اختیار و مجاهده است
۲۷۰	سر وجود دو عالم غیب و شهود
۲۷۰	انسان باید تسلیم شود و از آنانیت درآید
۲۷۱	کمالی را که خدا در انسان قرار داده در موجودات دیگر قرار نداده است
۲۷۱	گنج عالم در قلب انسان
۲۷۱	«گنج عالم داری و کد می کنی؟»
۲۷۲	کسی که گنج عالم را دارد گدائی نمی کند!
۲۷۲	کسی که مشغول تعلقات دنیا شود از گنجینه حقیقی خود غافل است
۲۷۲	«چو محبوسان به یک منزل نشسته، به دست عجز، پای خویش بسته»
۲۷۳	کسی که آمال و آرزوها وجودش را گرفته نمی تواند حرکت کند
۲۷۳	انسان فکر می کند تمام واقعیت همین دو روزه دنیا است!
۲۷۳	تحصیل حرارت عشق الهی
۲۷۳	«گوئیا همچو مرده، اصلاً حرارت شوق و ذوق عشق در تو نیست!»
۲۷۴	افرادی که تابع شهوات بوده و به خدا توجه ندارند، مرده و سردند
۲۷۴	«زنده شو، این مُردگی از خود ببر»
۲۷۴	لزوم تبدیل بُرودت، به حرارت عشق الهی
۲۷۴	کسی که دلش منور به عشق خدا و توحید شده، گرم است
۲۷۴	«آتشی از عشق او در دل فروز، خرمن تقلید را یک سر بسوز»

۲۷۹	فهرست منابع و مصادر
-----	----------------------------

۲۸۵	فهرست تألیفات و منشورات
-----	--------------------------------

مقدم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

حرکت به سوی پروردگار، علاوه بر توفیق و عنایت الهی و اطلاع بر نحوه سیر و لوازم مورد نیاز سفر إلى الله، نیازمند تذکار و توجه دائمی و پرهیز از غفلت است. مراقبت از نفس و جلوگیری از ایجاد نقصان در محبت به خداوند، با استفاده از موعظه و یادآوری امکان پذیر است. مجموعه ای که اینک جلد هشتم آن، تقدیم خوانندگان محترم و جویندگان حقیقت می گردد، حاصل مطالبی است که حقیر در جلسات انس و ذکر خداوند، برای دوستان و سالکان إلى الله عرض نمودم. این جلسات بیشتر حاوی نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی است که با استفاده از آیات نورانی کتاب الله، روایات مأثوره از معصومین علیهم السّلام و کلمات اولیاء الهی، ایراد گردیده است.

قرارداشتن اولیاء خدا تحت الشعاع معصومین علیهم السّلام، راه بندگی و ندیدن خود، رفع گرفتاری از حجاب نفس، مقام فناء و إطلاق، فضیلت زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام، استفاده از شب در

سلوک إلى الله، فضیلت و کیفیت قرائت و تدبّر در قرآن، أعمال ماه رجب، شرح بخش‌هایی از مقدمه کتاب شریف الله‌شناسی، و شرح دستورالعمل مرحوم شیخ محمد لاهیجی برای رسیدن به لقاء الله، أهمّ عناوین محتوای این جلد است.

این مباحث پس از بررسی مجدد و انجام برخی اصلاحات و اضافات توسط حقیر، در لجنة علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، آماده طبع شده است.

در ویرایش این جلسات، سعی شده است سبک گفتاری مطالب تغییر زیادی نکند و جلسات به ترتیب زمان برگزاری آورده شود. تکرارهایی نیز در مطالب جلسات به چشم می‌خورد که علت آن، تغییر مخاطبان و لزوم إعادة مطالب بوده است، و چون معمولاً در تکرارها نکات جدید نیز آمده و مقصود اصلی، موعظه و تذکر بوده، برخی از این تکرارها إبقاء گردیده است.

خداوند به تمامی عاشقان لقاء حضرت معبود و مشتاقان وصال کوی دوست، توفیق عنایت فرماید تا با مطالعه مواعظ و اندرزهای الهی، خود را از تعلّقات عالم کثرت قطع نموده و شاهد وصل را در آغوش گیرند.

و ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَالْحَمْدُ لِلّهِ أَوَّلًا
وَأَخِرًا وَءَاخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و أنا العبدُ الفقيرُ الرَّاجي رَحْمَةً رَبِّهِ الْغَنِيِّ
السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ صَادِقُ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ

مجلس صد و سوم

اولیاء خدا،

تحت شعاع معصومین علیهم السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

اولیاء خدا هرچقدر هم که مقامشان بالا رود و به لقاء پروردگار
 مشرف شوند باز تحت الشعاع ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
 قرار دارند.

قیاس نمودن اولیاء خدا با اهل بیت علیهم السلام
 مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: هیچگاه
 نباید دوستان خدا و اولیاء خدا با امام علیه السلام در یک مرتبه قرار
 بگیرند، أبداً! گرچه در عالم توحید دوئیّت راه ندارد اما در عالم کثرت
 اولیاء خدا نسبت به ائمه پائین تر بوده، تحت الشعاع ایشان قرار دارند.
 نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ.^۱ «هیچکس با ما اهل بیت قیاس
 نمی شود.»

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶.

بعضی به مرحوم علامه والد عرض می کردند: آقا ما به مشهد آمدیم که هم به زیارت امام رضا علیه السّلام مشرف شویم و هم خدمت شما برسیم. آقا به شدت ناراحت می شدند و می فرمودند: همه اش برای زیارت امام رضا علیه السّلام است.

یا خدمت آقا عرض می کردند: این مریض را آوردیم تا شما شفا بدهید. آقا ناراحت می شدند و می فرمودند: این حرف را ننید و اصلاً تفوه به این حرف جائز نیست!

این قضیه را کراراً نقل می فرمودند که: شخصی خدمت مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه مشرف شده عرض کرد: آقا من که به نجف آمدم امیرالمؤمنین علیه السّلام را زیارت نکردم و اول خدمت شما رسیدم. مرحوم قاضی هم او را طرد کرده و تا آخر عمر نپذیرفتند چون إساءه ادب کرده بود؛ امام را رها کرده و پیش مرحوم قاضی آمده بود و تفوه به این معنا هم می کرد. چه اشکالی از این بالاتر؟! چه اشکالی از این بالاتر؟!

لذا مرحوم علامه والد می فرمودند: دوستان و رفقا که به مشهد مشرف می شوند، بعد از تهیه مکان، غسل زیارت کرده و اول به حرم مشرف شوند، بعد اگر خواستند به منزل ما بیایند مانعی ندارد. و این را قید کرده بودند که حتماً اول به زیارت مشرف شوند.

شخصی بعد از ورود به مدینه خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و عرضه داشت: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَتَيْتُكَ وَلَمْ أَزُرْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السّلام. «فدایتان شوم! خدمت شما رسیدم و در مسیر امیرالمؤمنین علیه السّلام را زیارت نکردم.» حضرت فرمودند: بِشَسِّ مَا صَنَعْتَ.

«خیلی کار زشتی کردی!» لَوْلَا أَنَّكَ مِنْ شِيعَتِنَا مَا نَظَرْتُ إِلَيْكَ.^۱ «اگر تو از شیعیان ما نبودی ابدأً به تو توجه نمی کردم.»

وقتی امام معصوم می فرماید: چون أميرالمؤمنین علیه السّلام افضل هستند ادب اقتضا می کند اوّل خدمت ایشان مشرّف شوید، به طریق اولی باید درباره غیرمعصوم این معنا رعایت شود ولو اینکه آن غیرمعصوم حائز مقام قرب الهی باشد.

ادب آیه الله بروجردی (ره) نسبت به امام زمان علیه السّلام

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه از آیه الله بروجردی خیلی تعریف می کردند و می فرمودند: ایشان بسیار بزرگوار بود، عالمی عامل و متقی بود. و این قضیه را از ایشان نقل می فرمودند که: روزی در ایّام محرم و صفر کنار حوض بیرونی مشغول وضوگرفتن بودند و دسته های سینه زنی به بیرونی منزل ایشان می آمدند و عزاداری کرده می رفتند که یک شخصی با صدای بلند می گوید: برای سلامتی امام زمان و حضرت آیه الله العظمی بروجردی صلواتی ختم کنید! و همه صلوات می فرستند.

ایشان وضوی خود را رها می کنند و با عصبانیت کنار پنجره اتاق آمده با صدای بلند می گویند: چه کسی اسم من را قرین اسم مولای من امام زمان علیه السّلام قرار داد؟ برود بیرون! برود و دیگر ابدأً به اینجا نیاید!

این ماجرا ایمان ایشان را می‌رساند، ادب ایشان را نسبت به امام زمان علیه السّلام می‌رساند. آقای بروجردی هرچقدر که علمیتشان بالا رود و هرقدر زهد و تقوایشان بیشتر باشد، باز شاگرد و خادم آن مکتب هستند.

لزوم رعایت ادب نسبت به امام علیه السّلام

این را عرض کردم تا سروران متوجّه این نکته باشند که وقتی به حرم می‌روید اوّل به زیارت امام رضا علیه السّلام مشرّف شوید بعد به سر مزار مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه بروید. اینکه اوّل قصد رفتن بر سر مزار ایشان بکنید و بعد به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام مشرف شوید اشتباه بزرگی است و خود ایشان هم از چنین کاری بیزارند. بله اگر کسی به‌طور غیر عمدی مسیرش قبل از تشرّف به محضر حضرت از کنار مزار ایشان عبور می‌کرد، مانعی ندارد که توقّف کرده و فاتحه‌ای قرائت کند.

خلاصه آنکه: همان‌طور که ایشان و همه اولیاء در عالم تکوین زیر چتر امام علیه السّلام بوده و آستان‌بوس ائمه علیهم السّلام هستند، باید در مقام زیارت و عرض ادب نیز همین مراتب مراعات شود.

مرحوم علامه والد قدس سرّه وصیت فرموده بودند و دوست داشتند پشت سر و پائین پای حضرت دفن شوند تا بعد از وفات نیز در سایه وجود مقدّس حضرت امام رضا علیه السّلام باشند و خدا هم روزیشان کرد. از این ادب ایشان همه باید درس بگیریم.

بندگی و تواضع

خداوند إن شاء الله به همه ما توفیق دهد که در مقام اطاعت و بندگی او باشیم و همیشه خودمان را از همه، پائین تر ببینیم، کمتر ببینیم! بنده باشیم و آقا نباشیم! عبد باشیم، مولی نباشیم تا خدا ما را آقا کند! هرکسی بندگی خدا بکند خدا او را آقا می کند. نباید اصلاً این معنا در ذهن و نفس انسان باشد که بخواهیم آقا شویم، نه! آن کسی که با بندگی خدا آقا شود در خودش آقائی نمی بیند و تا ابد بنده است! کسی که بنده شد و این قید رقیّت در گردن او افتاد تا ابد بنده است؛ **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**.

بنده را پادشاهی نیاید از عدم کبریائی نیاید

بندگی را خدائی نیاید از گدا جز گدائی نیاید

من گدا من گدا من گدا

از عدم حرف هستی نشاید دعوی کبر و مستی نشاید

خاک را جز که پستی نشاید از فنا خودپرستی نشاید

من فنا من فنا من فنا^۱

این از اشعار مرحوم آیه الله میرزا حبیب الله خراسانی است. اگر دیوان ایشان را ندارید إن شاء الله تهیه نمائید که بسیار عالی و راقی است! ایشان بسیار بزرگوار بودند! آقا وقتی این اشعار را می خواندند می فرمودند: ایشان از علمای جان دار بودند.

از بنده که پادشاهی نمی آید، بنده بایستی بندگی کند! از بنده

۱. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، ص ۵۳ و ۵۴.

خدائی نمی آید؛ بعضی از بنده‌ها نعوذ بالله ادّعی خدائی می‌کنند بلکه از خدا خود را بالاتر می‌دانند! نمی‌گویند خدا هستیم، ولی عملشان عمل خدائی است!

بنده بایستی بندگی کند؛ اگر انسان بخواهد به لقاء پروردگار مشرّف شود بایستی نفس خود را خرد و له کند! آقا می‌فرمودند: باید زیر سنگ آسیا آن را له کرده روغنش را بگیرد تا دیگر نتواند سرش را بلند کند و دیگر وجود و هستی‌ای نداشته باشد.

هستی انسان را می‌گیرند؛ هرکس حاضر است بسم الله! این گوی و این میدان! بسم الله. خدا این میدان را برای همه از اوّل خلقت تا آخر خلقت مهیا کرده است. چقدر وارد این میدان شدند و این گوی‌ها را زدند! خیلی از آنها به هدف إصابت کرد و خیلی هم إصابت نکرد. مژگان تو تا تیغ جهانگیر برآورد

بس کشته دل‌زنده که بر یکدگر افتاد^۱
 وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۲. «پیشی‌گیرندگان در اعمال صالحه، پیشی‌گیرندگان در غفران و رحمت خداوند هستند و ایشان مقربان درگاه الهی می‌باشند.»

خدا به برکت محمد و آل محمد به ما توفیق دهد که نفس خود را مهار کنیم و إن شاء الله به این دستوراتی که از ائمه طاهرين صلوات الله عليهم أجمعين رسیده عمل نمائیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

۱. دیوان حافظ، ص ۸۲، غزل ۱۸۲.

۲. آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۵۶: الواقعة.

مجلس صد و چہارم

راہ بندگی و نذیدن خود (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

رسیدن به «عبودیت»

امر سلوک امری سرسری و بدون توجّه و بدون مراقبه نیست که به هر نحوی انسان سیر کند و به هر نحوی سلوک داشته باشد. انسان در راه سیر و سلوک باید به آن واقعیت و به آن حقیقت که عبارت از «عبودیت» است برسد.

هر سخنی، هر عملی و هر نیّتی که بر قلب سالک می‌گذرد چنانچه با حقیقت عبودیت منافات داشته باشد، مانع شده و موجب می‌گردد تا سالک نتواند بار را بردارد و خودش را به مقصد برساند. لذا نیّت‌های سالک بایستی حساب داشته باشد. همین نیّتی که به ذهن خطور می‌کند و انسان آن را امری پیش‌پاافتاده تلقّی می‌کند، این نیّت‌ها بایستی با حساب باشد. هر طریقی، هر مسیری که مخالف با بندگی و خاکساری نسبت به پروردگار باشد مردود است و مانع راه سالک می‌شود و نمی‌گذارد قدم از قدم به جلو بردارد.

ندیدن فضیلت و برتری برای خود

سالک بایستی خود را «نیست» ببیند و هستی برای خودش قائل نشود. خود را نیست ببیند و از همه کمتر بشمارد. نه تنها از انسانها بلکه از همه موجودات، خود را کوچکتر ببیند، حتی از آن سگی که در خیابان یا در بیابان راه می‌رود، سالک خودش را بایستی از آن سگ ولگرد هم پست‌تر ببیند. باید قلباً این‌طور بداند و ببیند، نه اینکه این مسأله در ذهن سالک بیاید و عبور کند. بایستی این معنی را وجدان نماید، خاکساری خود نسبت به پروردگار را وجدان کند، و اگر حالش چنین نیست، این حالت را در خودش بیاورد و در قلبش متمکن نماید.

در روایتی از حضرت امام صادق علیه‌السلام وارد است که: آن بزرگوار فرمود: **مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلاً فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ**؛ «اگر کسی این‌طور فکر کند و حالش چنین باشد که برای خودش فضیلتی بر دیگری ببیند (حالا آن دیگری هرکس می‌خواهد باشد) چنین فردی از مستکبرین است.» و وارد بهشت نمی‌شود تا اینکه خدا وی را پاک نموده و این حالت را در وی از بین ببرد.

این فضیلت اعم است از فضیلت در تقوی و علم و چیزهای دیگر؛ چه فضیلت در تقوی باشد که همان‌گونه که خواهد آمد، مشارئالیه در ذیل حدیث هم همین معنی است، یا فضیلت در علم باشد، یا فضیلت در صفات ممدوحه باشد، هرچه باشد، اگر فکر کنم من بر شما فضیلت دارم، چون من سخاوت دارم و سخا و جودم از شما بیشتر است یا چون من علمم از شما بیشتر است، طبق فرمایش حضرت امام صادق علیه‌السلام، «مستکبر» می‌شوم. تا این استکبار از بین نرود، سالک به

عالم قدس راه پیدا نمی‌کند؛ استکبار یعنی بُعد از خدا.

تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی

اندر صف عاشقان تو محرم نشوی^۱

در همان روایت، راوی به امام صادق علیه‌السلام عرض می‌کند: **إِنَّمَا يَرَى أَنْ لَهُ عَلَيْهِ فَضْلًا بِالْعَاقِبَةِ إِذَا رَءَاهُ مُرْتَكِبًا لِلْمَعَاصِي**. «فرد وقتی شخصی را در حال ارتکاب گناه می‌بیند، به‌خاطر اینکه فعلاً خودش اهل آن معصیت نبوده و از انجام آن در امان است، خود را از آن شخص گناهکار برتر می‌بیند.»

یعنی گاهی انسان دیگری را می‌بیند که اهل معصیت است، ولی می‌بیند که خودش اهل تقواست و در قلبش مقایسه می‌کند و می‌گوید: پس من که اهل تقوی هستم، بر آن کسی که معصیت می‌کند، فضیلت دارم. حضرت فرمودند: **هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! فَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا أَتَى وَأَنْتَ مَوْقُوفٌ مُحَاسَبٌ**.^۲ «هی‌هات، هی‌هات! این معنی خیلی دور از واقع است! شاید آن کسی که معصیت می‌کند موفق به توبه شود و شما که طاعت می‌کنی، نسبت به گناهانت عفو نشوی و مورد بازخواست قرار بگیری.»

بعد حضرت فرمودند: آیا داستان سحره فرعون را نخواندی؟! سحره فرعون کافر بودند و در برابر پیامبر خدا ایستادند ولی موفق به توبه شدند و کفرشان به ایمان بدل گشت و از خوبان و اخیر گشتند و در

۱. مرصاد‌العباد، ص ۸۳.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

راه خدا به شهادت رسیدند، ولی در مقابل چه بسا کسانی از اهل ایمان که به استدراج دچار می‌شوند و آرام‌آرام از راه خدا بیرون می‌روند. شاید تو هم موفق به ثبات در طریق حق نشوی و برگردی. این فرمایش امام صادق علیه‌السلام است.

إظهار عجز و نیاز به درگاهِ الهی

لذا مؤمن همیشه باید کَشکول گدائی‌اش بر درگاه خداوند باشد؛ خدایا! ما بیچاره هستیم، ما نیازمندیم، ما چیزی نداریم، خودت باید عنایت کنی، خودت باید دست‌گیری کنی. این کَشکول گدائی همیشه بایستی دستش باشد تا به مقصد برسد. باید خوف داشته باشد! مؤمن همیشه باید در حال خوف باشد!

مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌علیه می‌فرمودند: همین زن زناکاری که عمرش را در عصیان پروردگار گذرانده ولی در وجود خودش شرمنده است و همیشه خود را مذمت می‌کند و می‌گوید: ما که گنهکار و کثیفیم، ما کجا و خوبان کجا؟! و هروقت مؤمنی را می‌بیند افسوس می‌خورد؛ یعنی به‌خاطر گرفتاریها و مشکلاتی به این راه کشیده شده ولی همیشه بین خود و خدا احساس شرمندگی دارد که: خدایا! اشتباه کردم، غلط کردم به این راه کشیده شدم؛ از کجا معلوم که آن نماز شب خوانی که هر شب، در دل شب بیدار می‌شود و نماز می‌خواند ولی خود را بالاتر می‌بیند و می‌گوید: ما چه و چه کردیم و بر خیلی از افراد فضیلت و برتری داریم؛ از آن زن بهتر باشد؟! می‌فرمودند: نکند آن زن زانیه‌ای که عمرش را در فساد گذرانده،

موفق به توبه شود و این شخصی که نماز شب او فوت نشده، مسیرش عوض شود و از هوی تبعیت کند و در امتحان شکست بخورد.

لذا می فرمودند: تنها راه نجات همین است که انسان همیشه کَشکول گدائی دستش باشد؛ بگوید: خدایا! ما بیچاره ایم، ما نیازمندیم، ما چیزی نداریم، اگر عنایت تو یک آن بر سر ما نباشد، ما بدبختیم. واقعاً اگر یک آن عنایت پروردگار نباشد، یک آن افسار نفس را دست خود انسان بدهد، بدبخت می شود.

اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ وَلَا أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ.^۱ «خدایا! یک آن، یک لمحّه، و کمتر از یک لمحّه ما را به خود وا مگذار.» این راهی است که باید طی کنیم. این راه باید با عبودیت طی شود، باید با بیچارگی طی شود. اگر یک ذره استکبار در او باشد از راه منحرف می گردد، از جاده مستقیم منحرف می شود و به کجاها سر می کشد!

مرحوم آیه الله والد رضوان الله تعالی علیه و رفع الله درجه می فرمودند: در مجلس که رفقا دور هم می نشینند و در کنار هم حضور پیدا می کنند و به یاد خدا هستند، آن کسی در نزد پروردگار مقرب تر است که خودش را از همه افراد جلسه کوچک تر ببیند!

این معنی را باید وجدان کند. و اگر این معنی برای انسان حاصل نشده است، بایستی با مراقبه این معنی را در خودش تحصیل کند؛ خودش را نبیند! خدا را ببیند! خود را از همه پائین تر ببیند! اگر این کار را کرد، اگر در این مسیر واقع شد، می تواند از شرابه های بهشتی استفاده کند

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۳۷.

و راهش باز است.

در این صورت همیشه در حال نیاز است، همیشه خودش را در حال فقر می بیند، همیشه خودش را در حال بیچارگی و مسکنت می بیند، چه در حال علم و چه حال جهل، چه در حال غنا و چه در حال فقر. این خیلی معنای بلندی است که انسان در حال غنای علمی، خودش را فقیر ببیند، در حال غنای مالی خودش را فقیر ببیند، در حال غنای تقوایی خودش را فقیر ببیند، در حال غنا و واجدیت صفات حسنه خودش را فقیر ببیند.

این علم و تقوا، حُسن انسان است، اَمّا باید آن را از خدا ببیند، نه اینکه این صفات را به خود بچسباند و برای خودش و برای علمش و هرچیزی که خدا به او عنایت کرده مزیتی قائل شود؛ اگر این طور شد، این عین سقوط است، عین سقوط!

جاری شدن عشق خدا، در دل

ولی اگر در مقام تهذیب نفس درآمد و خودش را بنده دید و خودش را خاک دید و از خاک پست تر دید، می تواند استفاده کند. آن وقت عشق و محبت خدا می تواند در دلش جاری و ساری شود. آقا این شعر را می خواندند:

سرم خوش است و به بانگ بلند می گویم

که من نسیم حیات از پیاله می جویم^۱

۱. دیوان حافظ، ص ۱۶۰، غزل ۳۵۸.

اگر آن حال عبودیت و انکسار آمد، آن نسیم حیات پروردگار هم می‌آید و بر قلبش می‌وزد و زنده‌اش می‌کند، وگرنه هیچ‌وقت زنده نمی‌شود، مرده است، مرده‌ایست که دارد حرکت می‌کند، در جلسه هم که بیاید مرده است، زنده نیست.

این نفس بایستی به عشق و محبت پروردگار زنده شود و این مهم حاصل نخواهد شد مگر با عبودیت و انکسار محض در برابر پروردگار و پست‌تر دیدن خود از همه موجودات، حتی - عرض کردیم - از آن سگ ولگردی که در خیابان هست.

چه کسی آن سگ را خلق کرده است؟ خدا خلق کرده است! و لا شك في ذلك. این بنده را هم خدا خلق کرده است و هر دو هرچه دارند از خدا دارند؛ چه فضیلتی، چه مزیتی یکی بر دیگری دارد؟! لذا جائز نیست که سگی را که در خیابان می‌بینید، بی‌جهت بزنید. اگر انسان، حیوانی را بی‌جهت اذیت کند پیش خدا مسؤول است. اینها همه ربط به خدا دارند، همه مخلوقات خدا هستند، همه روی حساب است، عالم تکوین روی حساب است.

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است^۱

ما باید با مراقبه این عجز و نیاز خودمان را حس کنیم.

می‌فرمودند: یک قطره اشک در نیمه‌شب خیلی کارها می‌کند. با این گریه کردن، انسان نسبت به پروردگار اظهار نیاز کند، اظهار عجز کند،

۱. همان مصدر، ص ۴۳، غزل ۹۱.

إظهار مسكنت کند تا خدا راهش را باز نماید، درب را به رویش بگشاید. مگر ما چقدر عمر داریم! اگر اینجا زنده نشویم، آیا آنجا زنده می شویم؟! آنکه در خواب است او در خواب تر

هست بیداریش از خوابش بتر^۱

این شعر را مرحوم حدّاد خیلی می خواندند؛ هرکه در خواب است، او در خواب تر. آن کس که اینجا خواب است شما توقع دارید آنجا بیدار شود؟ اینجا جای بیدار شدن می باشد، وقتی انسان هنوز اینجا حیات پیدا نکرده چطور آنجا و در آن عالم حیات پیدا کند؟!

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۲ «و هرکس که در این دنیا چشم بصیرت او کور باشد، در آخرت نیز چشم بصیرتش کور و بسته بوده و گمراه تر است.»

کسب حیات برای این عالم است، اینجا بایست حیات پیدا کند. وقتی رفت، نامه عمل بسته می شود؛ پس بایستی انسان اینجا به خدا عشق بورزد، با خدا عشق بازی کند، محبت خود را در خدا متمرکز کند و بس و عاشق خدا شود.

روش و مراحل طلوع عشق خدا در قلب

می گویند: آقا دست ما نیست! چرا! دست شماست؛ شما دائره زندگی و دائره افکار خود را جمع کنید، مراقبه خود را زیاد نمائید، نوافل

۱. اقتباس از مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۹.

۲. آیه ۷۲، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی اسرائیل).

را بخوانید، نماز شب را فراموش نکنید، توجّه شما به پروردگار در همه مراحل باشد، عشق خدا طلوع می‌کند؛ این طور نیست که ما بنشینیم انتظار بکشیم که عشق خدا و محبت خدا بیاید، نه! بایستی کار کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب چند بار برای تهجد بیدار می‌شدند و تجدید وضو می‌کردند و نماز می‌خواندند، باز استراحت می‌کردند و باز برمی‌خواستند.

مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: این معنای تهجد است. تهجد به این صورت موجب بروز عشق نسبت به پروردگار شده و قلب را تکان می‌دهد.

بیداری شب از امور بسیار مهم و از امور اُکیده است، إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً.^۱ «تحقیقاً آنچه در شب می‌رسد برای تو گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است.»

مضافاً بر این امور که انجام می‌دهد، انسان باید موقع خواب محبت خدا را در قلبش متمرکز کند و به قلبش مرور دهد.

ایجاد ابتلائات، برای فهم عجز انسان

بنابراین در دید الهی، مخلوقات هیچ فرقی نمی‌کنند؛ هیچ فضیلتی در دید الهی برای کسی نیست. گرچه تکویناً موجودات مراتبی داشته و برخی نسبت به برخی دیگر برتری دارند، ولی تمام فضیلت متعلق به خداست؛ از جیب ما نیست، از جیب خداست. ما وقتی

۱. آیه ۶، از سوره ۷۳: المزمل.

فضیلتی را به خودمان نسبت می‌دهیم و خود را برتر می‌بینیم از جیب خدا خرج می‌کنیم؛ اشکال کار این است. خدا می‌گوید: غلط می‌کنی از جیب من خرج می‌کنی! باید گوشمالی شوی، باید گوشت را بگیرم بمالم! خودش هم نمی‌فهمد؛ مریضش می‌کند، این طرف و آن طرفش می‌زند، به همش می‌زند، بالا می‌برد، پائین می‌آورد، تا آقا آدم شود؛ بفهم دیگر که تو هیچ نیستی! تو نیست هستی! همین‌که مریض شد ناله‌اش بلند می‌شود، «یا خدایش» بلند می‌شود، همین‌که سالم شد باز به گذشته خویش برمی‌گردد.

فرق اولیاء و دوستان خدا با غیر همین است که آنها در رخاء و شدّت و در یسر و عسر و در خوشی و ناخوشی، همیشه «خدا» می‌گویند، همیشه عجز دارند، همیشه نیاز دارند. خیلی‌ها اهل مراقبه نیستند، هروقت دردشان بیاید می‌گویند: «یا الله»، هروقت خوب شوند «یا الله» آنها ترک می‌شود. همیشه «یا الله» بگوئید! شایسته است همیشه تحمید خدا به جا آورده شود؛ چه در عسر و چه در یسر!^۱

فلذا در روایت این مضمون وارد شده است که: مؤمن که مریض می‌شود یا بلائی بر او وارد می‌شود، وقتی دعا می‌کند، ملائکه می‌گویند: این صدائی آشناست، چون در حال غیر مرض و بلا هم دعا می‌کند و خدا را می‌خواند و حمد خدا می‌کند. صدا صدای آشناست؛ حاجتش را

۱. در کافی، از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسْرُهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ، وَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. (الكافي، ج ۲، ص ۹۷)

زود برآورید، این با ما ارتباط دارد، با خدا ارتباط دارد.^۱
مؤمن نباید برای خودش هستی ببیند! هستی اش را باید زیر پا
خُرد کند!

ملاک و میزان عبودیت و خاکساری

پس اینکه من عرض کنم ده سال با مرحوم علامه بودم، چقدر
بودم، چقدر با مرحوم آقای قاضی بودم، چقدر با مرحوم آقای انصاری
بودم، درست نیست؛ چقدر عبودیت کسب کردی؟ چقدر خاکساری
پیدا کردی؟ درجه و میزان بندگی به چقدر رسیده است؟
فلذا بارها می فرمودند (این را بنده تکرار می کنم به جهت اینکه به
جان انسان بنشیند؛ یعنی اگر انسان هر آن هم این مطلب را تکرار کند، جا
دارد، تا مدّ نظر و نصب العین او باشد) می فرمودند: در میان افرادی که در
جلسه حضور دارند، آن کس از همه بیشتر فضیلت دارد و از همه بالاتر
است که خود را از همه پائین تر ببیند؛ یعنی برای خودش هیچ آقائی
نبیند، در قلبش خطور نکند من از او بالاترم. آقا! بالا و پائین نداریم، همه
پائین هستیم، همه خاک هستیم.

مِنْهَا خَلَقْنَكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.^۲ «از
زمین شما را آفریدیم و در زمین برمی گردانیم و مرتبه دیگر از زمین
بیرون می آوریم.» ما از خاک شما را خلق کردیم؛ بالائی یعنی چه؟! انسان

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۴۷۲.

۲. آیه ۵۵، از سوره ۲۰: طه.

را چه به بالا بودن!

عرض کردم: اگر کسی یک ذره آقائی داشته باشد بهره‌ای از سلوک نبرده است. هزار مرتبه صبح لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، چهارصد مرتبه ذکر یونسیه بگوید، باز بهره‌ای ندارد! اینجا جای عبودیت است. سیر و سلوک إلى الله جای عبودیت است، جای خاکساری است، جای له کردن نفس است. فلذا مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه و رفع الله درجته می فرمودند: مسیر اهل عرفان با مسیرهای نَحَل دیگر فرق می کند. آنها ریاضت می کشند، ما هم ریاضت می کشیم، ولی آنها ریاضتی که می کشند برای بزرگ کردن نفس است، ما ریاضتی که می کشیم برای خرد کردن نفس است، برای تهذیب نفس است. أصلاً دو مسیر متضاد با هم است؛ آنها ریاضت می کشند، شبها بی خوابی می کشند، عبادت می کنند که بگویند: مائیم که چکار کردیم! مائیم که فلان کردیم، مائیم که مریض شفا دادیم، مائیم که جلوی بلا را گرفتیم؛ نه آقا ما کی هستیم؟ این «ما» را باید در زباله دان تاریخ انداخت! این «ما» را باید انداخت! همه از خداست.

نسبت دادن کارها به خدا، نه به خود

حضرت عیسی چه می فرمود: اُبْرِيْ اَلْاَكْمَهَ وَ اَلْاَبْرَصَ وَ اُخِي الْمَوْتٰى بِاِذْنِ اَللّٰهِ.^۱ «من به إذن خدا کور مادرزاد و مرض پسی را شفا می دهم و مردگان را زنده می کنم.» همیشه درباره کارهایی که می کردند این «إذن خدا» را می آوردند، پشت کارهایی که می کردند «بإذن الله» را

۱. قسمتی از آیه ۴۹، از سوره ۳: آل عمران.

ذکر می کردند؛ برّص را شفا می دهم به إذن خدا، کور مادرزاد را شفا می دهم به إذن خدا؛ همیشه به إذن خدا، هیچ کاری را به خودش نسبت نمی دهد. اگر آن حضرت به خودش نسبت می داد همان جا نبوّت را از او می گرفتند.

تو چکاره هستی که به خودت نسبت می دهی! مگر از پیش خودت، خرج می کنی؟

پس ما باید خیلی استغفار کنیم که از کیسه خدا داریم خرج می کنیم و به خودمان نسبت می دهیم. آنها خرج می کردند و به خدا نسبت می دادند، ما عکسش را عمل می کنیم؛ از کیسه خدا خرج می کنیم و می گوئیم: ما داریم، ما چنین کردیم، ما چنین می کنیم! خیلی باید استغفار کنیم. تا روز قیامت باید استغفار کنیم.

پس عرائض را جمع کنم، راه سلوک عبارت است از: نیستی و فقر، فقر واقعی!

و چه خوب خواجه شیراز در این مقوله فرموده است:

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار

که با وجود تو کس نشنود زمن که منم^۱

سلوک این است که انسان فقر خود را ببیند، خودش را بیچاره بداند؛ یعنی در حال غنا خودش را بیچاره ببیند، در حال صحّت بیچاره ببیند، در حال خوشی بیچاره ببیند، نه اینکه فقط در حال ناخوشی یا فقر که بیچارگی اش روشن می شود، خود را فقیر ببیند.

۱. دیوان حافظ، ص ۱۴۹، غزل ۳۳۲.

لزوم انابه و بیداری شب

در حال خوشی، در حال علم، در حال قدرت، در حال حیات، و... در این حالات خودش را بیچاره ببیند و نیاز خودش را به ذات اقدس الهی به یاد داشته باشد و به عجز خودش اعتراف کند، ناله کند، انابه کند، انابه داشته باشد به سوی خدا. تا انابه نداشته باشد به او عنایت نمی‌شود. تا اشک نریزد به او عنایت نمی‌شود. باید بیداری شب داشته باشد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَبْتَغِ إِلَّا بَوْتَرًا.^۱ «کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، شب را به صبح نیاورد مگر آنکه نماز وتر را بخواند.» لَا يَبْتَغِ یعنی شب را به صبح نیاورد، حال چه خواب باشد و چه بیدار. «بات» یعنی «مَضَى عَلَيْهِ اللَّيْلُ».^۲

منظور از نماز وتر در این روایت همان طور که بسیاری از بزرگان فرموده‌اند، همان یک رکعت یا سه رکعت آخر نماز شب است^۳ و آن قدر مهم است که در روایت است: بعد از نماز عشاء دو رکعت نشسته بخوانید که اگر تا صبح زنده نبودید و حادثه‌ای پیش آمد و نتوانستید نماز شب بخوانید آن دو رکعت نشسته به جای نماز وتر در نماز شب باشد و

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. الطراز الأول، ج ۳، ص ۱۸۸.

۳. منتهی المطلب، ج ۴، ص ۲۵؛ و ذکر الشیعة، ج ۲، ص ۲۹۳؛ و روضة المتقين،

ج ۲، ص ۱۸؛ و الوافی، ج ۷، ص ۹۸ و ۹۹.

در نزد خداوند شبتان بدون نماز وتر نباشد، و لذا به آن دو رکعت «نماز وُتیره» (وتر کوچک) می‌گویند.^۱

کنده‌شدن از این عالم و استفاده از عمر

به هر حال، بیداری لازم است، انابه لازم است، اشک لازم است. خلاصه کنده‌شدن از این عالم لازم است. این کنده‌شدن هم باید به دست خود انسان باشد. هر شخصی به دست خود باید خودش را از این عالم بکند؛ و می‌شود، با مراقبه می‌شود، با مجاهده می‌شود. آنهایی که استاد نداشتند، آنهایی که این راه برایشان روشن نبود و استاد نداشتند، با مجاهده و مراقبه خود را از این عالم کردند و رفتند.

عَلامَةُ والد دربارهٔ مرحوم آیه‌الله انصاری رضوان‌الله‌علیه کراراً می‌فرمودند: ایشان استاد نداشتند. شما که محضر مرحوم علامه یا بعضی محضر مرحوم آقای حدّاد را درک کردید و استفاده کردید، در محضر مرحوم والد ساعتها نشستید و از آن نور استفاده کردید و از مجالس پرنورشان بهره بردید، مراقبه داشته باشید! مواظب باشید! از عمرتان استفاده کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. اگر می‌خواهید برسید باید ذکر کثیر داشته باشید، همیشه خدا را به یاد داشته باشید، همیشه به یاد او باشید. وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.^۲ او را تسبیح کنید، به

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۶، ح ۸.

۲. آیه ۴۱ و ۴۲، از سورهٔ ۳۳: الأحزاب.

ذکر و تسبیح صبح اکتفاء نکنید، صبح و عصر، به یاد او باشید! قیامتان، قعودتان، نشست و برخاستتان، بیرون رفتنتان، تجارت شما، درس خواندن شما، آمد و شد شما، همه اش به یاد و عشق او باشد.

خدایا! به حقّ محمد و آل محمد به همه ما بندگی، عبودیت و خاکساری در درگاه خودت را، هرچه زودتر و بیشتر عنایت بفرما.

بارپروردگارا! ما طاقت جلال تو را نداریم، با جمال خودت نه با جلالت، هستی ما را از ما بگیر که بدانیم که آنچه هست و آنچه اعطاء شده همه از ناحیه توست.

در مقام عمل خودمان را خاک و کمتر از خاک، بلکه هیچ بینیم، تا آنکه موجبات رضای تو را فراهم کنیم، بِمُحَمَّدٍ وَّآلِهِ.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

مجلس صد و پنجم

راہ بندگی و نذیدن خود (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسات گذشته عرض شد که راه خدا، راه عبودیت است. راه عبودیت ملازم با مسکنت و فقر و خاکساری است، ملازم با نیستی است. و هر اراده‌ای که با این عبودیت تنافی داشته باشد، هر نیتی، هر فکری، هر ذکرى که انسان بگوید و منافات با عبودیت داشته باشد، این فکر و ذکر و این اراده، محکوم به زوال و نیستی است.

عبادتِ عبودیت‌آور

هر فکر و اراده و ذکرى که موجب تقویت نفس شود انسان را از عبودیت جدا نموده و وارد طریقى ضدّ طریق عبودیت می‌کند. هر نمازی که انسان بخواند و نفسش قوی شود ضدّ عبودیت است. اصحاب نهروان چقدر نماز می‌خواندند؟ چقدر این نمازشان آنها را به خدا نزدیک کرد؟! این نمازها اصلاً نماز نبود! این نماز آنها را از خدا دور کرد. نمازی انسان را به خدا نزدیک می‌کند که نماز حقیقی

باشد، نه نمازی که اینها می خوانند؛ چراکه نمازی که اینها می خوانند نفسشان را بزرگ می کرد، عبودیت برایشان نمی آورد، اینها را از هستی ساقط نمی کرد، بلکه هستی شان را اضافه می کرد، و «منم منم» آنها اضافه می شد.

به اُمیرالمؤمنین علیه السلام می گفتند: تو یکی، ما هم یکی! تو حکم داری، ما هم حکم داریم، بلکه بالاتر، حکم تو محکوم حکم ما است. ما حکممان اعلی و اشرف از حکم توست، چون حکم ما حکم خداست و حکم تو نعوذ بالله حکم شیطان است.

اصحاب نهروان چقدر نماز می خوانند؟ چقدر عبادت می کردند؟ چقدر روزه می گرفتند؟ چقدر بیداری شب داشتند؟ چقدر قرائت قرآن در لیل داشتند؟ خیلی از آنها حافظ قرآن بودند، ولی این عبادات، لَمْ تَزِدْهُمْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. «چیزی جز دوری از خدا به آنها اضافه نکرد.»

عباداتی موجب قرب می شود که انسان را از هستی برهاند، نه اینکه بر نفس انسان ضمیمه شود و هستی موهومی او را بیشتر کند و تکبر بیاورد؛ پس هر فکری، بلکه هر ذکری (ذکر از فکر برتر است) و هر توجهی به حضرت حق که انسان را از طریق حق دور کند، آن فکر و ذکر برای او نه تنها مفید نیست بلکه مضر است، ولو ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ باشد که بهترین اذکار است.

ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در صورتی مفید است که در طریق حق گفته شود. نماز در صورتی مفید است که در طریق حق انجام گردد. قرآن در صورتی مفید است که در طریق حق خوانده شود، نه در طریق باطل.

رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ.^۱ «چه بسا قاریان قرآنی که قرآن را تلاوت می‌کنند و قرآن آنها را لعن می‌نماید!» این سوره یس و مزمل همان سوره یاسین و مزملی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خواندند و امام زمان علیه‌السلام می‌خوانند، اما امیرالمؤمنین و امام زمان علیهما‌السلام که می‌خوانند همه‌اش نور است، ولی آن فاسق یا کافری که قاری قرآن است و می‌خواند، همه‌اش ظلمت و تاریکی است. وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.^۲ «و ما از قرآن آنچه برای مؤمنین شفا و رحمت است فرود می‌آوریم ولی بر ستمگران چیزی جز زیان و خسران نمی‌افزاید.»

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس^۳

بناءً علی هذا، باید فکر و ذهن را تصحیح کرد، باید نیت‌ها را خالص نمود. فکرها و خواطری که می‌آید اینها همه را باید درست کرد و إلا انسان به مقصود نمی‌رسد، محال است برسد.

در آن روایت، امام صادق علیه‌السلام فرمود: وَ مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ.^۴ «هرکس این‌طور فکر کند و حالش چنین باشد که بر دیگری فضیلتی دارد، این شخص از افراد

۱. بحار/الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۲. آیه ۸۲، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی‌اسرائیل).

۳. کلیات سعدی (گلستان)، ص ۸۱.

۴. بحار/الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۵.

مستکبر است.»

ما چه فضیلتی بر دیگران داریم؟! چه فضیلتی داریم؟! عرض شد
راوی سؤال می‌کند و عرضه می‌دارد که: گاهی می‌بیند دیگری اهل
معصیت است و می‌بیند خودش اهل تقواست و مقایسه می‌کند و نتیجه
می‌گیرد که من که اهل تقوی هستم، بر آن کسی که معصیت می‌کند
فضیلت دارم.

حضرت فرمودند: هیهات، هیهات! این معنی خیلی دور از واقع
است! لعل آن کسی که در حال معصیت است موفق به توبه شده و
بخشیده شود و شمائی که طاعت می‌کنی، مورد بازخواست قرار گیری و
در قیامت تو را متوقف نموده و حساب بکشند و شاید موفق به ثبات در
طریق حق نشوی و برگردی.^۱

این روایت انسان را تکان می‌دهد، چون بالأخره هرکس در
وجود خود این معنا را حس می‌کند که وقتی افرادی را در خیابان، در
محل کار، در رفت و آمدها می‌بیند که اهل معصیت‌اند، با خود می‌گوید:
الحمد لله ما بهتر هستیم، کار و معصیتی را که آنها انجام می‌دهند ما انجام
نمی‌دهیم.

البته شکر خدا را به جای آوردن، امر دیگری است و ایرادی ندارد،
بلکه ممدوح است؛ مثلاً انسان بگوید: خدایا! الحمد لله ما را موفق کردی
که اطاعت تو را به جای آورده و معصیت نکنیم. أمّا مضافاً بر این معنا،
اینکه من خودم را از کسی که اهل معصیت است بالاتر ببینم، امام صادق

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

علیه‌السلام می‌فرمایند: هرکس این حالت برتری را در خودش ببیند، از مستکبرین است و در بهشت راه ندارد.

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْكِبْرِ.^۱ «هرکس به اندازه یک ذره کبر در وجودش باشد داخل بهشت نمی‌شود.»

بین جناب سلمان و مردی گفتگوئی درگرفت و آن شخص به سلمان جسارت کرد و گفت: تو که هستی و چه هستی؟!

حضرت سلمان در جواب به او فرمود: أَمَّا أَوْلَىٰ وَأَوْلُكَ فَنُطْفَةٌ قَذِرَةٌ، وَأَمَّا آخِرَىٰ وَآخِرُكَ فَجِيفَةٌ مُنْتَنَةٌ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ وَنُصِبَتِ الْمَوَازِينُ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ الْكَرِيمُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ اللَّئِيمُ.^۲

«أَمَّا أَنْ مَرَحِلَةَ أَوَّلِيَّهِ خَلَقْتَ مِنْ وَتُو، ذَرَّةَ أَيْ نَاجِيزٍ وَ نَظْفَةٍ أَيْ پَلِيدٍ وَ كَثِيفٌ بُوْد! وَ أَمَّا آخِرَ أَمْرِ مَنْ وَ تُو هَم، مَرْدَارِي بَدْبُو وَ مَتَعَفَّنْ خَوَاهِد بُوْد! پَس هِرْگَاه رُوْز قِيَامَتِ گَرْدَد وَ مَوَازِيْنَ قَرَار دَاَدَه شُوْد، هِرْکَس مِيزَانِ اُو سَنَگِيْنَ بَاشَد اُو کَرِيْم وَ شَرِيْف اسْت وَ هِرْکَس مِيزَانَش سَبْک بَاشَد اُو لَئِيْم وَ پَسْت اسْت.»

یعنی: عمده این است که از پل بگذریم، هرکدام از جسر گذشتیم کریم شده‌ایم و هرکدام مان از جسر نگذشتیم لئیم و پست هستیم. عمده آنجاست؛ از آنجا که کسی خبر ندارد؟ در این عالم ما همه

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۴.

با هم در یک حرکت هستیم، چه در مرحلهٔ اولی و چه در مرحلهٔ آخر. سیری است که داریم انجام می‌دهیم، اما بعداً معلوم می‌شود که کجا هستیم! آنجا معلوم می‌شود.

علی‌ایّ حال باید این معنا در قلب انسان باشد و انسان این معنا را در وجود خود پیاده کند، نه اینکه تنها آن را در ذهن داشته باشد. خلاصه باید از مرتبهٔ نفس خود را پائین بکشد و پیاده کند، زیرا این مانع انسان می‌شود؛ اگر این حالت در وجود انسان باشد که در خود فضیلتی نسبت به دیگری ببیند یا احساس کند، مانع سیر انسان می‌شود، زیرا کبر است و کبر مانع سیر انسان به سوی خداوند متعال می‌شود. منتها گاهی کبر خفی است و گاهی جلی. در روایت مذکور مُراد امام صادق علیه‌السلام کبر خفی است که نوع افراد مبتلا به آن هستند درحالی‌که به آن توجه ندارند.

تحصیل مقدمات عبودیت و محبتِ الهی

باری، بالاتر و برتر دیدن خود، خلاف عبودیت است، خلاف خاکساری است، خلاف نیستی است، خلاف اظهار عجز است، بلکه سدّ راه انسان می‌شود.

باید به هر شکل شده خود را از این معنی نجات دهیم و آن حال عبودیت و بندگی در نفس متمکّن شود. خواندن اشعار توحیدی مثل اشعار ابن‌فارض برای آنهایی که معانی عربی آن را ادراک می‌کنند بسیار مفید است. اشعار حافظ برای همه مفید است و نیز سائر کتب اشعار عرفانی از قبیل اشعار باباطاهر و غبار همدانی و دیگر کسانی که در

محبت و عشق خدا سوخته بودند مفید است.

البته نه اینکه انسان همین طور این اشعار را سرسری بخواند، باید این اشعار را با توجه و مراقبه بخواند. عرض شد باید انسان مراقبه داشته باشد تا اثر داشته باشد. خواندن این اشعار با توجه و مراقبه باعث می شود که محبت پروردگار، کم کم در دل وارد شود و تا محبت خدا در دل وارد نشود کار انسان درست نخواهد شد. تنها وسیله ای که انسان را به خدا می رساند این محبت خداست.

خداوند إن شاء الله به همه ما توفیق دهد که مقدمات این محبت و عبودیت را با عنایات خودش تحصیل کنیم؛ مقدمات عبودیت و بندگی، خاکساری نسبت به پروردگار، تذلل نسبت به موجودات در قلب و دل و عدم تفضیل خود نسبت به هر موجودی از موجودات را به دست آوریم. خلاصه اینکه: انسان خودش را از همه موجودات پست تر ببیند و همیشه دست نیازش تا رسیدن به مقصود به دامن پروردگار باشد و عجز و انابه کند و در درگاه پروردگار تضرع و زاری نماید که دستش را بگیرد و آنی و کمتر از آنی رهایش نکند.

مثل پدر یا مادری که دست بچه اش را که تازه به راه افتاده می گیرد و راه می برد، چطور اگر دست این بچه را رها کنند می افتد، ما هم همین طور هستیم، مانند این بچه پای رفتن نداریم و در حرکت به سوی پروردگار، اگر یک لحظه دستان را رها کنند می افتیم و زمین می خوریم؛ باید دست گدائی مان دراز باشد تا خداوند دستان را بگیرد.

آن افرادی که می دویدند و تند می رفتند و در مسیر سلوک چابک بودند تا دستشان از خدا جدا شد سقوط کردند، ما که داریم آهسته و

لنگ‌لنگان می‌رویم، باید دست عنایتش بیشتر بر سرمان باشد و این معنی را باید از او بخواهیم.

خدایا! همان‌طور که به خوبان عالم عنایت فرمودی و دستشان را گرفتی، بارپروردگارا! به ما نیز عنایت فرما.

بارپروردگارا! چه می‌شود دست ما را هم بگیری تا از این عقبات نفس که أمير المؤمنين علیه السلام فرمود: **إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا**^۱ «به تحقیق در پیش روی شما گردنه‌های سخت و صعب‌العبوری وجود دارد.» عبور کنیم؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ، بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ.**

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

مجلس صد و ششم

راہ بندگی و نذیدن خود (۳)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عرض ما در جلسه گذشته راجع به بندگی بود و اینکه مؤمن نباید برای خودش بر دیگری تفضیلی ببیند؛ نپندارد که من از او علمم بیشتر است، جمالم بیشتر است، من کمالم بیشتر است، من از رفیق سلوکی‌ام صفات محموده‌ام بیشتر است، من جواد هستم او بخیل است، من عالم هستم او جاهل است، من بیشتر کار کرده‌ام و بیشتر در مسیر سیر و سلوک بوده‌ام؛ پس من بر او فضیلت دارم.

تمام اینها زیر پای سالک باید خُرد و لگدمال و لگدکوب شود و اگر چنین نباشد بهره‌ای از سلوک نبرده و ندارد. اگر سالک بخواهد بهره‌ای از سلوک داشته باشد باید تمام این فضیلت‌هایی که برای خود می‌بیند - و اِلی ما شاء الله زیاد است - تمام اینها را باید زیر پایش خُرد کند و خود را خاک و نیست بداند، نه تنها فضیلت بر انسانها، بلکه نسبت به حیوانات هم نمی‌تواند خودش را بالاتر ببیند!

فضیلت انسان بر موجودات دیگر

انسان از جهات ظاهری بر بسیاری از موجودات فضیلت دارد، در آیه شریفه می‌فرماید: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**^۱ «ما بنی آدم را تکریم کردیم و خلعت کرامت بر ایشان پوشاندیم و مرکب‌هائی در خشکی و دریا در اختیار آنها قرار دادیم و از طیبات به ایشان روزی کردیم و بر بسیاری از موجوداتی که خلق کردیم برتری دادیم.»

أما از جهات ملکوتی، انسان از همه مخلوقات اشرف است و قابلیت و استعداد صعود در عوالم قرب را تا رسیدن به حرم امن الهی دارد و مظهر همه اسماء الهی می‌شود و به این اعتبار خلیفه‌الله گردیده و از همه ماسوی‌الله بالاتر می‌رود.

این مطلب درست است یا نه؟ مسلماً درست است؛ خدا ما را برتری داده و همه این حیوانات را برای ما مسخر کرده است و آسمان و زمین و شمس و قمر را برای ما مسخر نموده است؛ **وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ**^۲ **وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**^۳.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

۱. آیه ۷۰، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی‌اسرائیل).

۲. صدر آیه ۱۲، از سوره ۱۶: النحل.

۳. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۵: الجاثیه.

این حیوانات بی دست و پا، مانند پرندگان و گوسفند و گاو که به خاطر انسان باید ذبح شوند، یا شتر که نحر می شود، برای چیست؟ برای انسان است؛ یعنی اینها فدای انسان هستند.

پس انسان فضیلت دارد که این حیوانات برای او ذبح می شوند؛ آیا حیوانات کشته شدن را درک نمی کنند؟ درد ندارند؟ اگر درد ندارند پس چرا گوسفند را که می گیرید و برای ذبح می آورید، می خواهد از دست سلاخ فرار کند؟

بنده خودم گوسفندی را دیدم که می خواستند آن را ذبح کنند و اشک ریخت! آیا نمی فهمد؟ می فهمد و إدراک دارد، درد را هم حس می کند، مانند ما انسانها؛ فرقی نمی کند.

بعضی خیال می کنند این حیواناتی که ذبح می شوند درد ندارند! چرا، درد دارند و اذیت می شوند. فلذا مستحب است حیوانی را که می خواهید بکشید، چاقو بُرنده تر باشد. هرچه برندگی آن بیشتر باشد و این حیوان متوجه نشود بهتر است. و اگر شما با چیز تیزی غیر از آهن یا فلزی مثل آهن سر حیوان را ببرید گوشتش حرام می شود و خوردنش جائز نیست و اگر حیوان اذیت شود معصیت هم هست و همین طور مکروه است که حیوان را در برابر حیوان دیگر سر ببرند.

شتری متعلق به یکی از اصحاب رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود. پیر و لاغر شده بود. آمد روبه روی حضرت نشست و شروع به صدا کردن نمود. حضرت فرمودند: می دانید چه می گوید؟ می گوید: وقتی که جوان بودم مالک من، از من کار کشید. و مرا به کار واداشت، حالا که پیر و فرتوت شده و به درد کار نمی خورم، حالا می خواهد مرا

نحر کند و گوشتش را بفروشد. حضرت مالکش را خواستند و گفتند: شترت را چند می فروشی؟ و شتر را از او خریدند و رها کردند.^۱ و در برخی از روایات نظیر همین حکایت آمده است و نقل

۱. در/اختصاص و بصائر الدرجات، از جابر بن عبدالله روایت شده است که: لَمَّا أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ وَهِيَ غَزْوَةُ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِنْ غَطَفَانَ حَتَّى إِذَا كَانَ قَرِيبًا مِنَ الْمَدِينَةِ، إِذَا بَعِيرٌ حَلَّ يُرْقِلُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَوَضَعَ جِرَانَهُ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ خَرَّخَرَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هَلْ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ هَذَا الْبَعِيرُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ! قَالَ: إِنَّهُ أَخْبَرَنِي أَنَّ صَاحِبَهُ عَمِلَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا أَكْبَرَتْهُ وَأَدْبَرَتْهُ وَأَهْزَلَتْهُ أَرَادَ أَنْ يَنْحَرَهُ وَيَبِيعَ لَحْمَهُ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا جَابِرُ! اذْهَبْ بِهِ إِلَى صَاحِبِهِ فَأَنْتَنِي بِهِ. فَقُلْتُ: لَا أَعْرِفُ صَاحِبَهُ. قَالَ: هُوَ يَدُلُّكَ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى بَنِي وَاقِفٍ فَدَخَلْتُ فِي زُقَاقٍ فإِذَا بِمَجْلِسٍ. فَقَالُوا: يَا جَابِرُ! كَيْفَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَيْفَ تَرَكْتَ الْمُسْلِمِينَ؟ قُلْتُ: صَالِحُونَ، وَ لَكِنْ أَتَيْكُمْ صَاحِبُ هَذَا الْبَعِيرِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَنَا. فَقُلْتُ: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: مَا لِي؟ قُلْتُ: اسْتَغْدَى عَلَيْكَ بَعِيرُكَ! قَالَ: فَجِئْتُ أَنَا وَ هُوَ وَ الْبَعِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَ: إِنَّ بَعِيرَكَ أَخْبَرَنِي أَنَّكَ عَمِلْتَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا أَكْبَرَتْهُ وَأَدْبَرَتْهُ وَأَهْزَلَتْهُ أَرَدْتَ نَحْرَهُ وَ بَيْعَ لَحْمِهِ. قَالَ الرَّجُلُ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: بَعُهُ مَنِي. قَالَ: بَلْ هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: بَلْ بَعُهُ مَنِي.

فَاشْتَرَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ ضَرَبَ عَلَى صَفْحَتِهِ فَتَرَكَهُ يَرَعَى فِي ضَوَاحِي الْمَدِينَةِ. فَكَانَ الرَّجُلُ مِنَّا إِذَا أَرَادَ الرُّوحَةَ وَ الْغَدَوَةَ مَنَحَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. فَقَالَ جَابِرُ: رَأَيْتُهُ وَ قَدْ ذَهَبَ عَنْهُ دُبْرُهُ وَ صَلَحَ. (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴۰۱ و ۴۰۲)

کرده‌اند که: صاحب شتر به احترام حضرت شتر را آزاد کرد و شتر در اطراف مدینه و در بازارها رفت و آمد می‌کرد و هرکجا می‌رفت می‌گفتند: هَذَا عَتِيقُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.^۱ «این شتر آزادشده رسول خدا است.»

پس این حیوان کشته‌شدن و نحرشدن را حس می‌کند و رنج می‌برد و اذیت می‌شود که پیش حضرت آمده و گله و شکایت می‌کند. حیوانات درک می‌کنند و می‌فهمند و اینکه با همه این مطالب شریعت اجازه داده که حیوان را بکشند و گوشت آن را بخورند، نشانه شرافت انسان بر حیوان است.

ندیدن فضیلت و شرافت برای خود

علی‌ای حال، انسان بر حیوان شرافت دارد، بر همه مخلوقات شرافت و تفضیل دارد، ولی ما که انسانیم نباید خودمان را بالاتر ببینیم.

۱. وَجَاءَ جَمَلٌ آخَرٌ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ ثُمَّ أَضْغَى إِلَى الْجَمَلِ وَصَحِكَ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا يَشْكُو قِلَّةَ الْعَلْفِ وَثِقَلَ الْحَمْلِ. يَا جَابِرُ! اذْهَبْ مَعَهُ إِلَى صَاحِبِهِ فَأْتِنِي بِهِ. قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ صَاحِبَهُ. قَالَ: هُوَ يَدُلُّكَ.

قال: فَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى بَعْضِ بَنِي حَنْظَلَةَ وَاتَّيْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: بَعِيرُكَ هَذَا يُخَيِّرُنِي بَيْنَ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ لِعِصْيَانِهِ ففَعَلْنَا بِهِ ذَلِكَ لِبَيِّنَتَيْنِ.

فَوَاجَهَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: انْطَلِقْ مَعَ أَهْلِكَ فَكَانَ يَتَقَدَّمُهُمْ مَتَدَلِّلًا. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اعْتَمَنَاهُ لِحُرْمَتِكَ. فَكَانَ يَدُورُ فِي الْأَسْوَاقِ وَالنَّاسُ يَقُولُونَ: هَذَا عَتِيقُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۹۶)

صحبت سرِ دیدن است نه داشتن!

انسان شرافت دارد اُمّا نباید شرافت را ببیند، نباید خودش را بالاتر ببیند؛ نباید بگوئیم: شرافت را خدا داده، پس چه اشکال دارد ما هم شرافت را ببینیم و خود را برتر بدانیم؟

نبايد بگوئيم: اين صفت را خدا در بنده خلق کرده پس اين بنده بر ديگران فضیلت دارد. خدا اين جمال را به من داده و به فلانی نداده، پس من زيباترم. خداوند به من سخا و کرامت و تقوا داده، پس من سخی ترم، کرامتم بيشتر است، تقوایم بيشتر است، قیام ليلم بيشتر است، اُقرأ در قرآن هستم، خداوند اين صفات را به من داده و به او نداده است؛ پس من برتر از او هستم.

اينها همه درست است، ولی ما نبايد ببينيم، چرا؟ چون از جيب خودمان نياورده ايم که ببينيم! کلام همين است که اين فضیلت ها در حقیقت مال کیست؟ اينکه انسان را احسن از همه موجودات قرار داده و ما انسان شدیم، اين فضیلت را از کیسه خودمان آوردیم، يا خدا به ما عنایت کرده است؟

اگر اين انسانیت را بنده از جيب خودم آورده بودم و خودم کسب کرده بودم، لازمه اش اين بود که من بر آنهائی که ندارند فخر بورزم، لازمه اش اين بود که خودم را از آن حيوان، از آن حمار و از آن سگ نجس العین و از آن انسان و... بالاتر ببينم.

اُمّا اينها را چه کسی به ما داده است؟ خداوند داده است و در وجود ما به ودیعت و امانت نهاده و ما مالک حقیقی نیستیم تا به خودمان نسبت داده و خود را برتر بدانیم.

اگر خدا علم کسی را بیشتر قرار داده، مبارک باشد. اگر خدا کسی را زیباتر قرار داده، مبارک باشد؛ ولی **الْحَمْدُ لِلَّهِ**. «همه حمد مال خداست.» حمد اختصاص به خدا دارد. خداوند این صفت ممدوحه را در این بنده قرار داده و در بنده دیگری قرار نداده است. جای فخر نیست تا من بر شما فخر بفروشم، یا شما بر من، یا زید بر عمرو و حسن بر حسین؛ اینها همه مال خداست.

فلذا وقتی امام رضا علیه السلام با همه غلامانشان از سیاه و سفید و شریف و پست هم غذا می شوند و یکی از اصحاب خدمت حضرت عرض می کند: یابن رسول الله! شما با این غلامان هم غذا می شوید؟ ای کاش سفره جداگانه ای برای غلامان ترتیب می دادید! حضرت می فرمایند: این سخن را رها کن! پروردگار ما یکی است، پدر ما آدم علی نبینا و آله و علیه السلام یکی است، مادرمان حوا هم یکی است، و **الْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ**^۱. «جزاء همه بر اساس اعمال است.» که در آخرت معلوم می شود.

فضیلت حقیقی به تقواست، ولی خود تقوا را هم چه کسی داده است؟ خدا داده است و متعلق به اوست.

وقتی انسان در عالم به دیده توحید نگاه می کند همه یکسان هستند، انسان نمی تواند بگوید: این از آن بالاتر است. اگر امام علیه السلام هم خودش را بالاتر از مأمومش ببیند، دیگر امام نیست! خداوند به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام خطاب کرد

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.

که: ای موسی! این دفعه که می‌آئی به کوه طور، خلقی پائین‌تر از خودت را برای من بیاور! حضرت موسی پیغمبر بود، اولوالعزم بود، و این همه فاسق در میان بنی‌اسرائیل بود، یک نفر را حضرت نتوانست بیاورد؛ از کجا که من از او بالاتر باشم!

گذشت و گذر کرد تا رسید به سگی، گفت: از کجا که من از این سگ بالاتر باشم! سپس وحی نازل شد که: ای موسی! اگر کسی را حتی آن سگ را با خود آورده بودی، اسمت را از دیوان نبوت محو می‌کردم.^۱ اینها به خاطر عبودیت است. تا انسان به عبودیت نرسد، تا نچشد، تا عبودیت را ذوق نکند، تا لمس نکند، نمی‌تواند این حال را داشته باشد و حتماً با خود می‌گوید: این سگ است و من انسانم و ما انسانها اشرف موجودات هستیم، اشرف ممکنات هستیم؛ وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.^۲

نباید انسان هیچ‌کسی و هیچ موجودی را از خودش پائین‌تر بداند. از جهت خلقت همه مخلوق خدا هستند؛ پس از این جهت خودش را در دائرة ممکنات باید با همه مساوی بداند.

و از جهت عملکردی که داشته نیز نمی‌شود خودش را بالاتر از کسی ببیند؛ چرا؟ چون انسان آن‌قدر غفلت دارد که معلوم نیست هیچ موجودی آن‌قدر غفلت داشته باشد. این غفلتی که ما داریم از کجا که از

۱. عَدَةُ الدَّاعِي، ص ۲۱۸.

۲. آیه ۷۰، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی‌اسرائیل).

این حیوانات کمتر نباشیم، از کجا که در روز قیامت ما و آن حیوان را بگذارند و ما مُنحط‌تر و کمتر از آن حیوان نباشیم؟!

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۱ «کسانی که ترازوهای اعمالشان سنگین است، آنان فقط رستگارانند.» ملاک، سنگینی میزان و ترازوست؛ اگر میزان سنگین بود، به به! وگرنه خسران است.

علاوه بر آن، مؤمن باید همیشه خودش را پائین‌تر از دیگران بداند، چون باید همیشه به عیوبش التفات داشته باشد، به دردش مشغول باشد. طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ.^۲ «خوشا به حال کسی که عییش او را از پرداختن به عیوب دیگران باز داشته است.»

مؤمن همیشه از خودش فقط بدی می‌بیند و از خوبی‌هایی که خداوند در او به ودیعت نهاده غافل است و در عوض نسبت به دیگران همیشه حسن ظن دارد و خوبی‌های ایشان را می‌بیند و بدی‌هایشان را نمی‌بیند و لذا خود را پست‌تر و پائین‌تر از دیگران می‌بیند و در مقایسه خودش با دیگران خود را پائین‌تر محسوب می‌کند.

لذا باید انسان خودش را از همه موجودات پائین‌تر ببیند، از همه موجودات. اینکه این معنی را در چند جلسه مکرر بیان کردیم به خاطر اهمیت موضوع است، برای اینکه سیر و سلوک ما آمیخته با این باشد که اگر نباشد ما اصلاً بهره‌ای از سلوک نداریم و به مقصد نخواهیم رسید.

۱. آیه ۱۰۲، از سوره ۲۳: المؤمنون.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۵.

کرامت امام رضا علیه السلام نسبت به بزَنطی

أحمد بن محمد بن أبی نصر بزَنطی یکی از اصحاب امام رضا

علیه السلام است، می گوید:

بَعَثَ إِلَيَّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحِمَارٍ لَهُ فَجِئْتُ إِلَى صَرِيَا فَمَكَثْتُ
عَامَّةَ اللَّيْلِ مَعَهُ ثُمَّ أَتَيْتُ بِعِشَاءٍ ثُمَّ قَالَ: اقْرُشُوا لَهُ. ثُمَّ أَتَيْتُ بِوَسَادَةٍ
طَبْرِيَّةٍ وَ مِرَادَعٍ وَ كِسَاءٍ قِيَّاسِرِيٍّ وَ مِلْحَفَةٍ مَرُوءِيٍّ، فَلَمَّا أَصَبْتُ مِنَ
الْعِشَاءِ قَالَ لِي: مَا تُرِيدُ أَنْ تَنَامَ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَطَرَحَ عَلَيَّ
الْمِلْحَفَةَ وَ الْكِسَاءَ. ثُمَّ قَالَ: بَيِّتَكَ اللَّهُ فِي عَافِيَةٍ.

«حضرت توسط غلامشان، یکی از چهارپایان خود را برای من
فرستادند که من سوارش شوم و به خدمتشان بروم. من به محضرشان در
صَریا رفتم. (صَریا قریه ای بود که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
آن را در سه میلی مدینه پایه گذاری کردند.)

بیشتر شب را در خدمت حضرت بر روی بام منزل سپری کردم
که برایم شام آوردند و بعد از آن، حضرت به غلامان خود امر فرمودند که
برایم بستری بیاندازند و برایم بالشی گران قیمت و لباسهایی که با زعفران
رنگ شده و کساء و ملحفه ای قیمتی و عالی آوردند.

وقتی شام را خوردم حضرت فرمودند: نمی خواهی اینجا
بخوابی؟ عرض کردم: چرا، فدایت گردم! حضرت بر من ملحفه و کساء
انداخته و فرمودند: خداوند شبت را با عافیت به صبح برساند.

وَكُنَّا عَلَى سَطْحٍ فَلَمَّا نَزَلَ مِنْ عِنْدِي، قُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ نِلْتُ
مِنْ هَذَا الرَّجُلِ كَرَامَةً مَا نَالَهَا أَحَدٌ قَطُّ، فَإِذَا هَاتِفٌ يَهْتِفُ بِي: يَا أَحْمَدُ!
وَلَمْ أَعْرِفِ الصَّوْتَ حَتَّى جَاءَنِي مَوْلَى لَهُ. فَقَالَ: أَجِبْ مَوْلَايَ. فَتَنَزَّلْتُ

فَإِذَا هُوَ مُقْبِلٌ إِلَيَّ، فَقَالَ: كَفَّكَ فَنَاوَلْتُهُ كَفِّي فَعَصَرَهَا.
 ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى صَعْصَعَةَ بَنِ صُوحَانَ
 عَائِدًا لَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ: يَا صَعْصَعَةَ بَنِ صُوحَانَ!
 لَا تَفْتَحِرْ بَعِيَادَتِي إِيَّاكَ وَانْظُرْ لِنَفْسِكَ فَكَأَنَّ الْأَمْرَ قَدِ وَّصَلَ إِلَيْكَ وَ
 لَا يُلْهِئُكَ الْأَمَلُ. أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ كَثِيرًا.^۱

«هنگامی که آقا امام رضا علیه السلام از پشت بام پائین رفتند با خودم حدیث نفس کردم و گفتم: امشب از این مرد (از امام رضا علیه السلام) کرامت و احترامی نصیبم شد که هیچ کس قبل از من به این کرامت نرسیده بود! (آقا مرکب خودشان را فرستادند و از اول تا آخر شب خدمت حضرت بودم و خودشان با دست مبارک ملحفه روی من انداختند و بعد هم دعا کردند که شب را با عافیت بگذرانم. این کاری که آقا با من کردند، با هیچ کس از اصحاب نکرده اند.)

دیدم کسی صدا می زند: ای أحمد! صدا را نشناختم، تا اینکه یکی از غلامان حضرت آمد و گفت: بیا! آقایم امام رضا علیه السلام با تو کار دارد! وقتی از پشت بام پائین آمدم دیدم آقا به طرف من می آیند، فرمودند: دستت را بده! دستم را دادم، حضرت دستم را فشردند و محبت کردند (ایشان مهمان حضرت و یکی از بهترین اصحاب حضرت بودند، لذا حضرت با ملایمت و محبت دستش را فشار دادند و با او ملاطفت کردند.)

بعد حکایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام و صعصعة بن صوحان

۱. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۶۹؛ وقرب/إسناد، ص ۳۷۷.

نقل کردند و فرمودند: صعصعة بن صوحان مریض شده بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از او عیادت کردند، هنگامی که خواستند از نزدش بلند شوند، فرمودند: ای صعصعه! مبادا به اینکه من از تو عیادت کردم بر دیگران فخر بفروشی که من چه مقامی دارم! امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت من آمده‌اند. مبادا!

متوجّه نفس خودت باش! (به دنبال استفاده معنوی خودت باش و به غفلت دچار مشو. در نفس خودت تأمل کن، آن مقام عبودیت خودت را حفظ کن، خودت را بالاتر نبین! با خودت نگو چون امیرالمؤمنین به عیادت من آمده‌اند پس من یک سر و گردن از اصحاب دیگر بالاتر هستم.)

گویا امر آخرت به تو رسیده و أجلت تمام شده است. (مراد از امر در اینجا امر آخرت است.) مبادا آرزوها تو را به لهو و غفلت بیندازد و تو را از آن حقیقت و واقعیت دور کند.»

فخرکردن و خود را بزرگ و آقا دیدن، با راه خدا منافات دارد. راه خدا، راه عبودیت است، راه آقائی نیست! راه خدا، راه بندگی است؛ هرکجا دیدید چیزی می‌خواهد این عبودیت را قطع کند، شما باید آن چیز را قطع نمائید.

امیرالمؤمنین برای عیادت آمدند، در مجلس نشستند، صحبت فرمودند، حظّ و لذّت بردی که از آن شرابه‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام نوشیدی، نوش جان! اینها همه خوب است؛ امّا آن حالتی که بعدش ایجاد می‌شود که آی منم! من بالاترم! این حال می‌زند و همه آن شرابه‌ها را می‌ریزد! می‌زند و تمام آن استفاده‌ها را خراب می‌کند.

این «منم منم» کار را خراب می‌کند. لذا حضرت بلافاصله می‌فرماید: این «من» را قطع کن، نگذار «من» بیاید. هرکجا حساب «من» جلو آمد، و این «من» رشد و نمو پیدا کرد، کار خراب می‌شود. اینجا حضرت با او خداحافظی کرده و می‌فرماید: **أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ كَثِيرًا**. «تو را به خدا می‌سپارم و خیلی بر تو سلام می‌فرستم».

از این روایت معلوم می‌شود بزنطی از اخَص اصحاب امام رضا علیه‌السَّلام و از حواریین حضرت است و همین‌طور هم هست. او از حواریین حضرت بوده و مقام بلندی داشته و اینجا واقعاً مورد کرامت حضرت واقع شده و غیر از کرامت چیزی نیست، اَمّا نباید کرامت را ببیند؛ این خطاست.

حضرت کرامت و محبّت کردند که وسیله خودشان را فرستادند، شب تا صبح با او بودند و چه لذّتی از این بالاتر، بله؟! یک شب در خدمت امام رضا علیه‌السَّلام بوده، آن هم این‌طور با او محبّت کردند، و خدا می‌داند که بزنطی در مؤانست با امام چه لذّت و بهره معنوی برده است، ناگهان این خواطر خطور می‌کند که: به‌به! من از همه اصحاب امام رضا علیه‌السَّلام بالاترم، چون حضرت نسبت به هیچ‌کس چنین کرامتی نفرمودند.

وقتی این خواطر می‌خواهد سدّ راهش شود، حضرت فوری جلوی او را می‌گیرند و برایش از عیادت امیرالمؤمنین علیه‌السَّلام از صعصعة بن صوحان و فرمایش آن حضرت به ایشان، مثال می‌آورند.

عبودیت و اصلاح فکر و نیت

بنابراین راه خدا راه عبودیت و خاکساری است، راه بندگی است، راه نیست شدن و فناست؛ این راه با فخر و عجب و خودبزرگ بینی اصلاً نمی سازد، و این را همه باید در نظر داشته باشیم. خود حقیر و همه دوستان و رفقا باید در نظر داشته باشیم که هر کاری و هر فکر و خاطره ای و هر ذکر و عبادتی که با این معنی منافات داشته باشد باید آن را تصحیح کرد.

منظور این نیست که نمازی را که می خوانیم یا ذکر را که می گوئیم ترک کنیم، نه؛ آن نماز و ذکر و عبادت باید باشد ولی باید فکر و نیت را تصحیح کرد. چشم را باید درست کرد. این چشمی که خلاف می بیند، این چشمی که باید خدا را ببیند ولی نفس را می بیند، این چشم را باید درست کرد.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند به همه ما توفیق دهد که ما در مسیر بندگی باشیم، در مسیر عبودیت باشیم، خود را نبینیم، بیچارگی خود را حس کنیم، نسبت به پروردگار إظهار عجز و نیاز داشته باشیم تا إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند به ما توفیق دهد و راهش را برای ما باز کند تا به ربوبیت او آشنا و واقف شویم، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

مجلس صد و ہفتم

راہ بندگی و نذیدن خود (۴)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در جلسات گذشته عرض شد که مؤمن نباید برای خود هستی و
 موجودیتی قائل شود! نباید برای خودش تفضیلی بر دیگری ببیند!

فضیلت سیادت، و لزوم ندیدن آن از خود

اینکه من سید هستم و او عامّ است، این فضیلتی است که خدا به
 من داده و به آن بنده خدائی که عامّ است نداده است. درست است این
 فضیلتی است که خدا کسی را سید و از اولاد حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم قرار داده و دیگری را چنین قرار نداده است، فضیلتی
 است که برابری با چیزی هم نمی‌کند!

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: اگر تمام دنیا
 و مافیها را به من بدهند و بگویند: آقا! این سیادت را به جای آنها به ما
 بده! و اگر تمام دنیا را در یک کفه ترازو و این سیادت را در کفه دیگر قرار
 دهند و بگویند: حاضری این را با آن عوض کنی؟ می‌گوییم: حاضر

نیستم!

سیادت فضیلت است ولی تمام کلام در اینجا است که آن شخص که سید است نباید به واسطه سیادت و انتسابی که به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دارد فضیلتی برای خود نسبت به دیگری ببیند! اگر دید، غلط است! مگر ما این سیادت را از کیسه خودمان آوردیم که فکر کنیم من از او بالاتر هستم؟! خدا خواسته این آقا را سید و آن آقا را شیخ قرار دهد. در عالم توحید بین سید و غیر سید هیچ مزیتی نیست و این دید غلط است که من به واسطه سیادت برای خودم فضیلتی قائل باشم و برای طرف دیگر قائل نشوم. گرچه این سیادت یک موهبت و برتری و فضیلتی است که انسان از نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باشد و کسی که این موهبت را دارد بهره اش هم در راه خدا بیشتر است، ولی نباید آن را از خود ببیند.

مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: «اکثر افرادی که در راه خدا می آیند و عشق خدا برایشان طلوع می کند، سادات هستند.» پس این فضیلتی بزرگ است و البته همان طور که بهره شان دو برابر است، اگر معصیت خدا کنند دو برابر هم چوب می خورند.

يُنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ^۱ «ای زنان

پیغمبر! شما مثل سائر زنها نیستید اگر تقوای الهی پیشه کنید.»

يُنِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحْشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ

۱. صدر آیه ۳۲، از سوره الأحزاب: ۳۳.

و رَسُولِهِ وَ تَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا
كَرِيمًا.^۱

«ای زنان پیغمبر! اگر کسی از شما عمل قبیح و معصیت کبیره آشکاری مرتکب شود عذاب او دو برابر می شود و این امر بر خداوند سهل و آسان است (و اینکه شما زوجه حضرت رسول اکرم هستید از اینکه شما را مجازات نماید مانع نمی شود.) و هرکس از شما در مقام خضوع و طاعت در برابر خدا و رسول خدا برآید و عمل صالح انجام دهد اجرش را دو برابر به او عطا می کنیم و برای او اجر و پاداش گرامی و ارزشمندی ساخته ایم.»

مرحوم حاج هادی ابهری رحمه الله علیه بی سواد بود اما نور ایمان در قلبش طلوع کرده بود. می فرمود: سادات چهل قدم از ما عامها جلو هستند و به همین مقدار که جلو هستند پشت بامشان بزرگتر است (هرکه بامش بیش برفش بیشتر) و به همان مقدار هم اگر خطا کنند محکم تر چوب می خورند!

علی ایّ حالٍ إن شاء الله خدا به ما توفیق دهد که جلال خدا سراغ ما نیاید! خدا با جمالش با ما رفتار کند و معصیتش را انجام ندهیم. کلام در این است که سیادت گرچه در متن واقع فضیلتی است، اما اینکه انسان فضیلتی برای خود ببیند که من سید هستم و او شیخ است، این دید اشتباه است! نباید ببیند، هیچ فضیلتی را نباید ببیند! اینکه من تقوایم بیشتر است، او تقوایش کم است، پس من از او

۱. آیه ۳۰ و ۳۱، از سوره الأحزاب: ۳۳. الأحزاب.

بالا ترم؛ این غلط است!

پرهیز از به چشم حقارت نگرستن به افراد

عرض شد امام صادق علیه السلام می فرماید: شاید آن بنده خدائی که اهل معصیت است و تو به دید معصیت به او نگاه می کنی خدا او را موفّق به توبه کرده و گناهش بخشیده شود و تو موفّق به توبه نشوی، و او عاقبت به خیر شود و تو عاقبت به خیر نشوی.

لذا خیلی انسان باید حواسش را در رفتار و حرکاتش جمع کند، مبادا به چشم حقارت به کسی نگاه کند. کراراً آقا می فرمودند: همین کسی که می آید زبانه های منازل را می برد و خیابانها را جارو می زند، مبادا انسان به دید حقارت به او نگاه کند! شاید او با خدا باشد و از ما به خدا نزدیک تر باشد. از کجا معلوم؟! شاید رابطه اش با خدا محکم تر باشد، اخلاصش بیشتر باشد، ایمانش قوی تر باشد! گذشته از آنکه اگر شما هم به خدا نزدیک تر باشید متعلّق به شما نیست و همین تقوی و قرب، ملک خداست.

لذا انسان باید دست و پای خود را خیلی جمع کند! و مطلقاً خود را نبیند و به دیده إعجاب به خود ننگرد و گرنه زمین می خورد. مراقبه هم معنایش همین است؛ یعنی همیشه نسبت به هرکسی متواضع باشد. فکر و قلبش همیشه در مشتتش باشد، تحت سیطره و تسلّطش باشد و همیشه حال عبودیت را در خود حفظ نماید و نگذارد فکر و نیتش از دست خارج شود، باید جلویش را بگیرد، نفسش را کنترل کند. این یک اسب لجام گسیخته است، دائم می خواهد صاحبش را زمین بزند.

روایت امام صادق علیه السلام درباره مجاهده و حجاب نفس
 از امام صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمودند:
 طَوَّبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِلَّهِ نَفْسَهُ وَ هَوَاهُ وَ مَنْ هَزَمَ جُنْدَ هَوَاهُ ظَفِرَ
 بَرِّضِ اللَّهِ وَ مَنْ جَاوَزَ عَقْلُهُ نَفْسَهُ الْأَمَّارَةَ بِالسَّوِّءِ بِالْجَهْدِ وَالْإِسْتِكَانَةِ وَ
 الْخُضُوعِ عَلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.^۱

«خوشا به سعادت بنده‌ای که برای خدا با نفس و با هوایش
 مجاهده کند و به جنگ نفس و جنگ هوایش برود! و هرکسی که لشکر
 هوایش را هزیمت دهد و پراکنده نماید به رضای خدا ظفر پیدا کرده و
 موفق شده است. و هرکس به واسطه کوشش و مجاهده و مسکنت و
 خضوع داشتن در مقابل پروردگار، عقلش از نفسش که آماره به سوء
 است و او را دعوت به سوء و معصیت می‌کند عبور کند (یعنی عقلش بر
 نفسش حاکم و غالب باشد، و هواهای نفس یله و رها نباشد که نفس
 هرکاری که می‌خواهد طبق آمال و آرزوها و هواهای خودش انجام دهد)
 به رستگاری عظیمی رسیده است.»

اولیاء خدا رفت و آمدشان، نشست و برخاستشان روی حساب
 بود. هر جائی که زمینه هوی بود، آن را قطع نموده و شرکت نمی‌کردند.
 یادم هست ما کوچک بودیم، در یکی از مساجد معروف تهران
 مجلس ختمی بود، در خدمت مرحوم علامه والد می‌خواستیم وارد
 مجلس شویم، مرسوم است بزرگان و آقایان وقتی وارد می‌شوند،
 برایشان صلوات می‌فرستند. یکی از همین گردانندگان ختم که

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶۹؛ و بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۹.

اهل مسجد بود، تا صدایش بلند شد و گفت: برای حضرت آیه الله... آقا میچ دستشان را محکم گرفتند و به جدّ فرمودند: ساکت! برای من از این کارها نکنید!

نورائیت مجالست با افراد از نفس گذشته

برای کسی که طالب خداست و دنیا و مافیها را طلاق داده است، اینها چیزی نیست. اینها از هوی گذشته‌اند، از قوّه ریاست گذشته‌اند، لذا نشست و برخاستشان نور است، مجالسشان نور است، نگاه کردن به صورتشان منور قلوب است، محبت به ایشان محیی نفوس است، جانها را زنده کرده قلبها را آرامش می‌بخشد. مجلس مرحوم علامه والد این‌طور بود. آقایانی که شرکت کرده‌اند، دیده‌اند و می‌دانند!

آن کسی که از نفس گذشته، مجالست با این شخص روح انسان را زنده می‌کند و به انسان جان و حیات می‌دهد.

بنده کوچک بودم، مرحوم علامه والد دست ما را می‌گرفتند و به مسجد می‌بردند. مقید بودند که فرزندان ذکور را وقتی جائی می‌روند همراه خودشان ببرند. در مجالسی که یاد خدا می‌شد مثل مسجد، ما را می‌بردند. (البته در مجالس عمومی، نه مجالس ذکر، گرچه سابقاً در مجالس ذکر عصرهای جمعه هم ما را می‌بردند) یک روز بعد از نماز ظهر و عصر که از مسجد قائم برمی‌گشتیم - شاید پنج‌شش ساله بودم - خدمتشان عرض کردم: آقا جان! من که پیش شما هستم احساس صفا و آرامش بیشتری می‌کنم، فرمودند: خب همیشه با من باشید! همیشه با من باشید!

حالا بچه کوچک که سیر و سلوکی نداشته و این معانی را که حس نکرده است، ولی آن روح آن قدر لطیف است و بچه هم که اهل معصیت نیست، لذا این نور و صفا را می‌گیرد و آن معنی را تلقی نموده و این صفا را درک می‌کند.

این نور و صفا برای چیست؟ برای این است که به هوای نفسشان پشت پا زدند، نفسشان را کشتند، اصلاً نگذاشتند این نفس سر بلند کند.

از بین بردن کبر و آقائی

در روایت داریم که: تا ذره‌ای از ریاست، یعنی فزون‌طلبی، کبر و آقائی، در وجود عبد باشد به بهشت وارد نمی‌شود و حقیقت ایمان را نمی‌چشد و راه خدا را طی نخواهد کرد!

لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ عَبْدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ.^۱
خیلی عجیب است! «اگر یک ذره آقائی، یک ذره کبر، در وجود بنده‌ای باشد، هیچ‌گاه داخل بهشت نخواهد شد!» اگر بخواهند او را وارد بهشت کنند باید آن ذره کبر را از قلبش خارج کنند و از او اعتراف به عبودیت بگیرند بعد او را به بهشت وارد کنند، ولی تا آن ذره کبر در وجودش هست داخل بهشت نخواهد شد.

این نفس را باید له کرد! آقائی مال خداست. خودش فرموده آقائی مال من است؛ الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعَظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَارَعَنِي فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي النَّارِ.^۲ «تکبر و جبروت، رداء و بالاپوش من و

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۹.

عظمت و بزرگی اِزار و جامهٔ زیرین من است. بنابراین هرکس در یکی از این دو جامه با من منازعه و جنگ کند، او را در آتش می‌اندازم.»

علی ایّ حال، راه خدا، راه مجاهده است. باید مجاهده کرد، باید کوشش کرد، بی کوشش نمی‌شود؛ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.^۱ هرکس در راه ما مجاهده کرد، برای ما مجاهده کرد، ما راههای خودمان را به او نشان می‌دهیم و او را هدایت و رهبری می‌کنیم، به شرطی که مجاهده برای ما و در خدا باشد، نه مجاهده برای نفس و نه مجاهده برای هوی!

لذا اینجا باید اخلاص خیلی قوی باشد، باید دقت کرد تا یک ذره از این: فِينَا، به جای دیگری نرود، فی «هوانا» نشود، فی «أَنْفُسِنَا» نشود!

تاریکی حجاب نفس

در ادامه حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: و لَا حِجَابَ أَظْلَمُ وَ أَوْحَشُ^۲ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الرَّبِّ مِنَ النَّفْسِ وَ

۱. آیه ۶۹، از سوره العنکبوت.

۲. «وحشت» در زبان عرب در مقابل «أنس»، و «وحشی» به معنای «نامأنوس» و «غریب» است. راغب در المفردات گوید: «الْوَحْشُ: خِلَافُ الْأُنْسِ، وَ تُسَمَّى الْحَيَوَانَاتُ الَّتِي لَا أُنْسَ لَهَا بِالْإِنْسِ، وَحَشًا؛ وَ جَمْعُهُ: وَحُوشٌ. قَالَ تَعَالَى: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. وَ الْمَكَانُ الَّذِي لَا أُنْسَ فِيهِ: وَحْشٌ.» (المفردات، ص ۸۵۸)

شاید وجه اینکه حجاب نفس در روایت، «أَوْحَشُ الْحُجُبِ» شمرده شده این باشد که دل‌کندن از دیگر حجابها نسبت به حجاب نفس آسان است و انسان در آن حالت این قدر احساس غربت و بیگانگی نمی‌کند؛ چون اصل نفس و کمالات ۞

الْهَوَىٰ.^۱ «هیچ حجابی بین بنده و خدا تاریک تر و نامأنوس تر و غریب تر از حجاب نفس و هوای نفس نیست.»

این حجاب هم تاریک تر است و هم غریب تر و بیگانه تر. لذا انسان باید روی هوای نفسش پا بگذارد! هم روی خود نفس و هم روی هوی. هوای نفس از نفس تبعیت دارد، از مترشحات نفس و از آثار نفس است.

خداوند إن شاء الله به همه ما توفیق دهد که در مقام مجاهده برآئیم و مراقبه را بیشتر، شدیدتر و محکم تر از قبل داشته باشیم. باید در اعمال

نفس باقی است و با آن انس می گیرد، ولی با گذاشتن روی نفس و دل کردن از آن و فانی کردن آن بسیار سنگین است و در آن حال، سالک احساس می کند که همه چیز او را از او سلب می کنند و هیچ چیزی برایش باقی نمی گذارند تا با آن انس گرفته و دلخوش باشد و در حقیقت می فهمد که از آغاز هیچ چیز متعلق به او نبوده و همه چیز هائی را که به خود نسبت می داده توهم و مجاز بوده است و لذا احساس غربت و بی کسی و تنگی شدیدی به او دست می دهد.

و لذا است که عبور از دیگر حجب با جمال هم ممکن است که به سالک آرامشی بیشتر بدهند و چیزی دیگر را سلب کنند، ولی عبور از این حجاب فقط با جلال الهی ممکن است که سالک را در هم می شکند و کوه ائیت را فرو می ریزد و خرد می کند. البته اگر به عبور از این مرحله موفق شود، در حالت بقاء به نهایت انس و آرامش دست می یابد و سرور و بهجتی می یابد که با هیچ یک از آنچه پیش از آن بدو عنایت شده بود قابل مقایسه نیست. رَزَقْنَا اللّٰهُ ذَٰلِكَ بِمَحْمَدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

پس در حقیقت این حجاب از حیث رفع و زوال موخشی و آو خشی است، و گرنه خود آن همیشه موجب انس موهومی برای انسان است. و الله العالم.

۱. مصباح/الشريعة، ص ۱۶۹؛ و بحار/الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۹.

و رفتار، در فکر، در خطورات فکری و خطورات قلبی خود مراقبه داشته باشیم تا بتوانیم إن شاء الله نفس و هوای نفس را به لطف و عنایت پروردگار قلع و قمع کنیم.

اللهم صَلِّ على محمد و آل محمد و عَجِّل فرجهم و العن عدوهم

مجلس صد و ہشتم

راہ بندگی و نذیدن خود (۵)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

بحث راجع به روایت شریفی از امام صادق علیه السلام بود که
 حضرت فرمودند:

طُوبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِلَّهِ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ وَمَنْ هَزَمَ جُنْدَ هَوَاهُ ظَفِرَ
 بِرِضَا اللَّهِ وَمَنْ جَاوَزَ عَقْلُهُ نَفْسَهُ الْأَمَارَةَ بِالسَّوِّءِ بِالْجَهْدِ وَالِاسْتِكَانَةِ وَ
 الْخُضُوعِ عَلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.
 وَ لَا حِجَابَ أَظْلَمَ وَأَوْحَشَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الرَّبِّ مِنَ النَّفْسِ
 وَ الْهَوَى، وَ لَيْسَ لِقَتْلِهِمَا فِي قَطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَ آلَةٌ مِثْلُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى
 اللَّهِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْجُوعِ وَ الظَّمَا بِالنَّهَارِ وَ السَّهَرِ بِاللَّيْلِ؛ فَإِنْ مَاتَ
 صَاحِبُهُ مَاتَ شَهِيدًا وَ إِنْ عَاشَ وَ اسْتَقَامَ آدَاهُ عَاقِبَتُهُ إِلَى الرِّضْوَانِ
 الْأَكْبَرِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ
 اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. وَ إِذَا رَأَيْتَ مُجْتَهِدًا أَبْلَغَ مِنْكَ فِي الْجَهَادِ فَوَبِّخْ

نَفْسِكَ وَلُمَّهَا وَعَيَّرَهَا وَحُثَّهَا عَلَى الْإِزْدِيَادِ عَلَيْهِ.^۱

«خوشا به سعادت بنده‌ای که با نفس و با هوای نفس خود مجاهده کند. و هرکس که لشکر هوای نفس خویش را هزیمت و فراری دهد، به رضای خدا ظفر پیدا می‌کند و به مقام رضایت پروردگار می‌رسد! (خدا از او راضی و این شخص هم از خدا راضی می‌شود) و هرکس عقلش از نفس اماره به سوء بگذرد و عقل او بر نفسش غالب و حاکم باشد، این شخص به فوز عظیم نائل شده و رسیده است.» عقل به چه وسیله‌ای بر نفس اماره غلبه پیدا می‌کند؟ به واسطه کوشش کردن، مجاهده نمودن، مسکنت و خضوع داشتن در مقابل پروردگار؛ بِالْجَهْدِ وَالْإِسْتِكَانَةِ وَالْخُضُوعِ عَلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى.

بعد حضرت می‌فرمایند: وَلَا حِجَابَ أَظْلَمُ وَأَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الرَّبِّ مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوَى. «هیچ حجابی ظلمانی‌تر و غریب‌تر بین انسان و بین پروردگارش از نفس و هوای نفس نیست.»

گرفتار شدن به حجاب نفس

این نفس خیلی خیلی حجاب تاریکی است. أَظْلَمُ الْحُجُبِ است! أَوْحَشُ الْحُجُبِ است! هیچ حجابی بالاتر از این نفس نیست! خیلی‌ها در راه خدا می‌آیند، کار می‌کنند، زحمت می‌کشند، عمرشان صرف می‌شود و خیال می‌کنند از نفس گذشته‌اند، ولی از نفس نگذشته‌اند! خیلی کارها

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶۹؛ و بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۹.

هم انجام می دهند، طیّ الأرض دارند، کیمیا دارند، مریض شفا می دهند، چه ها می کنند! ولی در این حجاب نفس مدفون گشته و قبرشان در همین جاست. در نفس باقیند و وقتی هم که محشور می شوند همین طور در حجاب نفس محشور می شوند.

در خدمت مرحوم علامه والد رفتیم منزل یکی از آقایان که از رفقای سابق مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه بود. آنجا که نشستیم آن آقا شروع کرد صحبت کردن که بله من فلان مریض را در کجا با یک قند شفا دادم، فلان کس را شفا دادم و چه کردم و چه کردم. وقتی آمدیم بیرون آقا به بنده فرمودند: ایشان در این مجلس همه اش گفت: من این کار را کردم، ما این کار را کردیم. أمّا یک کلام توحیدی نگفت که اینها همه از ناحیه خداست؛ همه را از خود دید. یک کلام توحیدی به زبان این آقا جاری نشد! (اواخر عمر این آقا بود و این هم آخرین ملاقات مرحوم والد با ایشان بود و دیگر به دیدنشان نرفتند.) خب، مقبره این آقا همین است و همین جا مدفون می شود. بهره ایشان از سیر و سلوک إلى الله همین می شود که ما چنین کردیم، ما چنان کردیم. در راه خدا ما و من نیست، ما و من باید قلع و قمع شود، در راه خدا باید قلع و قمع شود! عمده همین است!

لزوم تهذیب نفس، نه تقویت نفس

لذا مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: راه خدا، راه تهذیب نفس است و طرق دیگر، مثل راههای برخی از دراویش و برخی مکاتب دیگر، راه تقویت نفس است و راه تقویت نفس با تهذیب

نفس در دو قطب مخالف هم قرار دارد.

و بدین جهت در مدّت عمرشان با افرادی که در مقام تقویت نفس بودند و آدم‌های خوبی هم بودند، اهل تهجّد و نماز شب بودند، اهل زهد بودند، اهل ایثار بودند، اگرچه ایشان را می‌شناختند و قبلاً هم با ایشان حشر و نشر داشتند ولی دیده نشد که بعد از ارتباطشان با مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه ارتباطشان با این افراد ادامه داشته و باقی باشد! با این افرادی که اهل تهجّد و ایثار بودند و واقعاً به واسطه مجاهده و زهد چیزهایی گیرشان آمده بود ارتباط برقرار نمی‌نمودند؛ بگذریم از آنهایی که اهل صرف ادّعا بودند.

أصلاً و بالکلّ با این افراد ملاقات نمی‌کردند و ارتباط نداشتند! می‌فرمودند: راه ما جداست؛ ما طریقی می‌رویم و اینها طریقی دیگری می‌روند؛ راه جداست.

مرحوم علامه می‌فرمودند: اگر انسان در این راه برخورد کرد با افرادی که طیّ الأرض دارند، کیمیا دارند، مریض شفا می‌دهند، اخبار از مَغیبات می‌دهند، نباید گول بخورد! اینها همه تقویت نفس است، نفسشان بزرگ می‌شود که یک مریض را حمد می‌خوانند و شفا پیدا می‌کند. این نفس الآن این قدر است، بعد بزرگتر می‌شود، بعد می‌شود به اندازه اطاق. بعد در مقابل پروردگار واقع می‌شود، در مقابل خدا خدائی می‌کند! این کجا با راه عبودیت سازگاری دارد؟! با عبودیت أصلاً سازگار نیست.

آن کسی که در مقام عبودیت و در مقام تهذیب است أصلاً نمی‌تواند در مجلسی حضور پیدا کند که چنین افرادی در آن مجالس

حضور داشته باشند. چرا؟! چون بدترین حجابها، ظلمانی ترین حجابها، وحشتناک ترین حجابها، همین حجاب نفس است؛ من این کار را کردم! من آن کار را کردم! این «من ها» باید همه ریخته شود! خدایا! تو کردی! این مریض را تو شفا دادی! ما کسی نبودیم.

مریضی سرطانی را آورده بودند، مثل اینکه آقا یک حبه قند داده بودند، بنده هم مطلع نبودم. فردای آن روز یا پس فردا یکی دیگر را آورده بودند. آمده بود درب منزل. بنده در را باز کردم، آقائی که آمده بود گفت: به آن نشانی که دیروز یا پریروز آن مریض سرطانی را آقا یک حبه قند دادند و شفا پیدا کرد، شما از آقا یک حبه قند بگیرید و بیاورید!

آقا فرمودند: آقا بگوئید ما اینجا که در برابر حضرت امام رضا علیه السلام دکان باز نکرده ایم بروند خدمت امام رضا علیه السلام؛ ما که شفاخانه نداریم! بروند پیش امام رضا علیه السلام از آنجا بگیرند، از حضرت بگیرند؛ ما کسی نیستیم که حمد بخوانیم.

با اینکه نوبت قبل خود آقا به قند حمد خوانده بودند و شفا پیدا کرده بود. این برای این است که از نفس گذشته اند و حمدی را که خوانده اند از خودشان نمی دانند.

یک بنده خدائی خدمت آقا می گفت: من فلان مریض را شفا دادم. فرمودند: اگر خودت هم مریض شوی، می توانی خودت را شفا بدهی یا نه؟! گفت: نه! فرمودند: گیر کار همین است که تو در نفس هستی! و الا چه فرق می کند؟ انسان خودش مریض شود و به یک حبه قند حمد بخواند و بخورد و شفا پیدا کند، یا اینکه این حبه قند را بدهد به دیگری و او شفا پیدا کند؛ فرق نمی کند.

سلاح کشتن نفس، در بیان امام صادق علیه السلام

بعد از اینکه حضرت می فرمایند: هیچ حجابی ظلمانی تر و غریب تر از حجاب نفس و هوا و تمایلات نفسانی نیست، می فرمایند: **وَلَيْسَ لِقَتْلِهِمَا وَقَطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَءَالَةٌ مِثْلُ الْاِفْتِقَارِ اِلَى اللّٰهِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْجُوعِ وَ الظَّمَا بِالنَّهَارِ وَ السَّهَرِ بِاللَّيْلِ؛ فَإِنْ مَاتَ صَاحِبُهُ مَاتَ شَهِيدًا.** حالا که نفس تاریک ترین حجاب است، پس این نفس را باید کشت! این هوای نفس را باید کشت! این حجاب را باید از بین برد! حضرت می فرمایند: «برای قتل و کشتار این دو، اسلحه ای مثل افتقار و احتیاج إلى الله و خشوع و جوع و تشنگی در روز و سهر و بیداری در شب نیست.»

اول: افتقار است. «افتقار» باب افتعال از «فقر» است؛ یعنی فقیر و نیازمند شدن و فقر و نیازمندی.^۱ و در این سیاق به معنای ابراز نیاز و فقر است؛ یعنی خودش را به درگاه الهی محتاج ببیند و عرض احتیاج نزد خداوند کند، اظهار عجز و نیاز و بیچارگی نماید. هیچ اسلحه ای در قتل نفس و هوای نفس مثل افتقار به سوی خدا نیست.

دوم: خشوع است. «خشوع» به معنای پائین آمدن و تواضع یافتن است. برای قتل نفس و هوای نفس باید نسبت به پروردگار خاشع و خاضع باشد، این «منم منم» ها با خشوع نمی سازد. این «منم منم» را باید دفن کند! با چه چیزی دفن کند؟ با اینکه نسبت به پروردگار همیشه

۱. در لسان العرب، ج ۵، ص ۶۰ و ۶۱ آورده است: «و الفقر: الحاجة، و فعله الافتقار، و النعت فقير. و فی التنزیل العزیز: إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ...؛ و الفقير مبنی علی فقر قیاساً و لم یقل فیهِ إلا افتقر یفتقر، فهو فقیر.»

خشوع داشته و در رفتار و نشست و برخاست و همه حالاتش این خشوع و خضوع را مراعات نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: زَيْنُ الْعِبَادَةِ الْخُشُوعُ.^۱ «زینت عبادت خشوع است.» و نیز می فرمایند: نِعَمَ عَوْنُ الدُّعَاءِ الْخُشُوعُ.^۲ «خشوع خوب عون و یاری برای دعا کردن است.»

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که: خداوند به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود: يَا بَنَ عِمْرَانَ! هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَ ادْعُنِي فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيبًا مُجِيبًا.^۳

«ای موسی! به من از قلبت خشوع و از بدنت خضوع و از چشمانت اشکها را هدیه بده و مرا در تاریکی شبها بخوان، که قطعاً و حَقّاً مرا می یابی که به تو نزدیکم و دعای تو را جواب می دهم.»

سوم و چهارم: جوع و ظمأ است. الجوع و الظمأ بالنهار.
«گرسنگی و تشنگی در روز.» انسان باید این مرحله را طی کند؛ یعنی افرادی که می توانند باید مرحله جوع و گرسنگی را داشته باشد!

مرحوم علامه والد می فرمودند: آنهایی که مزاجشان اقتضاء می کند، مریض نیستند، قرحه و زخم معده یا ضعف مفرط ندارند و می توانند تحمل کنند، حتماً باید ماهی حداقل سه بار روزه بگیرند؛ پنج شنبه اول ماه، پنج شنبه آخر ماه، و چهارشنبه اول از دهه وسط ماه.

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۹۹.

۲. همان مصدر، ص ۱۹۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۷۸؛ از الأمالی شیخ صدوق، ص ۳۵۷.

البته این برای آنهایی است که استطاعت دارند و می توانند روزه بگیرند. مضافاً به اینکه مطلق جوع در طول شبانه روز ممدوح است. خوب است که انسان به مقداری غذا بخورد که شکمش آن قدر پر نشود که نتواند توجّه حاصل کند.

ما مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ.^۱ «هیچ چیزی مبغوض تر در نزد خداوند متعال از شکم پر نیست.» آنهایی که شکمشان پر است بهره‌ای ندارند یا اگر هم بهره‌ای داشته باشند بهره‌شان اندک است.

می‌گویند: سابقاً بعضی‌ها اسبی را که برای مسابقه آماده می‌کرده‌اند مدّتی به آن غذا می‌داده‌اند و خوب که پروار می‌شد، مدّتی گرسنه‌اش نگه می‌داشتند و این اسب را با شکم گرسنه برای سوارکار می‌آوردند، و اگر شکم اسب پر می‌بود نمی‌توانست به خوبی بدود و سبقت بگیرد و در مسابقه پیروز شود؛ باید شکمش گرسنه باشد!

اسب‌های عربی که اسب‌های قیمتی هستند، شکم‌هایشان چسبیده است و گودی کمرشان کاملاً مشخص است، یا سگ‌های شکار، سگ‌های سلوقی، خیلی کمر باریک هستند که می‌توانند شکار کنند و الا اگر شکم پر باشد و همیشه به آن برسند و غذا بدهند و بخورد نمی‌تواند شکار کند.

در راه خدا هم اگر انسان بخواهد حرکت کند و سیر نماید با شکم پر نمی‌شود. وقتی مفصل غذا خورده باشد و جای طعام که پر شد، جای

۱. بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۳۱.

شراب و نَفَس هم پر شود، نمی تواند حرکت کند، نمی تواند توجّه پیدا نماید؛ خستگی پیدا می کند، خوابش می گیرد و خوابش زیاد می شود. لذا مرحوم علامه والد می فرمودند: شب چند لقمه مختصری بخورید که خواب شما را نگیرد و بتوانید عبادت کنید. به هر حال جوع و گرسنگی لازم است و بدون آن نمی شود.

پنجم: بیداری در شب است. بیداری در شب لازم است و بدون بیداری شب ریشه نَفَس و هوای نَفَس قطع نمی شود.

فَإِنْ مَاتَ صَاحِبُهُ مَاتَ شَهِيدًا. «اگر کسی به این نحو حرکت کرد و از دنیا رفت، شهید از دنیا رفته است.» و إِنْ عَاشَ وَ اسْتَقَامَ أَدَاهُ عَاقِبَتُهُ إِلَى الرِّضْوَانِ الْأَكْبَرِ. «و اگر عمرش طولانی بود و زندگی کرد و در همین مسیر استقامت ورزید، در عاقبت و سرانجام کار به بالاترین مقام رضای الهی می رسد.»

وَ إِذَا رَأَيْتَ مُجْتَهِدًا أَبْلَغَ مِنْكَ فِي الْإِجْتِهَادِ فَوَبِّخْ نَفْسَكَ وَ لُمَهَا وَ عَيِّرْهَا وَ حُثَّهَا عَلَى الْإِزْدِيَادِ عَلَيْهِ. این مطلب بسیار شیرین و بسیار قابل دقّت و تأمل و شایسته عمل کردن است، می فرماید: «اگر کسی را دیدید که کوشش و تلاشش از شما بیشتر است نَفَس خود را توبیخ و سرزنش و تقبیح کنید و او را ترغیب کنید که عملش را بیشتر نماید.»

اگر کسی را دیدید عبادتش بیشتر است یا عشق و محبتش به خدا بیشتر است یا سوز و گداز و ناله ها و گریه های شبش بیشتر است، نَفَس خود را توبیخ کنید؛ هر کدام از اینها دوائی برای دردهای ماست. اگر کسی گریه نمی کند، معلوم است که درد ندارد و باید برود در

خودش درد ایجاد کند! حزن و اندوه نتیجهٔ فراق است و فراق درد سالک است و سالک بدون حزن نمی‌تواند راه برود، نمی‌تواند قدم از قدم بردارد. باید همیشه این حزن ملازمش باشد، باید بکاء در شب همیشه ملازمش باشد، باید همیشه ملازم بیداری شب باشد.

اگر چنین کسانی را دیدید نفس خود را توییح و سرزنش و ملامت کنید. لُمها امر از «لَا مَ یَلُومُ» است؛ یعنی ملامتش کن! نفست را ملامت و تعییر کن که این رفیق از تو جلو زده و سبقت گرفته و پشت سر هم شرابه‌ای بهشتی را کَاسًا بعد کَاسٍ می‌خورد و تو عقب افتادی! در غفلت ماندی! این نفس را ملامت کن!

و حُثَّهَا عَلَى الْإِزْدِيَادِ عَلَيْهِ. «و با این ملامت و سرزنش آن را ترغیب کن تا حرکت کند و تکانی بخورد و رغبتی در او ایجاد شود که عمل صالحش را ازدیاد کرده و در راه خدا بیشتر جلو رود.»

ترغیب به مجاهده و عبادت

از یکی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است که: صَلَّيْتُ الصُّبْحَ خَلْفَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ انْفَتَلَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَلَيْهِ كِتَابَةٌ، فَمَكَثَ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ. ثُمَّ قَلَبَ يَدَهُ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدَرَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ مَا أَرَى الْيَوْمَ شَيْئًا يُشَبِّهُهُمْ!

كانوا يُصْبِحُونَ شُعْنًا غُبْرًا صُفْرًا، قَدَبَاتُوا لِلَّهِ سُجْدًا وَ قِيَامًا، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، يُرَاحُونَ بَيْنَ أَقْدَامِهِمْ وَ جِبَاهِهِمْ وَ كانوا إِذَا ذَكَرُوا اللَّهَ مَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ فِي الرِّيحِ وَ هَمَلْتُ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبَلَّ ثِيَابُهُمْ.

و كَانَ الْقَوْمُ بَاتُوا غَافِلِينَ، يَعْنِي مَنْ كَانَ حَوْلَهُ.^۱

«نماز صبح را خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جا آوردم (نماز جماعتی بود و حضرت با اصحاب خود نماز صبح را به جا آورده بودند) نماز که تمام شد، برگشتند به طرف راستشان توجّه کردند.»
و عَلَيْهِ كِتَابَةٌ. («کتابه» در لغت به معنی حزن شدید یا انکسار و شکستگی حاصل از آن است.)

«وقتی حضرت روی مبارکشان را به طرف راست برگرداندند، آثار حزن شدید و انکسار در چهره حضرت دیده می شد (دیدند حضرت حالت حزن و گرفتگی دارند.)

حضرت تا طلوع شمس به تعقیبات و ذکر خود مشغول بودند و سپس با حالت تأسف فرمودند: قسم به خدا! من اصحاب حضرت رسول را دیدم، ولی امروز شما را که می بینم هیچ کس شبیه آنها نیست. آنها در حالی وارد صبح می شدند که صورتهایشان درهم و آشفته و غبارآلود و رنگشان زرد بود. شب را در حال سجده و قیام برای خداوند بیتوته می کردند؛ کتاب خدا را درحالی که بر پا ایستاده و یا پیشانی خود را بر خاک می گذاشتند تلاوت می نمودند، و از این دو حال خارج نبودند.»

«رَاقِحٌ يُرَاقِحُ» از باب مفاعله است. می گویند: «رَاقِحٌ بَيْنَ الْعَمَلَيْنِ» أَيِ اشْتَغَلَ بِهَذَا مَرَّةً وَ بِهَذَا أُخْرَى. «یک بار به این عمل مشغول شد و بار دیگر به آن عمل دیگر.»

«وقتی خدا را یاد می‌کردند، اضطراب، ایشان را فرا می‌گرفت و بدنهایشان می‌لرزید؛ همان‌طور که وقتی باد می‌وزد درختان می‌لرزند.» عجیب است، می‌فرماید: «اشک‌های ایشان همین‌طور می‌ریخت، آن‌قدر می‌ریخت که لباسهایشان خیس می‌شد.» انسان چقدر باید اشک بریزد تا لباسش خیس شود! با یک قطره و دو قطره که لباس انسان خیس نمی‌شود، ولی اصحاب حضرت آن‌قدر اشکهایشان می‌ریخت که لباسهایشان خیس می‌شد.

«حضرت این مطالب را در حالی می‌فرمودند که اطرافیان حضرت که از نماز فارغ شده بودند شب را تا صبح با غفلت گذرانده و خوابیده بودند.» و حضرت نمونه‌ای از اصحاب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برای ایشان بیان فرمودند تا ایشان ترغیب شوند و حرکت کنند.

و نیز روایت شده است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند: ما سیماء الشیعة یا امیرالمؤمنین؟ «علامت شیعیان چیست ای امیرالمؤمنین؟!»

فَقَالَ: صَفَرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهَرِ، عُمُشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ، حُمُصُ الْبُطُونِ مِنَ الصَّيَامِ، ذُبْلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، عَلَيْهِمْ غَبَرَةُ الْخَاشِعِينَ.^۱

«فرمودند: شیعیان از بیداری شبها برای عبادت چهره‌هایشان زرد شده و از شدت گریه چشمهایشان ضعیف شده و اشک و آب آورده و از

کثرت قیام برای نماز پشتهایشان خمیده و شکمهایشان از روزه به پشت چسبیده و لبهایشان از کثرت دعا خشکیده و بر ایشان غبار خضوع و خشوع نشسته است.»

اهمیت افتقار و اظهار نیاز به خداوند

خداوند إن شاء الله به همه ما توفیق دهد که در مقام رسیدن به لقاء پروردگار از «ما» و «من» بگذریم و در مقام خشوع و خضوع و افتقار و اظهار عجز و نیاز باشیم. در همه احوال افتقار خودمان را به خدا حفظ کنیم؛ این مسأله خیلی مسأله مهمی است!

ما خدمت مرحوم علامه عرض می کردیم: خلاصه این شیطان دست از سر ما بر نمی دارد، رها نمی کند، کجا انسان امید داشته باشد که مورد عنایت پروردگار واقع می شود و آخر الامر بتواند جُلّ و پلاشش را از این عالم عبور دهد؟

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه کثیراً می فرمودند: تنها و تنها راهش این است که انسان این حالت افتقار به سوی خدا را همیشه همراه خود داشته باشد.

می فرمودند: باید برای سالک در تمام مراحل، این حالت عجز و نیاز وجود داشته باشد. و نیز می فرمودند: اینکه بعضی در امتحانات شکست خوردند به جهت این است که حالت عجز و نیاز همراهشان نبود، و الاً وقتی حالت عجز و نیاز باشد اگر انسان اشتباه هم داشته باشد خداوند اشتباهش را رفع می کند و انسان را عبور می دهد.

وقتی انسان از سر صدق «یا الله» بگوید و واقعاً خود را محتاج

خدا بداند و خدا را در امتحانات و در مصائب ربّ خویش بداند، خدا هم عبورش می‌دهد، اُمّا چنانچه نه! «ما» و «من» بر او غلبه پیدا کرد و خدا فراموش شد، خداوند هم او را به خودش وامی‌گذارد.

خدایا! به برکت محمّد و آل محمّد، به همه ما توفیق اظهار عجز نسبت به درگاهت، و عمل به تمام مطالبی که حضرت بیان فرمودند، جوع و سهر و بیداری شب و بکاء و خضوع و خشوع عنایت فرما! خودت دست ما را بگیر! ما بی‌چاره هستیم، ما کسی را جز تو نداریم! اگر عنایت تو نباشد وای به حال ما!

بارپروردگارا! در این مقدار عمری که باقی مانده خودت به لطف و کرمت ما را از خواب غفلت بیدار کن! همان صفاتی را که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان فرمود، همان صفات را در ما محقق بفرما!

اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم والعن عدوهم

مجلس صد و نهم و صد و دهم

راه فناء و اطلاق

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ تبارَكَ وتعالى: كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.^۱ همان‌طور که خداوند
 ما را خلق کرده به همان کیفیت هم ما بازگشت می‌کنیم؛ وقتی بچه متولد
 می‌شود درک و شعورش به چه کیفیتی است؟ در چه حالتی است؟ وقتی
 که سیر انسان تمام می‌شود نیز به همان کیفیت است!

معنای «بَدْء» و «عَوْد»

مراد از بَدْءاً آغاز خلقت انسان در مرحله نزول او از مبدأ خود در
 عوالم قبل از دنیاست و یا آغاز حیات دنیوی و زمان ولادت است.
 و مراد از تَعُودُونَ بازگشت حقیقی به موطن اصلی خود و رسیدن
 به منتهای سیر در عالم قیامت است که پس از چندین موت حاصل
 می‌شود.

۱. ذیل آیه ۲۹، از سوره ۷: الأعراف.

مراد از تَعُودُونَ موت از دنیا نیست؛ چون ما فقط یک موت نداریم. اگر فقط یک موت داشتیم، می‌گفتیم: مراد آیه همان حالت مرگ است و به آن عود حاصل می‌شود و آیه می‌فرماید: انسان همان کیفیت را که در بدء تولّد دارد هنگام موت هم دارد! ولی این طور نیست و ما چند مرگ در پیش داریم.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا آتَيْنَا وَ أَحْيَيْتَنَا آتَيْنَا فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ^۱ «گفتند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار هم زنده کردی؛ پس اعتراف کردیم به گناهانمان؛ آیا راه فراری هست؟!»
 مسلماً ما دو اّماته و دو اّحیاء داریم، دوبار می‌میریم و دوبار زنده می‌شویم؛ از این نشئه می‌میریم و لباس برزخی به تن می‌کنیم و زنده می‌شویم به حیات برزخی و سپس لباس برزخی را درآورده می‌میریم و لباس قیامت را به تن می‌کنیم.

قیامت، عالم معنی است و برزخ عالم صورت، عالم صورتی مشوب به معنی. عالم صورت را باید زمین گذاشته و به طرف عالم معنی برویم. اگر در این دنیا کار را تمام کردیم؛ یعنی دوبار اّماته و دوبار هم اّحیا شد، که طویّی لّنا؛ خوش به سعادت‌مان! و الاّ اگر در این عالم نشود، تتمّه‌اش در آن عالم انجام می‌پذیرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم!

نبودن قید در آغاز خلقت و بازگشت

یکی از وجوه آیه: کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، این است که به همان

۱. آیه ۱۱، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

کیفیتی که از مبدأ پائین آمدیم و نزول کردیم و به همان کیفیتی که متولد شدیم که در عالم توحید بودیم و هیچ نمی دانستیم و هیچ شعور و إدراکی نداشتیم، به همان کیفیت هم برگشت می کنیم و در عالم توحید قرار می گیریم. ابتدائش فناء بوده و انتهایش هم فناء فی الله است؛ هیچ قیدی از قیود موقع برگشت در وجود ما نیست.

این قیودی که به خودمان متصل کردیم و در این دنیا با خود حمل می کنیم از علم و محبت به اشیاء، تمام این قیود از بین می رود و همان طور که برهنه آمدیم و با خود هیچ نیاورده بودیم، وقتی هم به کمال برسیم به همان صورت رفته و با خود هیچ نمی بریم.

منتها در اوّل قوه محضه بوده ولی الآن که به فناء می رسد به فعلیت تامه رسیده و وقتی باز می گردد می فهمد که در عالم فناء بوده و همه قوایش به فعلیت رسیده است؛ غایه الامر در حال فناء هیچ علم و إدراکی نیست.

بچه که به دنیا می آید هیچ ندارد حتی قید ایمان هم ندارد؛ بله، اگر یکی از پدر و مادرش مؤمن باشند شرعاً ملحق به آن می شود و حکم مؤمن را دارد، ولی آیا می گویند بچه ای که به دنیا آمده مؤمن است؟ بچه که إدراکی از ایمان و کفر ندارد تا ایمان داشته باشد! اصلاً ماهیت این بچه به نحوی است که صبغه ایمان و کفر نمی پذیرد و به حسب ظاهر لیس بمؤمن و لا کافر، گرچه حقیقتش ایمان است! حقیقتش توحید است! حقیقتش فناء است! اما بچه است؛ یعنی تقید به ایمان و کفر ندارد.

بچه تقید به ایمان و کفر ندارد! نمی گوئیم مؤمن نیست؛ چرا که:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ.^۱ «هر مولودی بر فطرت توحید زائیده می شود.» کدام ایمان از این بالاتر؟! بچه که به دنیا می آید مؤمن است، حتّی اگر پدر و مادر او یهودی باشند و به آنها ملحق شود و بگویند: این بچه اهل کتاب است، یا حتّی اگر پدر و مادر او کافر باشند و اصلاً به خدا ایمان نداشته باشند و این بچه به آنها ملحق شود، که: «وَلَدُ الْكَافِرِ كَافِرٌ.» ولی آیا حقیقه این بچه کافر است؟ نه! این بچه بر همان فطرت توحیدی خود است، أمّا تقیّد به ایمان و کفر ندارد؛ وقتی هم که انسان برمی گردد این تقیّد به ایمان و کفر را از او می گیرند.

عدم تقیّد به ایمان و کفر، در مقام فناء

مقام فناء مقامی مطلق است و هیچ قیدی ندارد، صبغه ایمان و کفر به خود نمی گیرد، گرچه کسی که به مقام فناء رسیده ده پله ایمان را طی نموده تا اینکه به مقام فناء ذاتی رسیده است و کدام ایمان از این بالاتر؟! أمّا مع ذلك این شخص در حال فناء تقیّد به ایمان ندارد، همان طور که تقیّد به کفر ندارد. در فناء جز خدا چیزی نیست. اصلاً نفسی نیست که این نفس مقیّد به ایمان یا کفر باشد. اصلاً نفسی نیست!

بله، وقتی از مقام فناء باز می گردد و رجوع می کند برای او تقیّد به ایمان حاصل می شود، أمّا تا هنوز برنگشته و در مقام فناء است آنجا غیر از خدا نیست؛ خدا هست و خدا هست! إطلاق علی نحو الحقیقه وجود دارد و هیچ تقیّدی نیست و سالک با مجاهده به این درجه خواهد رسید.

۲. عبارتی معروف در لسان اهل معرفت است. (تمهیدات عین القضاة، ص ۲۰۹؛ و روح الأرواح، ص ۹۷؛ و رسالة سیر وسلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۰۷)

بت همین نفس است! «وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ»^۱ تمام گناهان در برابر این گناه ناچیزند و هیچ گناهی با این گناه قابل قیاس نبوده و اهلّیت برای مقایسه ندارد.

هرچه انسان بالاتر برود این کفر لطیف‌تر و ظریف‌تر می‌شود و ازین‌بردن آن هم مشکل‌تر می‌گردد. آن وقت ایشان می‌فرمایند: ما که مغربی هستیم، ما هم کفر داریم، اما کفر تو خیلی با کفر ما متفاوت است. کفر ما فقط اسمش کفر است و از باب استعاره «کفر» نامیده می‌شود، وگرنه آن حقیقت ایمان است که خروج از تقید به إطلاق باشد. به این مقام توحید محض از دو جهت «کفر» می‌گویند؛ یکی از این باب که در عالم توحید، ایمان به عنوان یک صفت برای بنده نیست چون آنجا جز عبودیت محضه و فقر محض و سوادالوجه چیزی نیست و بنده‌ای نمانده تا صفتی را به خود نسبت دهد و چون در آنجا ایمان به زوال موضوعش زائل می‌شود از آن تعبیر به «کفر» می‌کنند.

جهت دیگر که در این شعر هم اشاره می‌کند، این است که کفر در لغت یعنی پوشاندن، و در عالم توحید خداوند همه وجود انسان را فرا گرفته و می‌پوشاند و دیگر چیزی از انسان باقی نمی‌ماند.

کفر حق خود را به حق پوشیدن است ای پره‌نر

تا تو در بند خودی حق را به خود پوشیده‌ای

با چنین کفری ز کفر ما کجا یابی اثر

⇐ ص ۱۰۳ در برخی از منابع نیز روایت تلقی شده است. (تفسیر عرّائیس/البیان، ج ۲، ص ۲۶۹)

۱. تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۹۴؛ و رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم،

ص ۱۰۴، تعلیقه ۷۷.

می فرماید: تو تا در بند خودی و با این کفرت حق را پوشانده‌ای و از این پا بالاتر نهاده‌ای، نمی‌توانی از کفر ما خبردار شوی که کفر ما چیست؟! «تا تو در بند خودی حق را به خود پوشیده‌ای» یعنی نمی‌گذاری حق جلوه‌گری کند و حق را ببینی. «با چنین کفری زکفر ما کجا داری خبر؟»

تا به اینجا می‌رسد که:

ای که در بند قبول خاص و عامی روز و شب
کفر و ایمان را رها کن نام این معنی مبر
کفر و ایمان چون حجاب راه حق‌دان ای پسر
رو به سان مغربی از کفر و ایمان در گذر^۱

ایمان مفید و غیر مفید

این ایمانی که این قدر بر آن تأکید شده است که یکی از اُسماء پروردگار هم «مؤمن» است و مؤمن طبق برخی از وجوه، به معنای ایمان به حَقَانِیَّتِ خویش و تصدیق انبیاء است؛ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ.^۲ این ایمان نباید قیدی برای سالک راه خدا شود! تقیّد به این معنی به

۱. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۱۵۱.

۲. قسمتی از آیه ۲۳، از سوره ۵۹: الحشر؛ «اوست الله، آنکه هیچ معبودی نیست جز او، سلطان و حکمران مقتدر، پاک و منزّه از هر عیب و نقص، ایمنی‌بخش دلها و مسیطر بر عالم و عالمیان، قاهر و غالب بر جمیع مخلوقات، دارای مقام جبروت و عظمت و بزرگی.»

همان نحوه مضرّ است که تقیّد به کفر ضرر دارد؛ یعنی هر دو حجاب راه هستند!

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: ایمان برای بعضی ها بت است!^۱ کدام خطری از این بالاتر؟! ایمان که نباید بت باشد؛ ایمان باید بت شکن باشد، باید بت ها را بشکند! اگر ایمان برای انسان بت شود همان کاری که کفر انجام می دهد همان کار را انجام می دهد! چرا؟ چون هر دو مانند سنگی یک خرواری هستند که در مقابل راه سالک قرار گرفته و نمی گذارد سالک راه را طی کند. و این دو از این جهت با هم فرقی ندارند؛ این سنگ دو صبغه دارد: یکی صبغه کفر و دیگری صبغه ایمان!

ایمانی برای سالک مفید است که مانعیّت نداشته باشد و انسان را از این عالم بکند و آن کدام ایمان است؟ آن ایمانی است که انسان را در بند خود نکند و انسان به آن تقیّد نداشته باشد؛ به این معنی که حجاب بین خود و خدا نشود؛ همان طور که فرمود: **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا**.^۲ «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله بود هر آینه آن دو فاسد

۱. درباره اینکه گاهی ایمان به خداوند سبب حُجب شده و بتی برای او می گردد، زیرا موجب منت گذاشتن بر خداوند می شود، شیخ کلینی (ره) از علی بن سَویّد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند که:

سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ، فَقَالَ: الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ؛ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا، وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيُؤْمِنَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ. (الكافي، ج ۲، ص ۳۱۳)

۲. قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۲۱: الأنبياء.

می شدند.» در راه خدا هم اگر انسان بیش از یک إله داشته باشد سیرش از راه حق منحرف گشته و فساد او را می گیرد.

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَشَّى قَلْبَهُ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.^۱ «آیا دیدی کسی را که خدا و معبودش را هوای نفس خود قرار داده است و خداوند او را با وجود علمش گمراه ساخته است و بر گوش و قلب او مهر زده است و پرده ای بر چشم او انداخته است، در این صورت چه کسی بعد از خداوند می تواند او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی گردید؟!»

کفر و ایمان چون حجاب راه حق دان ای پسر

رو به سان مغربی از کفر و ایمان در گذر

خلاصه آنکه: انسان همان طور که به این عالم آمده به همان نحو باز می گردد! همان طور که هنگام تولّد حقیقت ایمان بوده ولو اینکه فرزند کافر باشد؛ كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ.^۲ «هر مولودی بر فطرت توحید خلق شده است.» و حقیقت ایمان در او بوده و تقیّد به ایمان در وجود این طفل نیست، در مراجعت هم به همین نحو است و تقیّد به ایمان از وجودش رخت می بندد و تا از وجود شخصی تقیّد به ایمان رخت بر بندد به درجه کمال از ایمان نخواهد رسید.

به بچه کلاس اولی می گویند: باید این تکلیف را بیاوری، برای

۱. آیه ۲۳، از سوره ۴۵: الجاثیة.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

کلاس دومی تکلیف دیگری می‌گویند و همین‌طور تا برسد به دانشگاه؛ آن تکالیفی که از کلاس اول و دوم می‌خواستند دیگر الان از او نمی‌خواهند و اگر آن تکالیف را بیاورد او را توبیخ می‌کنند!

شرابه‌ای بهشتی مختلف

شرابه‌ای که به سالک راه خدا می‌دهند متفاوت است؛ بعضی از این شرابه‌ها محدود و مشخص است، در جام قرار می‌گیرد، ولی بعضی آن‌قدر بزرگ است که اصلاً جام‌پذیر نیست و کسی که این شراب را می‌نوشد جامش شکسته می‌شود. همه شرابه‌ها به کیفیت واحده و طعم واحد نیستند.

خداوند در سوره محمد صلی الله علیه و آله وسلم شرابه‌ای بهشتی را بیان می‌فرماید: **أَنَّهُرٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنَّهُرٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى**^۱. «نهرهائی از خمر که برای نوشندگان لذت‌بخش است و نهرهائی از عسل مصفّی.»

این شرابه‌ها متفاوت است و سالک در هر مرحله‌ای از مراحل سلوک شرابی خاص متفاوت با شراب مرحله قبل می‌نوشد؛ بعضی شرابه‌ها رنگ و بو ندارد، در بعضی شرابه‌ها زنجبیل است و در بعضی کافور.

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: شرابی که کافور دارد را به کسی که باید شراب زنجبیلی بخورد نمی‌دهند؛ شراب زنجبیلی را در اوائل راه می‌دهند و شراب کافوری برای اواخر

۱. قسمتی از آیه ۱۵، از سوره ۴۷: محمد.

سلوک است که حال حرارت سالک گذشته و تمام شده است، لذا شراب خنک کافور به او می دهند.^۱ إِنْ شَاءَ اللَّهُ از این شرابها قسمت همه ما بشود!

ساقی باقی که جانم مست اوست
 باده‌ای در داد کان بی‌رنگ و بوست
 بی‌دهان، جان باده‌ای را در کشید
 کو منزّه از خم و جام و سبوست
 نور می در جان و در دل کار کرد
 ناروی در استخوان و مغز و پوست
 چون حجاب ما یقین شد مرتفع
 هر دو عالم را به کل دیدم که اوست^۲
 باده‌ای را که به کاملین یا افرادی که قریب به کمال هستند می دهند
 آن باده را با دهان نمی خورند، چون دهان محدود و مقید است. آب لیوان
 را می توان با دهان خورد ولی آب دریا را نمی توان با دهان خورد، دهان
 محدود است. «بی‌دهان، جان باده‌ای را در کشید» این باده در حدّ دهان
 نیست، محدود نیست که در جام یا خم یا سبو بریزند، در هیچ کدام از
 اینها نیست؛ «کو منزّه از خم و جام و سبوست»
 يَقُولُونَ لِي: صِفْهَا فَأَنْتَ بِوَصْفِهَا خَبِيرٌ أَجَلٌ عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمٌ
 «به من می گویند: محبوب را برای ما توصیف کن، خدا را

۱. /امام شناسی، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ۱۸۹.

۲. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۸۴.

توصیف کن چرا که توبه اوصاف وی عالم هستی! آری در نزد من علم به اوصاف او وجود دارد.»

صَفَاءٌ وَلَا مَاءٌ وَلُطْفٌ وَلَا هَوَاٌ وَنُورٌ وَلَا نَارٌ وَرُوحٌ وَلَا جِسْمٌ^۱
 «او صفاست اما آب نیست. لطیف است، حقیقت لطافت است اما هوا نیست؛ (لطافت آن از جسم سرچشمه نگرفته و فوق جسم است.) و نور است اما این نور از آتش نشأت نگرفته است. و روح است ولی در آنجا خبری از جسم نیست و آن روح تعلق به جسم ندارد.»

پیدانکردن خداوند!

این چه خدائی است که نمی شود او را پیدا کرد؟! آقا رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: آدم می خواهد برود او را پیدا کند این اطاق را می گردد پیدایش نمی کند، آن اطاق است؟ برویم آن اطاق پیدایش کنیم نه! آنجا نیست، برویم توی صحرا پیدایش کنیم، توی باغ پیدایش کنیم، نه! هیچ جا پیدا نمی شود! هیچ جا پیدا نمی شود! با اینکه همه جا هست ولی پیدا نمی شود؛ چرا؟ چون مطلق است!

بله، وقتی می شود او را پیدا کرد که خود انسان نباشد و دیگر وجودی نداشته باشد، آن وقت می شود خدا را پیدا کرد! که در این صورت هم اوست و غیر او نیست. پس آن ذات مقدس، غیب الغیوب و مکمون و مستور است و دست مخلوق به آن آستان قدسی نرسد.

۱. دیوان/بن الفارض، قصیده میمیه، ص ۱۸۲.

چقدر ابن فارض خوب می فرماید:

هَبِي قَبْلَ يُفْنِي الْحُبُّ مِنِّي بَقِيَّةً أُرَاكِ بِهَا لِي نَظْرَةَ الْمُتَلَفِّتِ^۱

«آیا می شود اجازه دهی نظری از روی حسرت به تو بنمایم (همچون کسی که در حال مفارقت از محبوب به عقب برگشته و با حسرت به او می نگرد)، قبل از آنکه آتش محبت آنچه از من باقی مانده و با آن می توانم تو را ببینم را نیز بسوزاند؟»

می دانم که اگر با آتش محبت بسوزم و وارد در فناء شوم دیگر چیزی نمی ماند که بتوانم از لذت وصل تو متمنع گردم، ولی خدایا! آیا می شود اکنون که از من ذره ای باقی است یک نگاه به تو بکنم؟

خداوند می فرماید: نه، نمی شود! این باقی مانده اندک را هم باید بدهی تا بتوانی مرا ببینی! باید آن بقیه را هم فدا کنی تا بشوی واقع بین! این وجود قید است و خدا مطلق، با قید نمی شود مطلق را دید. خدا قدّوس است. «قدّوس» مبالغه قدس می باشد؛ یعنی منزّه و مبرا از جمیع عیوب و جمیع قیود است، مطلق و صرف است.

شراب مطلق و بدون قید

روزی از خدمت مرحوم علامه والد بزرگوار رضوان خدا بر ایشان و روحشان شاد! سؤال کردم: مراد حافظ چیست که می فرماید:

بیا ای شیخ و از خم خانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد^۲

۱. همان مصدر، تائیه کبری، ص ۲۷.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۰۵، غزل ۲۳۵.

با اینکه شراب کوثر بهترین شراب است؛ و لا شرابَ أَعْلَى و أَصْفَى و أبيضَ من شرابِ الكوثر. این چه شرابی است که در کوثر نیست؟!

فرمودند: خود این شراب کوثر قید کوثریت پیدا کرده است، ولی آن شراب بالاتر بوده و اصلاً قیدپذیر نیست. شراب کوثر به همه مؤمنین داده می شود ولی آن شرابی که از کوثر بالاتر است اختصاص به خاصان و اولیاء خدا دارد.

این معانی را چه کسی می فهمد؟ رجلی الهی مثل مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می تواند اینها را بفهمد که این شراب را نوش جان کرده است.

بیا ای شیخ و از خم خانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد خداوندا! به برکت محمد و آل محمد به همه ما توفیق عنایت بفرما که در عین ایمان محض، این ایمان، قید و حجاب راه ما نشود! اعمال ما، عبادات دست و پا شکسته ما حجاب ما نشود!

اهمیت مراقبه و همّت

انسان باید از تمام اینها عبور کند، در عین اینکه باید تمام اینها را داشته باشد، ولی آن حقیقت توحید آن قدر دقیق بوده و در اطلاق صرف است که مؤمن باید تمام این امور را یک یک کنار بگذارد و در آن نماند و برود تا بدان توحید برسد!

انسان باید در تمام آنات و در همه ساعات توجه و مراقبه داشته باشد. همّت انسان باید بلند باشد که: «المرء يطيرُ بهِمَّتِهِ كما أنَّ الطيرَ يطيرُ

بِجَنَاحِيهِ».^۱ «انسان با همت خود پرواز می‌کند، همان‌طور که پرنده با دو بال خود پرواز می‌نماید!» انسانی که عاشق خداست و همت می‌کند این راه را برود همین همت او را می‌برد! همان‌طور که حافظ می‌فرماید:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود^۲

همت خیلی مهم است! تو همت بخواه! همت همان طلب است. خدایا! به برکت محمد و آل محمد همه ما را موفق بدار تا با مجاهده تمام حجب را به لطف و کرم از جلوی پا برداریم و خودت به لطف و کرم خود این حجب را از جلوی پای ما بردار! تا ما جز تو را نبینیم و تمام قیود و تقیدات از ایمان و کفر گرفته تا سائر امور همه برداشته شود و نفس ما رنگ خدائی و صبغه الهی به خود بگیرد؛ صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً.^۳ «رنگ الهی به خود بگیرد و چه کسی صبغه و رنگ او از خدا زیباترست؟»

إن شاء الله خداوند همه ما را موفق بدارد که اعمالمان، رفتارمان، کردارمان، حوائجمان مرضی پروردگار باشد و خودش به لطف و عنایت خودش ما را از این عالم، بلکه از همه عوالم بکند! اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَمَّنَا هَمًّا وَاحِدًا وَ حَالَنَا فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

۱. أمثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۳۲.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۷، غزل ۱۹۶.

۳. قسمتی از آیه ۱۳۸، از سوره ۲: البقرة.

مجلس صد و یازدهم

فضیلت زیارت

حضرت امیر المؤمنین علیؑ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

روایات متعدّد در فضیلت زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام
 درباره فضیلت زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام روایات متعدّدی
 داریم. یکی از آنها روایتی است که محمدبن مسلم از امام صادق
 علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِنَّهُ لَيَنْزِلُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ
 أَلْفَ مَلَكٍ فَيَأْتُونَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فَيَطُوفُونَ بِهِ فَإِذَا هُمْ طَافُوا بِهِ نَزَلُوا
 فَطَافُوا بِالْكَعْبَةِ فَإِذَا طَافُوا بِهَا أَتَوْا قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَوْا قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَوْا
 قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ عَرَجُوا وَيَنْزِلُ مِثْلُهُمْ أَبَدًا إِلَى
 يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

«خداوند هیچ موجودی را بیشتر از ملائکه خلق نفرمود. (در
 روایات داریم که همراه هر قطره بارانی که از آسمان می بارد ملکی هست

که او را به این عالم می‌آورد.^۱ تمام ذرّات و تمام موجودات این عالم تحت سیطره ملائکه هستند و ملائکه این عالم را تدبیر می‌کنند. و هر روز هفتاد هزار ملک از جانب پروردگار نازل می‌شوند و به بیت المعمور رفته، آنجا را طواف می‌کنند.

پس از طواف بیت المعمور به این عالم نازل شده کعبه را طواف می‌کنند، بعد از طواف خانه خدا به سوی قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌روند و به آن حضرت سلام عرض می‌کنند، سپس به طرف قبر امیرالمؤمنین علیه السلام آمده به ایشان سلام می‌کنند و از آنجا کنار قبر امام حسین علیه السلام می‌روند و ایشان را زیارت کرده، سلام و درود می‌فرستند و در نهایت به موطن خودشان عروج می‌کنند. و هر روز هفتاد هزار ملک مانند این ملائکه نازل می‌شوند و به همین منوال تا روز قیامت ادامه دارد.»

سپس محمد بن مسلم می‌گوید: و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ زَارَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفًا بِحَقِّهِ غَيْرَ مُتَجَبِّرٍ وَلَا مُتَكَبِّرٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ وَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ بُعِثَ مِنَ الْأَمْنِينَ وَ هُوَ عَلَى الْحِسَابِ وَ اسْتَقْبَلَهُ الْمَلَائِكَةُ، فَإِذَا انْصَرَفَ شَيعَتُهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَإِنْ مَرَضَ عَادُوهُ وَ إِنْ مَاتَ تَبِعُوهُ بِالْإِسْتِغْفَارِ إِلَى قَبْرِهِ. قَالَ: وَ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ وَ غَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ

۱. در تفسیر صافی آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: يَنْزِلُ مَعَ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكٌ يَضَعُهَا فِي مَوْضِعِهَا الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ رَبُّهُ عَزَّوَجَلَّ. (تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۰۱)

و ما تَأَخَّرَ.^۱

«حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکس عارف به حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و به زیارت ایشان مشرّف شود درحالی که تجبّر و تکبر ندارد، (خودش را نگرفته و برای خودش لباس آقائی نپوشیده و با تواضع و مسکنت به زیارت مشرّف می شود)^۲» خداوند چندین پاداش برای او در نظر می گیرد.

پاداشهای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

أَوَّلُ: كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ. «خداوند برای او اجر

صدهزار شهید می نویسد.»

دوم: وَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ. «خداوند گناهان

گذشته و آینده او را می بخشد.»

امیرالمؤمنین چه دریای رحمتی است! کسی که ایشان را زیارت کند گناهان از صفحه دل او محو می شود، به نحوی که دیگر قابلیت گناه در زمانهای آینده پیدا نمی کند؛ یعنی این صفحه دل انسان که باید نقطه سیاه گناه را به خود بگیرد دیگر این سیاهی را به خود نمی گیرد.

۱. بحار/الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۵۷.

۲. در روایت است که: وقتی حضرت امام صادق علیه السلام همراه صفوان به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرّف شدند، به او فرمودند: قَصِّرْ خُطَاكَ وَ أَلْقِ ذَنْكَ إِلَى الْأَرْضِ. (همان مصدر، ج ۹۷، ص ۲۷۹)

«قدمهای خود را کوتاه بردار و چانه خود را به طرف پائین بیاورد!» یعنی با حال مسکنت و تواضع قبر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کن!

این دریای رحمت و این فیض وجودی امیرالمؤمنین علیه السلام آن قدر مطهر است که گناهان آینده و گذشته را پاک می‌کند!

در روایات حج داریم: که اگر کسی حج مشرف شود، رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ.^۱ «باز می‌گردد درحالی که گناهان گذشته او پاک گشته مانند روزی که از مادر متولد شده است.» اما آیا گناهان آینده او هم پاک می‌شود؟!

بله، در بعضی روایات بیان شده است که: لَا يُكْتَبُ عَلَيْهِ الذَّنْبُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ.^۲ «شخصی که حج انجام داده است تا چهار ماه برای او گناه نوشته نمی‌شود.» یعنی اثر وجودی حج و فیض وجودی حج طهارت قلب است به نحوی که این قلب گناه‌پذیر نیست؛ اگر هم گناه کند برای او نوشته نمی‌شود!

به این مثال دقت کنید. اگر دست آلوده خود را در یک لیوان آب تمیز بزیم آلوده می‌شود. بله، شاید در مرتبه اول نشان ندهد اما اگر دو مرتبه این دست آلوده را در لیوان بزیم آب کدر می‌شود و آن صافی خود را از دست می‌دهد! حال اگر ظرف بزرگ‌تری باشد چند بار هم که دست آلوده به آن بزیم تغییری در آن به چشم نمی‌خورد؛ مانند حوضی که در مساجد است و پر آب زلال است، نمازگزاران که با آب آن وضو می‌گیرند روز اول تغییری نمی‌کند، بله چند روز که می‌گذرد و جمعیت مردم با آن وضو می‌گیرند این آب کدر می‌شود.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۲.

۲. همان مصدر، ص ۲۵۵.

زیارت خانه خدا و حج بیت الله به قلب انسان صفائی می دهد که به این زودی ها این دل نقش گناه به خود نمی گیرد؛ اینکه در روایت می گوید: لَا يُكْتَبُ عَلَيْهِ الذَّنْبُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ. «تا چهار ماه گناه برای او نوشته نمی شود.» به این معنی است.

مراد از این تعبیر این نیست که تکلیف از انسان برداشته می شود و انسان می تواند حج انجام بدهد بعد هم برود و گناه کند، نه! گناه عقوبت دارد، کیفر دارد! این روایت می خواهد مقدار طهارتی که از حج حاصل می شود را ترسیم و تبیین کند.

زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام درجه اش به مراتب از حج بیشتر است، چراکه در این روایت صحیحه بیان می کند: وَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ. «خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد.»

شاید بشود روایت را این گونه معنا کنیم و بگوئیم: کسی که امیرالمؤمنین را عارفاً بِحَقِّهِ زیارت کند قدمش دنبال گناه نمی رود، چشم و گوشش دنبال گناه نمی رود؛ یعنی طهارت قلبیه و طهارت سریه و روحیه ای برای او حاصل می شود که نمی تواند دنبال گناه برود!

ولی این گونه معناکردن خلاف ظاهر روایت است، چون روایت می گوید: گناهان آینده او بخشیده می شود؛ یعنی گناه می کند و بخشیده می شود، نه اینکه اصلاً به دنبال گناه نمی رود.

سوم: وَ بُعِثَ مِنَ الْأَمِينِ. «مبعوث می شود درحالی که جزء آمین است.» یعنی در اَمْنِ الهی قرار دارد!

چهارم: وَ هُوَ عَلَى الْحِسَابِ. «هنگام محاسبه اعمال بر او سهل و آسان گرفته می شود.»

پنجم: وَ اسْتَقْبَلَهُ الْمَلَائِكَةُ. «ملائکه به استقبال او می آیند.»
 هنگامی که به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شود ملائکه از او استقبال می کنند.

ششم: فَإِذَا انْصَرَفَ شَيَّعَتْهُ إِلَى مَنْزِلِهِ. «هنگامی که از زیارت برمی گردد ملائکه او را تا منزل همراهی و مشایعت می کنند.»
 هفتم: فَإِنْ مَرَضَ عَادُوهُ. «اگر مریض شود ملائکه به عیادت او می آیند.»

هشتم: وَإِنْ مَاتَ تَبِعُوهُ بِالْإِسْتِغْفَارِ إِلَى قَبْرِهِ. «اگر از دنیا برود ملائکه او را تا قبر تشییع کرده و برای او طلب رحمت و استغفار می کنند.»

بعد حضرت می فرمایند: وَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ وَ غُفْرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ.

«کسی که امام حسین علیه السلام را عارفاً بحقه زیارت کند برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله می نویسند و تمام گناهان گذشته و آینده او را می بخشند!»

روایت ششم همین باب (بابُ فَضْلِ زِيَارَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةُ عِنْدَهُ) روایتی است که مَعْلَى بن اَبی شهاب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

قَالَ الْحَسَنُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَبَه! مَا جَزَاءُ مَنْ زَارَكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا بُنَيَّ! مَنْ زَارَنِي حَيًّا وَ مَيِّتًا أَوْ زَارَ أَبَاكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَزُورَهُ

يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَخْلَصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ.^۱

«امام حسن علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشت: ای پدر جان! پاداش کسی که تو را زیارت کند چیست؟ حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای فرزندم! کسی که مرا در حال حیات یا در ممات زیارت کند و یا پدرت یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند، حقّی بر خداوند است که من او را در روز قیامت زیارت کنم، و او را از گناهانش نجات دهم.»

برآورده شدن حوائج و ثواب حجّ و عمره برای هر قدم

در روایت هشتم همین باب، امام صادق علیه السلام می فرمایند:
 إِنَّ إِلَى جَانِبِ كُوفَانِ قَبْرِ مَا أَتَاهُ مَكْرُوبٌ قَطُّ فَصَلَّى عِنْدَهُ رَكَعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَتَهُ وَ قَضَى حَاجَتَهُ. قُلْتُ: قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؟ فَقَالَ بِرَأْسِهِ: لَا! فَقُلْتُ: فَقَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ!^۲

«در جانب کوفه قبری است که هیچ صاحب کرب و صاحب مشکل و غم و غصّه‌ای نیست که آن قبر را زیارت کند و دو رکعت یا چهار رکعت نماز در نزد آن قبر بخواند إلّا اینکه خداوند کرب او را از بین برده و حاجت او را قضا می کند.
 راوی می گوید: عرض کردم: آیا مراد شما قبر امام حسین

۱. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۵۹.

۲. همان مصدر، ص ۲۶۰.

علیه السلام است؟ حضرت سرشان را بالا برده و فرمودند: نه! سپس گفتم: مراد شما قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ حضرت سرشان را پائین آورده فرمودند: بلی!

و در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می فرمایند: مَنْ زَارَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَاشِيًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً وَ عُمْرَةً، فَإِنْ رَجَعَ مَاشِيًا كَتَبَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّتَانِ وَ عُمْرَتَانِ.^۱

«کسی که با پای پیاده امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند خداوند به هر قدمی که برمی دارد یک حج و یک عمره برای او می نویسد و اگر باز با پای پیاده برگردد خداوند به هر قدمی که بر می دارد دو حج و دو عمره برای او می نویسد.»

امام صادق علیه السلام می فرمایند: يَابْنَ مَارِدٍ! مَنْ زَارَ جَدِّي عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً مَقْبُولَةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً. يَابْنَ مَارِدٍ! وَاللَّهِ مَا يُطْعِمُ اللَّهُ النَّارَ قَدَمًا تَغَيَّرَتْ فِي زِيَارَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاشِيًا كَانَ أَوْ رَاكِبًا. يَابْنَ مَارِدٍ! اَكْتُبْ هَذَا الْحَدِيثَ بِمَاءِ الذَّهَبِ.^۲

«ای پسر مارد! کسی که جد مرا زیارت کند درحالی که عارف به حق آن حضرت باشد (یعنی مؤمن به آن حضرت باشد و بداند که آن حضرت خلیفه بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هست) خداوند به هر قدمی که این زائر برمی دارد یک حج و یک عمره مقبوله برایش می نویسد.»

۱. همان مصدر.

۲. همان مصدر.

ای پسر مارد! قسم به خدا! خداوند قدمی را که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام غبارآلوده شده باشد طعمه آتش قرار نمی دهد! چه با پای پیاده به زیارت رفته باشد و چه سواره! ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس!

و در روایت سیزدهم این باب، امام صادق علیه السلام می فرمایند:
نَحْنُ نَقُولُ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ قَبْرٌ مَا يَلُودُ بِهِ ذُو عَاهَةٍ إِلَّا شَفَاهُ اللَّهُ.^۱
 «ما قائل به این هستیم که در پشت کوفه قبری هست (یعنی همان قبر امیرالمؤمنین علیه السلام) که هیچ مریض و دردمندی به او پناه نمی آورد مگر اینکه خداوند به او شفا عنایت می کند!»
 گفتیم وقتی کسی امیرالمؤمنین علیه السلام را عارفاً بحقه زیارت کند، **غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ.** «خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد!»

وقتی حضرت می فرمایند: به هر قدمی که زائر برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام برمی دارد یک حج و یک عمره مقبوله نوشته می شود، چه استبعادی دارد که خداوند گناهان گذشته و همه گناهان آینده این زائر را محو کرده و مورد غفران قرار بدهد؟!

عدم امکان مقایسه زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام، با دنیا و آخرت
 زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام زیارتی است که دنیا و آخرت معادل با او نیست؛ یعنی اگر دنیا و آخرت را در یک کفه میزان بگذاریم و

زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در کفّهٔ دیگر قرار دهیم، مسلماً زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سنگینی می‌کند! زیارت امام حسین علیه‌السلام هم همین‌طور است و فرقی نمی‌کند!

البته منظور از آخرت همان لذائذ حسی آخرت است، نه وجود حضرت رسول الله و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام که همنشینی با این بزرگوران در آخرت مقولهٔ دیگری است.

بعضی از دوستان سؤال می‌کنند که: برای ما میسر نیست که به زیارت مشرف شویم و اهل بیتمان مقداری طلا دارد، اشکالی ندارد که طلا را بفروشیم و به زیارت مشرف شویم؟

چه اشکالی دارد؟! حتماً بفروشید! وقتی اهل بیت شما با رضایت خودش می‌خواهد طلا را بفروشد و به زیارت حضرت امیر علیه‌السلام و زیارت امام حسین علیه‌السلام مشرف شود چه اشکالی دارد؟! این همه روایت داریم که ترغیب و تحریص به زیارت امام حسین علیه‌السلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کنند! آیا با طلا مقایسه می‌شود؟! با همهٔ امور دنیا قابل قیاس است؟!

تقسیم بهره‌های معنوی، بین همهٔ دوستان خدا

الحمد لله خداوند قسمت کرد و مشرف شدیم و در جمیع مشاهد نائب‌الزیارهٔ جمیع دوستان و رفقا بودیم و دعا کردیم. هروقت به حرم مشرف شدیم تنها برای خودمان نگرفتیم! برای همهٔ دوستان گرفتیم؛ و مسلماً همهٔ دوستانی که همراه ما مشرف نشدند و ما در خدمتشان نبودیم، همان‌طور که خودمان بهره بردیم به همان نحو ایشان

هم بهره بردند.

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: سابقاً بعضی از این دراویش می رفتند و می خواندند و کشکولشان را پر می کردند و آخر سر می آمدند و همه هرچه را آورده بودند را روی هم می ریختند و به طور مساوی تقسیم می کردند! و اصلاً فکر نمی کردند که این کشکول پر بوده و آن یکی نصفه هست یا ثلث آن پر شده است! یا می فرمودند: سابقاً بعضی از دزدها که می رفتند دزدی، بعد که برمی گشتند همه هرچه به دست آورده بودند را می ریختند و مساوی تقسیم می کردند. بله! دزدهای سابق غیردزدهای حالا بودند! دزدهای سابق لوطی بودند! جوانمردی داشتند!

مانند ماجرای دعبل که دزدها دعبل را همراه با قافله گرفتند و وقتی فهمیدند دعبل در میان قافله است، یکی از ایشان به سرعت نزد رئیس دزدها رفت که از شیعیان بود و مشغول نماز و عبادت بالای تپه ای بود. (بله! مشغول عبادت بود. نماز می خواندند و عبادت می کردند.) نمازش که تمام شد، به او گفت: دعبل در میان این قافله است.

رئیس دزدها خودش آمد و دعبل را دید و از او تقاضا کرد که قصیده ای را که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده بود برایشان بخواند. وقتی دعبل قصیده را خواند، دستهای دعبل و قافله را باز کرد و دستور داد به برکت وجود دعبل تمام آنچه از قافله گرفته بودند را به ایشان برگردانند.^۱

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۴.

اینها دزد بودند! اما این دزدها را خدا عاقبت به خیر می‌کند، چون ولایت دارند، ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ولایت امام رضا علیه‌السلام؛ خدا به اینها توفیق توبه می‌دهد!

مانند علی‌گندابی که چون قلبش پاک بود و یک رشته ارتباطی با خدا و اهل بیت داشت، بعد از همه جنایاتی که انجام داده بود خدا نجاتش داد. آن مقداری که دزدی کرده بود را به صاحبانش برگرداند و یا ایشان را راضی کرد، بعد به کوه و بیابان زد و گریه می‌کرد!

در راه خدا هم همین طور است! هر لقمه‌ای که می‌خورند، لقمه‌های معنوی، غذاهای معنوی که می‌خورند با هم تقسیم می‌کنند! همان طور که خوبی‌ها با هم تقسیم می‌شود ناراحتی‌ها نیز با هم تقسیم می‌شود.

روایت نفیسی درباره علّت قبض و گرفتگی مؤمن

روایت نفیسی درباره مسأله «قبض» برایتان بخوانم خاطر شریف‌تان باشد! درباره اموری که باعث قبض و گرفتگی انسان می‌شود چند جلسه‌ای صحبت کردیم.^۱ اگر انسان به کسی ظلم کند یا مرتکب گناه و قطع رحم شود موجب قبض می‌گردد که مفصل بحث کردیم.

روایتی است از جابر بن یزید جعفی که از اخص اصحاب امام باقر علیه‌السلام است، نقل می‌کند که خدمت حضرت عرض کردم: یا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَهْتَمُّ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ نَزَلَ بِي حَتَّى تَعْرِفُ

۱. رجوع شود به: گلشن أحباب، ج ۱، مجلس دوم تا پنجم، ص ۷۹ تا ۱۵۱.

ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِي وَ يَعْرِفُهُ صَدِيقِي. «ای پسر رسول خدا! گاهی بدون جهت غمی بر دلم می‌نشیند و غصه‌دار می‌شوم، به نحوی که خانواده و دوستانم متوجه می‌شوند.»

حضرت فرمودند: نَعَمْ يَا جَابِرُ! «بله، همین‌طور است، ای جابر!»
می‌گوید: عرضه داشتم: وَمِمَّ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ «علت این غم و غصه چیست؟» حضرت فرمودند: وَ مَا تَصْنَعُ بِذَلِكَ؟ «چکار داری؟!»
عرضه داشتم: أَحِبُّ أَنْ أَعْلَمَهُ. «دوست دارم بدانم!»

سپس حضرت فرمودند: يَا جَابِرُ! إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَ أَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رَوْحِهِ، فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَيِّهِ وَ أُمِّهِ؛ فَإِذَا أَصَابَ تِلْكَ الْأَرْوَاحَ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ شَيْءٌ حَزَنْتَ عَلَيْهِ الْأَرْوَاحُ لِأَنَّهَا مِنْهُ.^۱ «خداوند مؤمنین را از طینت جنان (از گل بهشت) خلق نموده است و از نسیم روح خود در ایشان دمیده است و به این جهت است که مؤمن برادر مؤمن است! آن‌هم برادر پدر و مادری!»
خیلی عجیب است! ممکن است دو برادر فقط پدرشان یا مادرشان یکی باشد که رابطه اینها خیلی دور است نسبت به دو برادری که هم پدرشان یکی است و هم مادرشان. حضرت می‌فرمایند: مؤمنین با هم برادر پدر و مادری هستند!

در روایت است که: وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می‌کنند بین برادران دینی ارث تقسیم می‌کنند،^۲ أمّا اینکه به چه صورتی تقسیم

۱. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۴۷.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۵۲.

می‌کنند باید در جای خودش بحث شود. یا در بعضی از روایات است که: مؤمنین از برادر هم به یکدیگر نزدیک‌ترند،^۱ البته آنهایی که به درجه ایمان رسیده و ارتباطشان را حفظ نموده‌اند.

حضرت می‌فرمایند: فَإِذَا أَصَابَ تِلْكَ الْأَرْوَاحَ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ شَيْءٌ حَزَنَتْ عَلَيْهِ الْأَرْوَاحُ لِأَنَّهَا مِنْهُ. «هنگامی که به آن ارواح در شهری از شهرها ناراحتی برسد سائر ارواح هم ناراحت می‌شوند، چون از یک طینت هستند.» در مشرق عالم که به یک مؤمن ناراحتی وارد شده و قلبش مکدر گردد در مغرب عالم مؤمن دیگری ناراحت می‌شود. یاد جواب نامه‌ای که مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله تعالی علیه برای مرحوم علامه والد نوشته بودند افتادم که در ضمن آن می‌نویسند: «چرا دلت از من گرفته؟! وقتی دلت از من گرفته می‌شود، قبض بر بنده حاصل می‌شود.»^۲

۱. أبوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمایند: الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا. (الكافی، ج ۲، ص ۱۶۶)

علامه مجلسی (ره) در ذیل این روایت می‌فرماید: «كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ كَأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرَقَّى عَنِ الْإِخْوَةِ إِلَى الْإِتِّحَادِ أَوْ بَيَّنَّ أَنَّ إِخْوَتَهُمْ لَيْسَتْ مِثْلَ سَائِرِ الْأَخْوَاتِ بَلْ هُمْ بِمَنْزِلَةِ أَعْضَاءِ جَسَدٍ وَاحِدٍ تَعَلَّقَ بِهَا رُوحٌ وَاحِدَةٌ.

فَكَمَا أَنَّهُ يَتَأَلَّمُ عَضْوُ وَاحِدٍ يَتَأَلَّمُ وَ يَتَعَطَّلُ سَائِرُ الْأَعْضَاءِ، فَكَذَا يَتَأَلَّمُ وَاحِدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَحْزَنُ وَ يَتَأَلَّمُ سَائِرُهُمْ كَمَا مَرَّ. فَقَوْلُهُ: كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، تَقْدِيرُهُ كَعْضْوِي الْجَسَدِ الْوَاحِدِ.» (مرآة/العقول، ج ۹، ص ۱۲)

۲. روح مجرّد، ص ۵۳۷.

وقتی بین دو مؤمن ارتباط هست، ناراحتی هر کدام برای دیگری حال قبض ایجاد می‌کند، هرکجا که باشند، مسافت ملاک نیست، این شرق عالم باشد و آن غرب عالم. ارتباطی که بین مؤمنین هست ارتباطی مسافت پیما و زمان پیماست، اصلاً خارج از زمان و مکان است و زمان و مکان برای او تصوّر نمی‌شود؛ فوق زمان و مکان است.

پس ممکن است بدون علت ظاهری برای مؤمن حال قبض ایجاد شود، البته این هم علت دارد و علتش همان قبض و ناراحتی است که برای مؤمنی دیگر پیدا شده و علت درونی نیست که خدای نکرده به واسطه گناه یا قطع رحم ایجاد شود، نه! بی‌جهت، در خانه خودش نشسته و خیلی هم شاد و خوشحال است، یک دفعه برای او حال قبض پیش می‌آید.

این کسی که در روایت به امام می‌گوید: برای من قبض پیش آمد، جابرین یزید جعفی است که از اصحاب سرّ امام باقر علیه السلام است. این طور نیست که برای هر مؤمنی این حالت پیش بیاید، نه! باید ارتباط باقی باشد!

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد^۱

تقسیم بهره‌های معنوی و ناراحتی‌ها، بین مؤمنین

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه در زمانهای سابق درباره شبهای قدر و سائر شبهایی که مستحب است بیدار بمانیم می‌فرمودند:

۱. مصرع اول آن این چنین است: «گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان»

(دیوان حافظ، ص ۶۸، غزل ۱۵۰)

چند نفر از دوستان و رفقا بیایند و با هم عبادت کنند که اگر یکی خسته شد و دقائقی به خواب رفت، از عبادت دیگران که مشغول عبادت هستند به او برسد! چرا؟ چون اینها با هم برای عبادت جمع شده‌اند، پس همه با هم هستند و همه با هم مشغولند. این بلند شود عبادت کند و آن خوابش بگیرد به او می‌رسد و همین‌طور در یکدیگر اثر می‌گذارند. پس بنابراین مؤمنینی که دلهایشان با هم متحد است؛ چنانکه فرموده:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جانهای شیران خداست^۱

آنهایی که یک مسیر را می‌روند، آنهایی که جز خدا هدفی ندارند، آنهایی که فقط خدا و توحید را می‌خواهند، اینها هرچه عبادت کنند تقسیم می‌شود و خدای ناکرده اگر خلافی هم انجام دهند باز تقسیم می‌شود! وقتی اتحاد برقرار شد شما می‌خواهید کاسبی کنید یا متضرّر شوید فرقی نمی‌کند تقسیم می‌شود.

و اینکه حضرت به جابر فرمودند: اگر به یکی از مؤمنین ناراحتی و ناگواری برسد دیگری هم حال غم و غصّه پیدا می‌کند، مراد از ناگواری اعمّ است از ناگواری نسبت به امر دنیائی یا نسبت به امر دینی، پس اگر خلافی انجام داده باشد باز می‌رسد. البته وقتی کسی خلافی مرتکب شود حزن و اندوه آن به دیگران می‌رسد، نه اینکه مسؤولیت گناه بر عهده دیگری هم بیاید.

۱. مثنوی معنوی، ص ۳۳۴.

خدایا! به برکت محمد و آل محمد به همه ما توفیق بده تا در مسیر تو قدم برداریم و همیشه به یاد تو باشیم و آنی و کمتر از آنی از تو غافل نگردیم!

خلاصه اینکه: لازم است انسان بیشتر زحمت بکشد؛ بیداری شبش را داشته باشد، نماز شبش را داشته باشد، تهجدش را داشته باشد، به این اکتفا نکند که آقای حداد رضوان الله تعالی علیه فرمودند: «ما برای ایشان ریش می جنابیم»^۱

نه! ائمه اطهار صلوات الله علیهم می فرمودند: **أَعِينُونِي**. «من را کمک کنید!» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: **أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ**^۲. «با ورع و اجتهاد مرا کمک کنید!» یعنی من که بارِ شما را می کشم شما از آن طرف نکشید، شما هم کمک کنید!

خدا ما را از آن شیعیانی قرار ندهد که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بار آنها را به طرف آخرت می کشد آنها به این طرف دنیا می کشند! بار ما را که امیرالمؤمنین علیه السلام می کشد ما هم حضرت را کمک کنیم!

خداوند إن شاء الله به همه ما توفیق دهد که از شیعیان خالص آن بزرگوار باشیم! إن شاء الله به آن درجاتی که دوستانش را رسانده؛ به مقام فنای در خودش که آرزوی دیرینه ماست برساند. خداوند همه ما را به درجات عالیّه از طهارت إن شاء الله برساند!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

۱. روح مجرد، ص ۵۲۴.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۴۱۷.

مجلس صد و دوازدهم

استفاده از شب،
در سلوک^s الی الله^s

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

شراب کوثر و بالاتر از آن

عرض شد که روزی خدمت مرحوم علامه والد رضوان الله علیه
 سؤال کردم: مراد حافظ چیست که می فرماید:

بیا ای شیخ و از خم خانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد^۱
 این چه شرابی است که در کوثر نیست؟! شراب کوثری که عالی تر
 و صافی تر و سفیدتر از آن وجود ندارد. آیا بالاتر از شراب کوثر که ساقی
 آن امیرالمؤمنین علیه السلام است تصور می شود؟

فرمودند: خود این شراب کوثر قید کوثریت پیدا کرده، ولی آن
 شراب بالاتر بوده و اصلاً قیدپذیر نیست! إطلاق صرف بوده و هیچ
 شائبه دوئیت در آن وجود ندارد. شراب کوثر به همه مؤمنین داده
 می شود، ولی آن شرابی که از کوثر بالاتر است اختصاص به خاصان و

۱. دیوان حافظ، ص ۱۰۵، غزل ۲۳۵.

اولیاء خدا دارد.

اینها نکات بسیار دقیق و ظریفی است. کسی که به شریعه عرفان راه پیدا نکرده باشد نمی تواند این معانی را درک کند. و این معانی قابل بیان هم نیست که انسان بیان نماید.

فهم اشعار حافظ، با رسیدن به حقیقت

آن بزرگوار می فرمودند: انسان نمی تواند برای اشعار حافظ شرح بنویسد! اشعار حافظ رسیدنی است؛ یعنی سالک به واسطه سلوکش می تواند این اشعار را درک کند و هرچه منازل بیشتری را طی کرده باشد بهتر می تواند این اشعار را بفهمد.

اما اینکه استاد دانشگاه بنشیند و اشعار حافظ را طبق سلیقه خود شرح دهد کما اینکه بعضی این کار را کرده اند، حقیقت شعر بیان نمی شود و آن معنی و لَبّی را که غرض حافظ بوده نمی توانند بیان کنند چون نرسیده اند و اگر برسند نیز آن معانی بیان کردنی نیست.

باید انسان برسد تا اشعار حافظ را بفهمد؛ تا شما شیرینی نخورید آیا می توانید مزّه شیرینی را درک کنید؟! نمی شود! حتماً باید انسان چشائی داشته و یکی دو شیرینی هم میل کند تا مزّه شکر یا عسل یا خرما و رطب را درک کند و الا نمی شود. بله! بیان می شود که خرما شیرین است اما آیا واقعاً انسان به آن حقیقت می رسد؟! حال که درک کرد آیا می تواند مزّه و طعم را بیان کند؟ مزّه و طعم قابل تبیین نیست.

حتی در صورتی که مطلب صحیح و صادق بیان شود که مثلاً خرما شیرین است، باز هم انسان به حقیقت آن نمی رسد؛ چه رسد به اینکه

مطلب اشتباه بیان شود. کسی که نرسیده حتّی نمی تواند اشعار حافظ را صحیح معنی کند، چه رسد به آنکه حقیقت آن را بتواند درست إدراک نماید؛ کجا می تواند اشعار بلند حافظ را صحیح معنی کنند؟! شرابه‌ای بهشتی اقسامی دارد؛ بعضی پیاله دارد، بعضی در پیاله جا نمی‌گیرد.

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز^۱
پیاله برای این شراب کافی نیست و حدّ پیاله به اندازه آن نیست؛
شطّ شراب می‌خواهد و حدّ او به اندازه شطّ است! امّا این شراب هم قید
و حدّی دارد، طول و عرضی دارد. بعضی از شرابه‌ها اصلاً قید ندارند.

کیفیت بیداری شب

شعر حافظ را شبها بخوانید! بارها می‌فرمودند: شبها باید بیدار
شد و کار کرد و تهجد داشت! در زمستانها حدّ اقل یک ساعت و نیم قبل
از اذان و در تابستانها حدّ اقل یک ساعت قبل از اذان صبح باید بیدار شد؛
با نیم ساعت کار درست نمی‌شود!

اینکه انسان نیم ساعت برخیزد و تجدید وضو کند و نمازی
همراه با خواطر، تندتند بخواند، این کار را درست نمی‌کند! کسی که
بخواهد راه برود و حرکتی داشته‌باشد نمازی با آرامش، با سر صبر و با
توجه کامل لازم است.

۱. همان مصدر، ص ۱۱۹، غزل ۲۶۸.

روایاتی درباره خواب و بیداری

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: **كَثْرَةُ النَّوْمِ مَذْهَبَةٌ لِلدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا**^۱ «زیادی خواب، دنیا و آخرت انسان را به باد فنا می دهد!» افرادی که اهل دنیا هستند می بینند که شبها تا آخر وقت کار می کنند و صبح هم زود بلند شده به دنبال کسب و تجارت می روند.

لذا در روایت است که: **لَيْسَ فِي الْجَوَارِحِ أَقَلُّ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ فَلَا تُعْطَوْنَ سُؤْلَهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ**^۲ «چشم از همه اعضاء بدن کمتر شکر خدا را به جای می آورد، پس آنچه را طلب می کند به او ندهید که شما را از یاد خدا باز بدارد.»

چشم وقتی بیدار است، نعوذ بالله به آنچه خدا نهی نموده نظر می کند و وقتی هم که خواب است شکر نمی نماید! شکر چشم به این است که بیدار باشد و تهجد داشته باشد، قرآن بخواند.

کراهت دارد انسان شب را بیدار باشد و به بطالت بگذراند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: **لَا سَهْرَ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مُتَهَجِّدٍ بِالْقُرْآنِ، أَوْ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، أَوْ عَرُوسٍ تُهْدَى إِلَى زَوْجِهَا**^۳.

بجز در سه مورد شب زنده داری کراهت دارد؛ اول: قرائت قرآن؛ انسان شب بیدار باشد و تهجد داشته باشد و قرآن بخواند. دوم: طلب علم؛ کسی که شب را به مطالعه و تحصیل علم می گذراند. البته درسی که برای خدا باشد، آن درس مطلوب است! و سوم اینکه: انسان با عیالش که

۱. الکافی، ج ۵، ص ۸۴.

۲. تصنیف غرر الحکم، ص ۱۹۰.

۳. النخصال، ج ۱، ص ۱۱۲.

تازه با او ازدواج کرده است، بیدار بماند، این هم اشکال ندارد؛ و إلا بیداری شب کراهت دارد.

زودخوابیدن و عبادت در شب

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نماز عشاء کمی طعام میل نموده و به رختخواب می رفتند و اگر کسی با ایشان صحبت می کرد ناراحت می شدند. شبها زود می خوابیدند، اگرچه حضرت همیشه بیدار هستند و قلب ایشان بیدار است که فرمودند: **تَنَامُ عَيْنِي وَ قَلْبِي يَقْظَانُ**^۱. «چشمان من می خوابند درحالی که قلب من بیدار است.»

روز در کسب هنر کوش می خوردن روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

آقا این شعر را می خواندند و می فرمودند: انسان در روز باید کار کند؛ طلبه است باید درس بخواند! کاسب است باید به دنبال کار برود! ولی شب باید برای آخرت کار کرد. شب باید انسان جمع کند تا روز بتواند خرج کند؛ اگر کسی شب نداشته باشد روز از مایه خرج می کند. آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب

گرد خرگاه افق پرده شام اندازد^۲

عشق بازی با خدا در شب است. تهجد در شب است. لذا عمده استفاده اولیاء خدا در شب بوده است؛ **إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ**

۱. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۸۶.

۲. دیوان حافظ، ص ۸۹، غزل ۲۰۰.

أَقْوَمُ قِيلاً^۱ «تحقیقاً شب‌زنده‌داری و عبادت در شب، استوارترین گام برای صفای قلب و مؤثرترین و محکم‌ترین کلام است.»

شب را از دست ندهید! شب را با خدا باشید. این میهمانی‌هائی که در شب برگزار می‌شود و تا ساعتها از شب گذشته ادامه دارد درست نیست! در روایت داریم: زُفُوا عَرَائِسَكُمْ لَيْلًا وَ أَطْعِمُوا ضُحَى^۲. «زفاف باید شب باشد و إطعام عروسی ظهر باشد.» تا می‌توانید از شب استفاده کنید؛ شب زودتر بخوابید و از آن طرف زودتر بیدار شوید تا استفاده کنید.

رسیدن به مقام شهید، با مجاهده و مراقبه

اگر انسان بخواهد به مقام مؤمنین واقعی و مخلصین برسد باید جهاد کند. اگر بخواهد به مقام شهید برسد باید با نفس خود جهاد کند. مقام شهادت مقامی است که رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فرمودند: فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ^۳. «بالتر از هر نیکی، نیکی دیگری وجود دارد، مگر شهادت در راه خدا که شهادت در راه خدا خوبی‌ای است که بالاتر از آن وجود ندارد.»

اگر کسی بخواهد به مقام شهید برسد یا اصلاً شهید شود، چون هر مؤمنی شهید است، باید دائماً در حال مراقبه باشد؛ امیرالمؤمنین

۱. آیه ۶، از سوره ۷۳: المزمّل.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۶۶.

۳. النّخّال، ج ۱، ص ۹.

عليه السلام از رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم نقل فرمودند که: كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ أُمَّتِي صَدِيقٌ وَ شَهِيدٌ وَ يُكْرَمُ اللَّهُ بِهَذَا السَّيْفِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ، ثُمَّ تَلَا: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ءُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ.^۱ و^۲

«هر مؤمنی از اُمت من صدیق و شهید است. و خداوند هر بنده‌ای را که بخواهد اِکرام نماید، علاوه بر درجه شهادت، شهادت ظاهری هم روزیش می‌نماید و با شمشیر در راه خدا کشته می‌شود.» و این یک کرامت و فضل زائدی بر اصل مقام شهادت است که برای برخی از مؤمنین حاصل می‌شود.

پس اصل، همان جهاد اکبر و رسیدن به مقام شهادت است که همه مؤمنین واقعی آن را حائز هستند. مؤمن واقعی کیست؟ کسی که دائم در حال مراقبه و جهاد و مبارزه با نفس است. ایمان و جهاد با نفس خودش شمشیری برنده است. ایمان جلوی نفس و شیطان و فحشاء را می‌گیرد و مؤمن با این شمشیر ایمان هواهای نفس را می‌برد؛ وقتی شیطان مانع راه خدا شود با همین شمشیر ایمان او را می‌زند؛ البته ایمانی که قرص و محکم باشد! ایمانی که از سد سکندر محکم‌تر باشد، ایمانی که هیچ شک و شبهه‌ای در او نباشد.

بعد حضرت رسول صَلَّى الله عليه وآله وسلم به این آیه استشهاد می‌کنند: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ءُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ

۱. صدر آیه ۱۹، از سورة ۵۷: الحديد.

۲. بحار/الأنوار، ج ۹۷، ص ۵۰.

الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ. «کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آوردند ایشان همان صدیقین و شهدا نزد پروردگارشان هستند.»

کسانی که ایمان دارند با اینکه در معرکه شهید نشده‌اند ولی در نزد پروردگارشان صدیق و شهید هستند؛ آن ایمانی که مقدار دارد، آن ایمانی که أباذر دارد، آن ایمانی که سلمان دارد، آن ایمانی که در آن هیچ شک و ریبی نیست، آن ایمانی که اخلاص محض است.

ثَلَاثٌ لَا يُغْلُ عَلَيْنَهُنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ الزُّوْمُ لِجَمَاعَتِهِمْ^۱.

«سه چیز است که وقتی قلوب مسلمانان آن را بپذیرد و در قلب وارد شود قلب را اصلاح کرده و از ظلمت و کدورت و خیانت نجات می‌دهد؛ یکی از آنها اخلاص عمل برای خداست، دوم: نصیحت و خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان، و سوم: همراه بودن با جماعت آنها.» اخلاص حافظ قلب است؛ یعنی قلب مؤمن هیچ‌گاه شرک‌پذیر نیست.

کسی که ایمان دارد دائماً در حال مراقبه است، دائماً در حال مجاهده با نفس است، دائماً در حال قتال با نفس اماره است؛ صبح مشروطه کرده و تا شب مراقبه دارد، شب که شد اعمال خود را محاسبه می‌کند؛ اگر خطائی نموده بود خود را مؤاخذه و معاتبه می‌کند و اگر خطائی نداشت و سیرش خوب بوده و به خدا نزدیک شده، شکر خداوند را به جا می‌آورد که به او توفیق پیشرفت و تقرب به خودش را عنایت فرموده است.

شهید عشق

این ایمان انسان را به مقام صدیقین می‌رساند، به مقام شهادت می‌رساند؛ این مؤمن شهید است حتی اگر در خانه خود یا بیمارستان جان بدهد!

بر کنج لب نوشته یحیی و یمیت

مَنْ مَاتَ مِنَ الْعَشْقِ فَقَدَمَاتَ شَهِيدٍ

کسی که با عشق و با محبت خدا بمیرد، شهید از دنیا رفته و کدام شهید بالاتر از این شهید است؟! مقام این شهید به مراتب بالاتر از مقام سائر شهداء است! چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: رَجَعْتُمْ مِنْ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ وَ هُوَ مُجَاهَدَةُ النَّفْسِ.^۱ «شما از جهاد اصغر به جهاد اکبر که مجاهده با نفس باشد برگشتید.» پس آنچه بر جهاد اصغر مترتب است، به مراتب بالاتر از آن بر جهاد اکبر مترتب است.

و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.^۲ «البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعّم خواهند بود.»

این حیات برای تمام شهیدان است، هم شهدائی که با سیف مجروح و شهید شده‌اند و هم آنهائی که با مقاتله با نفس، نفس خود را لگدمال کرده و کشته‌اند! ایشان به مقام فناء فی الله رسیده و دیگر برای خود وجودی باقی نگذاشته‌اند و اینها شهیدان واقعی هستند.

۱. بحار/الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۶۰.

۲. آیه ۱۶۹، از سوره ۳: آل عمران.

كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ أُمَّتِي صِدِّيقٌ وَ شَهِيدٌ. «هر مؤمنی از امت من شهید و صدیق است.» این روایت عجیب است! برای انسان بشارت است. ما که الآن نه در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم تا در رکاب ایشان شهید شویم و نه در محضر وصی بزرگوار ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام و شرائط شهادت هم برای ما مهیا نیست؛ این روایت برای ما بشارت است، منتها در صورتی که اهل عمل باشیم. إن شاء الله خداوند به برکت اولیائش به ما توفیق دهد بتوانیم افکارمان را جمع کرده به یاد او باشیم، به یاد خدا باشیم، به نحوی که در شب و روز به سوی خدا حرکت کنیم.

رسیدن به قرب الهی، با تهجد و توسل

حضرت موسی از خداوند پرسید: أَيُّ عِبَادِكَ أَبْغَضُ إِلَيْكَ؟ «مبغوض ترین بندگان چه کسانی هستند؟» خداوند فرمود: جِيفَةٌ بِاللَّيْلِ بَطَالٌ بِالنَّهَارِ.^۱ «کسانی که شبها مانند مرداری در رختخواب افتاده و روزها را هم به بطالت می گذرانند.»

اگر انسان روزها را به بطالت بگذراند و شب تهجد نداشته و مانند مرداری در رختخواب بیفتد، دیگر کجا می تواند دامن یار را بگیرد و تقرّب به او حاصل نماید؟! بیست سال هم بگذرد، سی سال هم بگذرد چیزی به دست نمی آورد!

إن شاء الله باید از یک طرف همّت کنیم و از طرف دیگر از خدا

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۵۴.

استمداد نمائیم، و رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم الصلوة والسلام را شفعاء در نزد پروردگار و وسیله‌ای برای قرب به خدا قرار دهیم؛ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.^۱ «و به‌سوی پروردگار وسیله‌ای را بجوئید.»

و از ایشان کمک بگیریم و بگوئیم: يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ! يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ! انصُرَانِي فَإِنَّكُمَا ناصِرَايَ، و اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كافِيَايَ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! الْغَوْثُ الْغَوْثُ الْغَوْثُ، اُدْرِكْنِي اُدْرِكْنِي اُدْرِكْنِي.^۲ «یا رسول الله و یا امیرالمؤمنین! شما مرا کمک کرده و کفایت نمائید! یا صاحب الزمان! شما به فریاد من برسید و مرا دریابید!»

مولای ما آقای ما امام زمان علیه‌السلام هستند. ما غیر از ایشان شفیع و وسیله‌ای به‌سوی خدا نداریم. هر کجا مشکلی باشد به این وسائط فیض الهی باید چنگ بزنیم تا به خدا برسیم.

ولذا ذکر صلوات بر محمد و آل محمد بهترین اذکار است. انسان با توجه به محمد و آل محمد اگر صلوات بفرستد بسیاری از مشکلات حل می‌شود. ما وسائل خوبی برای رفع حجب و تقرب به خداوند داریم منتها استفاده نمی‌کنیم.

إن شاء الله خدا به ما توفیق دهد از این عمرمان حداکثر استفاده را برای وصول به لقاء الله بنمائیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

۱. قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۵: المائدة.

۲. جمال الأسبوع، ص ۲۸۱.

مجلس صد و نیردهم

قرائت و تدبر در قرآن

و اعمال ماه حجب

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

لزوم انس با قرآن و تدبّر در آن

مطلب اوّلی که خدمت سروران معظم عرض می‌کنم دربارهٔ اهمّیت قرآن است. سعی کنید إن شاء الله با قرآن انس داشته باشید، در آیات قرآن تدبّر کنید، حدّاقل روزی پنجاه آیه بخوانید و به مضامین آن توجّه نمائید. از خدا بخواهیم که بطون قرآن را برای ما منکشف کند و حقائق قرآن را برای ما ظاهر نموده، به گنجینه‌هائی که در قرآن هست برسیم.

از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که: إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَبَطْنُهُ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.^۲ «قرآن ظاهری دارد

۱. این جلسه در سوّم رجب‌المرجّب ۱۴۲۲ هجری قمری برگزار گردیده است.

۲. عوالی‌الثالی، ج ۴، ص ۱۰۷.

و باطنی، و باطن آن نیز درون خود باطنی دارد تاهفت بطن! یعنی قرآن هفت حقیقت دارد که این حقایق در یکدیگر منطوی است! و فقط کسانی به همه این حقائق می‌رسند که به مقام طهارت رسیده باشند؛ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.^۱ «قرآن را مس نمی‌کنند و به آن دست نمی‌یابند مگر آنهایی که به طهارت رسیده باشند!»

یکی از سالکین راه خدا به بنده می‌گفت: اگر به کمال و به مقام فناء برسیم خدا را به دست همه می‌رسانم که همه از او بهره ببرند؛ مانند گوشت قربانی که این قصّابها تکه تکه می‌کنند و به مردم می‌دهند، خدا را این طور به همه می‌رسانم و به مردم و مشتاقان خواهم داد!

حقیر عرض می‌کنم: این کار را خود قرآن کرده است؛ خدا را به جمیع شؤنش بیان نموده و در معرض قرار داده است! همه آیات قرآن بیان توحید است در قالبهای مختلف و با مثالها و زبانهای گوناگون، منتها عمده این است که انسان بتواند از قرآن استفاده ببرد. به هر مقداری که انسان بتواند راه پیدا کند استفاده می‌برد.

همین آیات اواخر سوره حشر: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛^۲

۱. آیه ۷۹، از سوره ۵۶: الواقعة.

۲. آیات ۲۲ تا ۲۴، از سوره ۵۹: الحشر؛ «اوست الله، آنکه هیچ معبودی»

اینها اَسْمَاءِ حَسَنی و اسمِ أَعْظَمِ إلهی است که قرآن بیان نموده است!

مرحوم علامه والد روزی سه‌ربع ساعت، تا یک ساعت با صدای بلند قرآن می‌خواندند، سپس همین‌طور که قرآن روی رحل باز بود به آن نگاه کرده در فکر فرو می‌رفتند! گاهی یک یا دو ساعت این قرآن باز بود و به آن نگاه می‌کردند و همین‌طور بدون اینکه چیزی بخوانند در فکر فرو رفته و در آن تأمل می‌نمودند. به واسطه این تأمل و تدبّر است که انسان به حقائق قرآن و به بواطن آیات و کلام الله راه پیدا می‌کند.

مقدار قرائت قرآن در هر روز

فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ.^۱ «هر مقدار از قرآن که برایتان میسر است بخوانید!» در ماه مبارک رجب و شعبان و رمضان قرائت قرآن بیشتر سفارش شده است؛ مرحوم قاضی رضوان‌الله تعالی علیه

«غیر از او نیست، به غیب و آشکار عالم است، اوست بخشنده و مهربان. اوست الله، آنکه هیچ معبودی جز او نیست؛ حکمران مقتدر، پاک و منزّه از هر نقص و عیب و ایمنی‌دهنده مسیطر و قاهر و غالب بر جمیع مخلوقات و دارای مقام جبروت و بزرگی است. خداوند پاک و منزّه است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند. اوست الله، که آفریننده و خلق‌کننده و صورت‌گر است، از برای اوست بهترین نامها، آنچه در آسمانها و زمین است مشغول تسبیح اوست، و فقط او شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

۱. قسمتی از آیه ۲۰، از سوره ۷۳: المزمل.

می فرمودند: در این سه ماه هر روز یک جزء قرآن بخوانید که مجموعاً سه مرتبه قرآن ختم می شود و این قرائت باید همراه تدبّر باشد!

أبوبصیر خدمت امام صادق علیه السلام عرضه می دارد: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ: لَا! قَالَ: فَفِي لَيْلَتَيْنِ؟ قَالَ: لَا! قَالَ: فَفِي ثَلَاثٍ؟ قَالَ: هَا! وَأَشَارَ بِيَدِهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ لِرَمَضَانَ حَقًّا وَحُرْمَةً لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ وَكَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ أَحَدَهُمُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ أَوْ أَقَلٍّ؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذَرَةً وَلَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلًا.^۱

«فدايت شوم! آیا اجازه می دهید در ماه رمضان هر شب یک ختم قرآن بخوانم؟ حضرت فرمودند: نه! سپس سؤال نمود: اجازه ختم قرآن در دو شب را می دهید؟ فرمودند: نه! سپس از ختم قرآن در سه شب سؤال نمود و حضرت اجازه داده و فرمودند: ای ابامحمد! ماه رمضان حق و حرمتی دارد که سائر ماهها ندارند، و اصحاب پیامبر صَلَّى الله عليه وآله وسلم قرآن را در یک ماه یا کمتر ختم می کردند؛ قرآن را نباید با سرعت و بدون تأمل قرائت نمود و باید آن را با ترتیل قرائت کرد.»

حضرت در ماه رمضان که بهار قرآن است اجازه فرمودند قرآن را در سه روز ختم کند؛ لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَ رَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ.^۲
«هرچیزی بهاری دارد، و بهار قرآن ماه رمضان است.»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۷.

۲. همان مصدر، ص ۶۳۰.

تدبّر در قرآن و وصول به توحید

تدبّر در قرآن راه وصول به توحید را برای انسان مهیا نموده و انسان را وارد معارف حقّه توحیدیّه قرآن می‌کند. بر همین اساس مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: در نماز شب باید با قرآن مؤانست داشته باشید؛ یک ساعت یا یک ساعت و نیم الی دو ساعت قبل از اذان صبح بیدار شوید و سور بلند را در هشت رکعت نماز شب تقسیم کرده با صوت و با حال بخوانید!

این نماز شب انسان را بالا برده و انسان استفاده شایانی از آن می‌برد، اما چنانچه بدون توجه بخوانید آن بهره را نخواهید برد. ایشان در نماز صبح هم مقید بودند سوره‌های طولانی را قرائت کنند.

قرائت قرآن همیشه فضیلت دارد ولی در بعضی احيان انسان بهره بیشتری می‌برد؛ مانند قرائت قرآن در نماز شب و در نماز صبح، و قرائت سوری که در نمازهای فریضه وارد شده است.

انسان می‌تواند از طریق قرآن به توحید راه پیدا کند و لذا مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه یکی از طرق فتح باب را در حین قرائت قرآن می‌دانستند.^۱ این معنی خیلی مهم است که برای سالکی که راه رفته و خسته است و عمرش را گذرانده و هنوز فتح باب نشده، در حین قرائت قرآن و با تمسک به قرآن فتح باب می‌شود.

امیدوارم إن شاء الله به این مسأله قرائت قرآن و تدبّر در آیات قرآن اهتمام بورزید و بیشتر با قرآن سر و کار داشته باشید!

۱. رسالۃ لبّ اللباب، ص ۱۵۰.

مقدار اذکار در ماه رجب

مطلب دومی که خدمت سروران عزیز عرض می‌کنم، مطلبی است که مرحوم قاضی رضوان‌الله تعالی علیه در نامه خود به شاگردانشان بیان کرده و فرموده‌اند: ذکر یونسیه را پانصد تا هزار مرتبه بگوئید!

این مسأله دستور عمومی نبوده و نسبت به همه سروران برابر نیست؛ کسی که صد مرتبه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می‌گوید، اگر در هر روز این ماه هزار مرتبه بگوید چه بسا برای او سنگین باشد یا کسی که ذکر یونسیه ندارد یا بیست مرتبه ذکر یونسیه دارد برای او پانصد مرتبه سنگین است، ولی سعی کنید در این ماهها ذکر را بیشتر نموده و به مقداری که به انسان فشار وارد نمی‌شود بگوئید؛ مثلاً اگر صد مرتبه ذکر دارید، در این ماه دویست مرتبه یا سیصد مرتبه بگوئید مانعی ندارد. اما مازاد بر آن اگر بر انسان فشار وارد شود به‌طوری که قابل تحمل نباشد این ذکر ضرر دارد! همین ذکری که بهترین کلمه است، کلمه‌ای طیب و مبارک است، اگر بیش از حد باشد و مراعات رفق و مدارا نشود، برای انسان ضرر دارد؛ مانند آبی که انسان تشنه می‌خورد که اگر یک لیوان بخورد خوب است ولی اگر چند لیوان بخورد همین آبی که حیات انسان است برای او ضرر دارد؛ ذکر هم همین‌طور است.

بله، انسان نباید تنبلی کند؛ **إِيَّاكَ وَ الْكَسَلَ**^۱ انسان باید ذکر را بگوید و به خستگی و کسالتی که از کار روزمره برای او ایجاد شده نباید اعتنائی داشته باشد، ولی این غیر از خستگی حاصل از ذکر است.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۸۵.

آقای حدّاد رضوان الله تعالى عليه می فرمودند: ذکر غذای نفس است و در هر حال باید ذکر را بگوئید! أمّا اگر به نحوی باشد که انسان طاقت نداشته باشد نباید بگوید؛ لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ.^۱ «با زیاده روی و افراط، عبادت را در نزد خود ناپسند و مکروه ننمائید!»

وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا.^۲ «و ما را از روی رغبت و بیم می خوانند.»

عبادت را از روی رغبت و شوق و اشتیاق انجام دهید، تا این عبادت در جانتان اثر کند، و از روی کراهت و سختی خدا را عبادت ننمائید.

ماه رجب، ماه توحید

ماه رجب ماه خداست، سفره خداست. به هر مقداری که شوق و اشتیاق هست و می توانید، ذکر تهلیل بگوئید! ولی اگر با این ذکر برایتان حالت قبض حاصل می شود آن را ترک کرده به همان مقداری که تا به حال می گفتید اکتفا کنید.

در ماه رجب ذکر تهلیل را شب بگوئید، چون در ماه رجب استحباب گفتن تهلیل در شب وارد شده است.^۳ در طی شبانه روز هم مانعی ندارد که کلمه طَیِّبَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بر زبانتان جاری باشد که خیلی فضیلت دارد.

در این ماه صد مرتبه یا هزار مرتبه یا ده هزار مرتبه قرائت سورة

۱. همان مصدر، ج ۲، ص ۸۶.

۲. قسمتی از آیه ۹۰، از سورة ۲۱: الْأَنْبِيَاء.

۳. إقبال/الأعمال، ج ۳، ص ۱۷۷.

توحید وارد شده است،^۱ ولی به اندازه‌ای که انسان استطاعت داشته و بر او فشار وارد نشود باید خوانده شود، نه بیشتر.

مرحوم علامه والد به بعضی آقایان صد مرتبه سوره توحید را در جمیع این ماه دستور می‌دادند! بله اگر انسان حال داشته باشد، کشش داشته باشد، می‌تواند هزار مرتبه یعنی شبانه‌روزی سی و سه مرتبه بخواند و اگر کشش بود بیشتر هم بخواند مانعی ندارد.

قرائت دعا‌هایی که در ماه رجب وارد است بسیار خوب و مطلوب است و مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمودند: از ادعیه ماه رجب حتماً بخوانید!

صیام در این ماه بسیار فضیلت دارد؛ إن شاء الله خدا قسمت کند از این ماه حداکثر استفاده را ببریم.

اذکار و مناجات‌هایی که در این ماه وارد است نوعاً توحیدی بوده و دلالت بر این معنا دارد که این ماه، ماه توحید است! سفره، سفره توحید است! ماه اهل الله است و این سفره خاصّ دوستان خداست که از این سفره حداکثر استفاده را می‌برند. مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی علیه کراراً می‌فرمودند: اولیاء خدا انتظار می‌کشند که ماه رجب شود و این ماه را درک کنند.

امیدواریم که خداوند ما را از این سفره با برکت به أحسن وجه متمتع گرداند!

اللهم صَلِّ على محمد و آل محمد و عَجِّل فرجهم و العن عدوهم

مجلس صد و چهاردهم

شرح مقدمهٔ اندیشه‌شناسی (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مرحوم علامه والد رحمه الله عليه در مقدمه كتاب شريف
 الله شناسى مى فرمايند:

«حمد بى حدّ و سپاس بى عدّ، اختصاص به ذات مقدّس حضرت
 حق جلّ و علا دارد كه كاخ هستى و جهان آفرينش را براى تكامل وجود
 انسان آفريد و انسان را براى عبادت ذات اقدس خود؛ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
 وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱»

و حقيقت عبادت، بدون شناخت حقيقت عبوديت و معرفت
 حاصل نشود. پس معرفت ذات او سبحانه و تعالى و اسماء حسنى و
 صفات علياى او، از جمله علل غائبه و نهائيه پيدائش عالم تكوين است.
 و مقصد اقصى و هدف اُسناى از معرفت، خضوع و خشوع در

۱. آيه ۵۶، از سورة ۵۱: الذّاريات؛ «و من جنّ و انس را خلق نكردم، مگر
 براى اينكه مرا عبادت كنند.»

مقابل حضرت حی قیوم، و صبغه عبودیت به خودگرفتن، و لباس ذل و مسکنت بندگی در قبال عز کبریائیت او پوشیدن، و تمام عوالم وجود را آیه و مرآت حق دیدن، و از کریوه‌های خودمنشی بیرون آمدن و به ذروه اعلای اقرار و اعتراف و فناء و اندکاک در وحدانیت ذات حق رسیدن است؛ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا.^۱ ۲

آیات خلق و تسخیر موجودات برای انسان

و در پاورقی می‌فرمایند:

«در إفاده این معنی، آیاتی در قرآن کریم اجمالاً وارد است؛ مثل آیه: اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اِلٰهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَّا فِی الْاَرْضِ.^۳ و آیه: وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مِنْهُ.^۴ و آیه: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآبِّیْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ.^۵ و آیه: هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ لَكُم مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا.^۶ و در حدیث قدسی آمده است: عَبْدِی! خَلَقْتُ الْاَشْیَاءَ لِاَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِاَجْلِی.^۷ ۸»

۱. آیه ۱۱۱، از سوره ۲۰: طه؛ «تمام چهره‌ها در برابر عظمت خداوند حی و قیوم، ذلیل و خوارند و کسی که ظلم نموده باشد دست خالی و زیانکار است.»

۲. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

۳. صدر آیه ۲۰، از سوره ۳۱: لقمان.

۴. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۵: الجاثیه.

۵. آیه ۳۳، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۶. صدر آیه ۲۹، از سوره ۲: البقرة.

۷. مشارق‌انوارالیقین، ص ۲۸۳؛ والجواهرالسنیة، ص ۷۱۰.

۸. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۹.

در توضیح باید گفت: در قرآن کریم اجمالاً وارد است که همه موجودات را خدا برای انسان، و انسان را برای خودش خلق کرده است؛ مثل آیه: **أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**.^۱ «آیا شما نمی‌بینید که خداوند آنچه در آسمانها و زمین است برای شما تسخیر کرده است؟» یعنی در اختیار شما قرار داده است، پس معلوم می‌شود که اصل آفرینش و نتیجه و ثمره آفرینش آن، همین انسان است که همه موجودات را برای انسان و در تسخیر انسان قرار داده است.

یا آیه: **وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ**.^۲ «و خداوند آنچه در آسمانها و زمین است را برای شما تسخیر کرد و همه‌اش از جانب اوست.»

و آیه: **وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ**.^۳ «خورشید و ماه را که دائم در حرکت‌اند و شب و روز را برای شما تسخیر نمود.»

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا.^۴ «آن خدا، خدائی است که تمام آنچه در زمین است را برای شما خلق کرده است.» **خَلَقَ لَكُمْ**؛ یعنی به خاطر شما و به نفع شما. **مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا**؛ یعنی همه آنچه در روی زمین هست همه را برای شما خلق نموده است. انسان خیلی قدر دارد! منتها خودش قدر خودش را نمی‌داند.

۱. صدر آیه ۲۰، از سوره ۳۱: لقمان.

۲. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۵: الجاثیه.

۳. آیه ۳۳، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۴. صدر آیه ۲۹، از سوره ۲: البقرة.

همه موجودات، همه حیوانات مسخر انسان است.

انسان این موجودات و این همه نعمت‌هائی را که خدا در اختیارش قرار داده نگاه می‌کند، تمام این آیات را می‌بیند، ولی همیشه غافل است؛ اینها را خدا چرا در اختیار ما قرار داده است؟ چرا مسخر ما کرده است؟ این حیوانات، این گاو، این شتر و این حیوانات عظیم‌الجثه، از جهت قدرت از این انسان ضعیف قوی‌ترند و در مقام معارضه، انسان در مقابل هیچ‌یک از اینها نمی‌تواند دوام بیاورد و استقامت کند، ولی آنها مسخر انسان هستند.

یک بچه را شما می‌بینید، بچه هفت ساله، یک گله گاو را به چرا می‌برد و می‌آورد! درحالی‌که اگر گوساله یک شاخ به این بچه بزند، می‌میرد و از بین می‌رود.

یکی از رفقای سابق مسجدی در طهران گاوداری داشتند. مسؤول گاوداری، پدرش بود. یک روز آمد مسجد و گفت: دیشب پدرمان از دنیا رفت. آقا فرمودند: چه شد؟ گفت: ایشان نصف شب آمده بوده سر حوض وضو بگیرد، یکی از گاوها که آنجا بوده خیال کرده که دشمن است و با شاخش به ایشان زده و همان دم حوض افتاده و به رحمت خدا رفته است.

چه کسی آنها را رام کرده است؟ آیات شریفه می‌فرماید: خداوند اینها را برای شما رام کرده است. چه کسی جز خدا این موجودات را در تسخیر انسان در می‌آورد؟ آیات شریفه زیادی هست که دلالت بر این معنا دارد که ما اینها را رام شما کردیم و شما از منافعش استفاده می‌کنید؛
هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا.

و در حدیث قدسی آمده است: عِبْدِي! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي. «ای بنده من، همهٔ اشیاء را به خاطر تو خلق کردم و تو را به خاطر خودم خلق نمودم.» همهٔ موجودات، نه فقط موجوداتی که در زمین هستند، همهٔ افلاک، همهٔ أنْجُم و ستارگان و ملائکه و حتی ملائکهٔ مقرّبین، همه برای انسان خلق شده و انسان برای خدا خلق شده است؛ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي.

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.^۱ «جَنِّ وِإِنْسَ را خلق نکردم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» در بعضی از تفاسیر آمده است: أَيْ لِيَعْرِفُونِ.^۲ «یعنی برای اینکه مرا بشناسند.»

معرفت خداوند، علّت غائی خلقت انسان

«و حقیقت عبادت، بدون شناخت حقیقت عبودیت و معرفت حاصل نشود. پس معرفت ذات او سبب خانه و تعالی و أسماء حُسنی و صفات عُلیای او، از جمله علل غائیّه و نهائیّه پیدایش عالم تکوین است.» پس خلق همهٔ موجودات برای انسان است و نتیجهٔ خلقت انسان معرفت حضرت حق جلّ و علا می باشد و این معرفت از جمله علل غائیّه است؛ یعنی در نزد کسی که خدا جوست و خدا را طلب می کند، هیچ چیزی بالاتر از معرفت خود خدا نیست و هیچ دعائی بهتر از این دعا نیست که: خدایا! معرفت خودت را نصیب ما بگردان!

۱. آیه ۵۶، از سوره ۵۱: الذّاریات.

۲. تفسیرالمحیط/الأعظم، ج ۶، ص ۳۶؛ و روح البیان، ج ۱، ص ۱۱۳.

این بهترین دعاهاست که عرض کنیم: خدایا! به ما روزی کن که ما تو را بشناسیم؛ چرا هیچ دعائی بالاتر از این نیست؟ به جهت اینکه ایجاد تمام عالم برای شناخت و معرفت اوست؛ كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.^۱ خدا می فرماید: «من گنجی نهان بودم، میل پیدا کردم که شناخته شوم، موجودات را خلق کردم تا اینکه شناخته شوم و مرا بشناسند.»

پس انسان اگر عمرش را در معرفت و شناخت پروردگار بگذارد اسراف نکرده است، ولی اگر عمرش را در غیر معرفت خدا بگذارد، برای هر کاری که صرف کند منهای معرفت خدا و بدون ارتباط با معرفت پروردگار و بدون مقدّمیت برای این ذی‌المقدّمه، همه عمرش را اسراف کرده است.

پس بر اساس این آیات کریمه قرآن و این احادیث قدسیّه نتیجه‌گیری شد که: علّت غائی برای خلقت عالم، معرفت خداست، بنابراین اگر کسی عمرش را در معرفت خدا صرف نماید، به جا صرف کرده و اسراف ننموده است.

اسراف یعنی بیهوده هدر دادن وقت. اگر کسی عمرش را در غیر معرفت خدا صرف کند، عمرش را هدر داده است؛ باید انسان سالک و مؤمن طالب پروردگار و جستجوگر خداوند عمرش را صرف خدا و معرفت خدا کند، بِلَا شَكٍّ وَلَا شَبْهَةٍ فِي ذَلِكَ؛ خُذْ فَافْهَمْ وَاعْتَنِمْ. بعضی از علوم جنبه مقدّمیت دارد؛ مثلاً علم فقه جنبه مقدّمیت

دارد برای علم اخلاق، و علم اخلاق جنبه مقدّمیت دارد برای علم عرفان، و علم عرفان جنبه مقدّمیت دارد برای عمل به عرفان؛ و اگر انسان عمرش را در این علوم که جنبه مقدّمیت دارد، به مقداری که از این علوم نیاز است و انسان را به ذی المقدّمه معرفت واصل می‌کند، صرف نماید، اسراف نکرده است.

ولی اگر عمرش را در این علوم صرف کند منهای خدا و معرفت خدا، اسراف کرده و هدر داده و به همه این نِعَمِ الهیه که خداوند تبارک و تعالی در اختیار انسان قرار داده و به همه این موجودات که خدا مسخر انسان نموده، پشت پا زده است.

لذا در تحصیل هر علمی که مقدّمه شناخت پروردگار باشد باید جنبه مقدّمیتش ملحوظ بوده و باید در فراگیری این علوم اخلاص وجود داشته باشد.

«و حقیقت عبادت بدون شناخت حقیقت عبودیت و معرفت حاصل نشود.» هر عبادتی که انسان انجام می‌دهد باید به آن مغز و آن لبّ عبودیت برسد و باید سعی کند این عبادت، عبادتی باشد که از معرفت پروردگار نشأت گرفته است، نه عبادتی بدون شناخت و معرفت پروردگار و بدون وصول به عبودیت و بندگی و خلوص.

راه تحصیل این معانی هم اخلاص و مراعات قصد قربت در عبادات و اعمال است. توجّه به پروردگار در اعمال و عبادات و قصد قربت داشتن و تقرّب به حضرت حق را مدنظر قرار دادن مقدّمه تحصیل عبودیت است؛ یعنی مقدّمه است برای اینکه انسان را به مقام بندگی و عبودیت برساند.

هدف از معرفت، خضوع و ذلت در برابر پروردگار

«پس معرفت ذات او سبحانه و تعالی و أسماء حسنی و صفات علیای او، از جمله علل غائیّه و نهائیّه پیدایش عالم تکوین است. و مقصد اقصی و هدف اُسْنای از معرفت، خضوع و خشوع در مقابل حضرت حیّ قیّوم، و صبغه عبودیت به خود گرفتن، و لباس ذلّ و مسکنّت بندگی در قبال عزّ کبریائیّت او پوشیدن [است].»

چقدر عالی بیان فرموده اند! هر کلمه اش دریائی از معرفت است. مقصد اقصی و نهائی و هدف اُسْنی از معرفت، یعنی آن هدفی که برتر از آن نیست و آن قلّه رفیعی که بالاتر از آن قلّه ای وجود ندارد، خضوع و خشوع در مقابل حضرت حیّ قیّوم است؛ اینکه بنده در مقابل خداوند متعال خاشع و خاضع و فروتن باشد و صبغه و رنگ عبودیت به خود بگیرد، نه رنگ الوهیت.

صبغه عبودیت با صبغه الوهیت از زمین تا آسمان فرق می کند. تفاوتش از مخلوق تا خالق است؛ صبغه عبودیت به خود گرفتن، لباس ذلّ و مسکنّت بندگی در قبال عزّ کبریائیّت او پوشیدن است.

مرحوم علامه رضوان الله علیه می فرمودند: سالک در جمیع احوال از ابتدائی که بسم الله می گوید و وارد راه خدا می شود تا آخری که سیر می کند، باید این لباس عبودیت و ذلّ و بندگی را به تن کند و همیشه خودش را عملاً در مقابل پروردگار ذلیل ببیند و هیچ گاه نباید این لباس را از تنش خارج سازد. از جانب حضرت حق خطاب آمد به حضرت موسی: ای موسی! آیا می دانی چرا تو را از میان مردم برای نبوّت انتخاب کردم و کلیم خودم نمودم؟ عرض کرد: پروردگارا! چرا؟ فرمود: من بندگانم را زیر و رو

کردم و در میانشان گشتم و هیچ‌کسی را نیافتم که در درون نفس و قلب خود در مقابل من، از تو ذلیل‌تر و خاضع‌تر باشد.^۱

این خیلی مهم است که انسان در مقابل پروردگار ذلیل باشد، فلذا هیچ عبادتی و قربی بالاتر از عمل سجده نیست، چون سجده نهایت خضوع بنده نسبت به پروردگار است؛ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ.^۲ «نزدیک‌ترین حالت بنده به خداوند متعال زمانی است که او در حال سجده است.»

خدا إن شاء الله به برکت محمد و آل محمد، امام زمان را از همه ما راضی و خشنود بدارد و ما را بر منهج و مسیر ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين إن شاء الله إلى يَوْمِ لِقَائِهِ استوار بفرماید.

درجات مرحوم علامه والد و درجات مرحوم آقای حدّاد و جمیع اولیاء خودش از ماضین را بیفزاید. و إن شاء الله آن بزرگواران را از همه ما راضی و خشنود بدارد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عبّجّل فرجهم و العن عدوهم

۱. أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ يَا مُوسَى! أَتَدْرِي لِمَا اضْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي؟ قَالَ: يَا رَبِّ وَلِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذِلَّ لِي نَفْسًا مِنْكَ يَا مُوسَى! إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ. أَوْ قَالَ: عَلَى الْأَرْضِ. (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۲۹ و ۱۳۰)

و در ص ۱۲۳ روایت می‌کند: یا موسی! إِنِّي اطَّلَعْتُ عَلَى خَلْقِي اطَّلَاعَةً فَلَمْ أَرَ فِي خَلْقِي شَيْئًا أَشَدَّ تَوَاضُعًا مِنْكَ، فَمِنْ ثَمَّ خَصَصْتُكَ بِوَحْيِي وَ كَلَامِي مِنْ بَيْنِ خَلْقِي.

۲. //الكافي، ج ۳، ص ۲۶۵.

مجلس صد و پانزدهم

شرح مقدمهٔ اندیشه‌شناسی (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

کتاب *الله شناسی* را کم و بیش همه آقایان مطالعه کرده اند، ولی خواندن این مباحث و شرح دادن آن، برای تحصیل توجّه به خداوند متعال و تلطیف روح و تذکّر و تذکار و بیرون شدن از غفلت اثر خاصی دارد. این جلسات هم برای همین است که همه یک دل و متّحد، قلوبشان متوجّه پرودگار شده و دقائقی به یاد حضرت حقّ و آخرت متمرکز شده و خاطره دنیا را از دل محو کنند.

لذا مناسب به نظر رسید در این ساعات بسیار خوب چند جلسه ای قسمت هائی از این کتاب شریف را با رفقا بخوانیم و اگر نکته ای یا توضیحی بود عرض شود.

همان گونه که عرض شد، مرحوم علامه والد رضوان الله علیه در مقدمه اولای کتاب می فرمایند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حمد بی حدّ و سپاس بی عدّ، اختصاص به ذات مقدّس حضرت

حقّ جلّ و علا دارد که کاخ هستی و جهان آفرینش را برای تکامل وجود انسان آفرید و انسان را برای عبادت ذات اقدس خود؛ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.^۱

و حقیقت عبادت، بدون شناخت حقیقت عبودیت و معرفت حاصل نشود. پس معرفت ذات او سبحانه و تعالی و أسماء حسنی و صفات علیای او، از جمله علل غائیّه و نهائیّه پیدایش عالم تکوین است.

و مقصد اقصی و هدف اُسْنای از معرفت، خضوع و خشوع در مقابل حضرت حیّ قیوم، و صبغه عبودیت به خودگرفتن، و لباس ذلّ و مسکنت بندگی در قبال عزّ کبریائیت او پوشیدن، و تمام عوالم وجود را آیه و مرآت حق دیدن، و از کریوه‌های خودمنشی بیرون آمدن و به ذروه اعلای اقرار و اعتراف و فناء و اندکاک در وحدانیت ذات حق رسیدن است؛ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا.^۲ در پاورقی در إفاده این معنا که خداوند جهان آفرینش را برای تکامل وجود انسان آفریده، آیاتی از قرآن کریم را ذکر نموده و این‌گونه می‌فرمایند:

«در إفاده این معنی، آیاتی در قرآن کریم اجمالاً وارد است؛ مثل آیه: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.^۳ و

۱. آیه ۵۶، از سوره ۵۱: الذاریات.

۲. آیه ۱۱۱، از سوره ۲۰: طه.

۳. الله شناسی، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

۴. صدر آیه ۲۰، از سوره ۳۱: لقمان.

آیة: وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ.^۱ و آیة: وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآبِّينَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ.^۲ و آیة: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا.^۳ و در حدیث قدسی آمده است: عِبْدِي! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي.^۴»

قرائت قرآن و تدبّر در آن

اینها آیاتی است که ما دائماً می‌خوانیم ولی از آن عبور می‌کنیم؛ اگر خاطر مبارک باشد در جلسات قبل عرض شد که مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه هر روز صبح، سه ربع ساعت تا یک ساعت با تکیه به صوت و صدای بلند، قرآن می‌خواندند و بعد از آن به تدبّر در آیات مشغول می‌شدند.

گاهی که در همان ساعت یا در وقت دیگری خدمتشان می‌رسیدیم، می‌دیدیم قرآن باز است و همین‌طور نگاه می‌کنند و بعد چشمشان بسته می‌شد و برای مدّتی در آیات قرآن تفکّر می‌نمودند؛ این همان تدبّر در معانی قرآن است.

خیلی فرق است بین اینکه انسان قرآن را بخواند و زود رد شود یا اینکه در قرآن تدبّر کند؛ عمده قرائت همراه با تدبّر است.

در روایت داریم که: سائل از خدمت حضرت امام صادق

۱. قسمتی از آیة ۱۳، از سورة ۴۵: الجاثية.

۲. آیة ۳۳، از سورة ۱۴: إبراهيم.

۳. صدر آیة ۲۹، از سورة ۲: البقرة.

۴. مشارق/أنوار اليقين، ص ۲۸۳؛ والجواهر السنّية، ص ۷۱۰.

علیه السلام سؤال می‌کند: آیا کل قرآن را در یک شب ختم کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی‌پسندم که در کمتر از یک ماه قرآن را ختم کنی.^۱

در برخی روایات آمده است که حضرت فرمودند: در هر شش روز عیبی ندارد و خوب است ولی کمتر از آن نشود،^۲ و در ماه رمضان می‌شود در هر سه روز هم ختم کرد و فرمودند: وَ كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ أَحَدُهُمُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ أَوْ أَقَلٍّ. إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً وَ لَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً. وَ إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَقِفْ عِنْدَهَا وَ سَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَقِفْ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ.^۳

«برخی از اصحاب رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله و سلم برنامه‌شان چنین بود که قرآن را در هر ماه یا کمتر از آن یکبار ختم می‌کردند. قرآن را نباید با شتاب و سرعت قرائت کرد، بلکه باید با آرامش و شمرده شمرده و با تلفظ صحیح حروف و مراعات وقوف قرائت نمود. و هرگاه به آیه‌ای رسیدی که یادی از بهشت در آن بود توقف کن و از خداوند جنت را طلب نما و هرگاه به آیه‌ای رسیدی که ذکری از آتش در آن بود توقف کن و از آتش به خدا پناه ببر.»

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که: حضرت قرآن را در هر سه روز یکبار ختم می‌کردند و می‌فرمودند: لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْتِمَهُ فِي أَقْرَبِ مِنْ ثَلَاثٍ لَخَتَمْتُ وَ لَكِنِّي مَامَرْتُ بِآيَةٍ قَطُّ إِلَّا

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۱۵، ح ۱.

۲. همان مصدر، ص ۲۱۶، ح ۳.

۳. همان مصدر، ح ۴.

فَكَرَّرْتُ فِيهَا وَفِي أَيِّ شَيْءٍ أُنْزِلَتْ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ، فَلِذَلِكَ صِرْتُ أَخْتِمُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةٍ.^۱

«اگر بخواهم در کمتر از سه روز نیز آن را ختم کنم، ختم می‌کنم، ولی من در قرائتم به هیچ آیه‌ای مرور نکردم مگر آنکه در معنا و مفاد آن آیه تفکر نمودم و درباره‌ی اینکه درباره‌ی چه چیزی و در چه وقتی نازل شده تفکر کردم و به همین جهت قرآن را در هر سه روز ختم می‌کنم.»
قرآن کتاب تدبّر است، باید در آن تأمل شود، لقلقه لسان نیست که همین طور خوانده شود. بسیاری از آیات کریمه را انسان شاید صد بار، دویست بار، هزار بار خوانده ولی از آن عبور کرده است.

سَرِّ مُسَخَّرِ نمودن موجودات برای انسان

در قرآن کریم در سوره لقمان می‌فرماید: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.^۲ «آیا ندیدید که خداوند تبارک و تعالی برای شما مسخّر کرده است آنچه را در آسمانها و زمین است؟»

باز در آیه دیگر می‌فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ.^۳ «خداوند برای شما آنچه در آسمانها و زمین است را تسخیر فرمود و همه این موجودات و همه این تسخیرها از ناحیه پروردگار است.» اوست که همه را تحت تسخیر شما قرار داده است.

۱. همان مصدر، ص ۲۱۷، ح ۶.

۲. صدر آیه ۲۰، از سوره ۳۱: لقمان.

۳. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۵: الجاثية.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ.^۱ «خورشید و ماه را درحالی که دائم در حرکت‌اند برای شما تسخیر کرده و شب و روز را نیز برای شما مسخّر نموده است.»

تسخیر خورشید و ماه یا شب و روز به چه معناست؟ معنایش این است که اینها همه طبق مصالح شما کار می‌کنند و نسبت به شما تفوّق ندارند، لذا در راستای منافع بشر حرکت می‌کنند، نه در راستای نابودی آنان؛ به عنوان مثال أَحْجارِ آسمان از ناحیه کرات دیگر روی سر این مردم مسکین نازل نمی‌شود و نمی‌خورد.

اگر بنا بود خداوند آسمان و زمین را مسخّر بشر قرار ندهد، و آسمان و زمین مثل حیوان زبان‌بسته‌ای نباشند که صاحبش مهارش را می‌گیرد و هرکجا می‌خواهد می‌برد و می‌آورد، ما الآن زنده نبودیم. اگر شهاب‌سنگ‌ها و سنگ‌های آسمانی هرکدام برای خودشان حرکتی، غیر از آن حرکتی که در تحت قدرت و تسخیر پروردگار است داشته باشند، ما حیاتی الآن نداشتیم.

بقیه موجودات هم به همین منوال‌اند و سیر و حرکت و تغییرات و تحولاتشان همراه و هماهنگ با زندگی انسان و برطرف کردن نیازهای او و آماده‌ساختن زمینه برای به‌سعدت رسیدن اوست و طبق اراده‌ی الهی در این مسیر حرکت می‌کنند و همه در قبضه قدرت او هستند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۚ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۚ سُبْحَنَهُ ۚ وَتَعَالَى عَمَّا

۱. آیه ۳۳، از سوره ۱۴: ابراهیم.

يُشْرِكُونَ.^۱ چه آیه‌ای! چقدر آیه عجیبی است!

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ. «خدا را به اندازه قدرش و آن‌طور که سزاوار قدر اوست، نشناخته‌اند.»

وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. «در روز قیامت تمام این زمین در مشت پروردگار است.»

وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ. «این آسمانها در دست قدرت پروردگار پیچیده شده است.» «مَطْوِيَّ» یعنی پیچیده شده، شما اگر این کاغذ را لوله‌اش کنید می‌گویید: مطوی و پیچیده شده است.

لفظ آیه مقید به قیامت است، ولی قیامت ظرف ظهور این حقائق است و گر نه الآن هم همین است و همه در دست قدرت پروردگار پیچیده شده است. لَا يُعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.^۲ «به اندازه سنگینی یک ذره، از خداوند چیزی پنهان نخواهد شد، نه در آسمانها و نه در زمین، و چیزی کوچکتر از آن و چیزی بزرگتر از آن نیست، مگر آنکه همگی در کتاب آشکار و روشن خدا موجود است.»

سُبْحَنَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. «منزه و پاک است او، و متعالی و بالاتر است او، از این (دیده‌های کور و اوهام بشر و این عقل‌های ناقصی) که برای خدا شریک قائل می‌شوند.»

این دیده‌ها کورند و نمی‌بینند و لذا خدا می‌فرماید: أَلَمْ تَرَوْا. «آیا

۱. آیه ۶۷، از سوره ۳۹: الزمر.

۲. قسمتی از آیه ۳، از سوره ۳۴: سبأ.

شما ندیدید؟» آیا نمی‌بینید؟ آیا شما کورید؟ چشمهایتان را باز کنید و ببینید! که همهٔ موجودات، همه در تحت تسخیر شماست و خدا اینها را مسخر شما قرار داده است.

انسان، میوهٔ عالم تکوین

اگر شما به دهریین و مادیین و کسانی که کافر و منکر خداوند هستند، بگوئید: شما که می‌گوئید خدا را قبول نداریم، آیا نسبت انسان با جهان هستی را می‌بینید؟ آیا قبول ندارید که انسان میوهٔ جهان هستی است و بر همه تفوق دارد؟ آنها هم می‌گویند: گل سرسبد عالم وجود انسان است. إلهیون هم همین حرف را می‌گویند، متنها فرق إلهیون با دهریین این است که دهریین همه چیز را نسبت به روزگار می‌دهند و می‌گویند: همه چیز از روزگار است. روزگار ما را می‌میراند و روزگار ما را زنده می‌کند؛ یعنی همهٔ تصرفات به دست این عالم ماده است، أمّا إلهیون می‌گویند: همه چیز در دست خداست؛ فرقشان همین است.

أمّا از این جهت اشتراک دارند و همه قائل اند که گل سرسبد عالم وجود همین انسان است. میوهٔ درخت عالم طبیعت به قول خودشان انسان است. اگر ما این عالم طبیعت را به درختی تشبیه کنیم میوه‌اش انسان می‌شود؛ یعنی همان‌طور که خلقت درخت به خاطر میوه‌اش است و اگر میوه نباشد درخت ارزشی ندارد، میوهٔ درخت عالم تکوین هم انسان است؛ دهریین این را می‌گویند، إلهیون هم همین را می‌گویند.

دهریین هم ناچارند این معنی را بگویند که تمام این عالم مسخر انسان است، همان معنائی که قرآن می‌فرماید: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.^۱

منتها کلام در این است که آنها در پشت پرده خدا را نمی‌بینند و معتقد به خدا نیستند، ولی ما معتقد به خدا هستیم.

همه اینها را خدا برای تکامل وجود انسان آفرید و انسان را برای عبادت ذات اقدس خود؛ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.^۲ در حدیث قدسی هم آمده است که: عَبْدِي! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي. «ای بنده من! همه موجودات را به خاطر تو خلق کردم و تو را به خاطر خودم خلق کردم.»

پرهیز از تکبر و علو و استکبار

«و مقصد اقصی و هدف اُسْنای از معرفت، خضوع و خشوع در مقابل حضرت حیّ قیوم، و صبغه عبودیت به خودگرفتن، و لباس ذلّ و مسکنّت بندگی در قبال عزّ کبریائیت او پوشیدن، و تمام عوالم وجود را آیه و مرآت حق دیدن، و از کریوه‌های خودمنشی بیرون آمدن و به ذروه اعلای اقرار و اعتراف و فناء و اندکاک در وحدانیت ذات حق رسیدن است. وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا.^۳» انسان باید در تک‌تک کلمات این عبارت دقت کند و عمل نماید. یعنی مقصد و هدف اعلای از معرفت و شناخت پروردگار، خضوع و خشوع در مقابل حضرت حیّ قیوم است که انسان در مقابل

۱. صدر آیه ۲۰، از سوره لقمان: ۳۱.

۲. آیه ۵۶، از سوره الذاریات: ۵۱.

۳. آیه ۱۱۱، از سوره طه: ۲۰.

خدا خضوع و خشوع داشته باشد، با مسکنت و ذلت در مقابل پروردگار صبغه عبودیت و رنگ بندگی به خود بگیرد، عبد و بنده باشد و حالت علو و سرکشی در وجودش نباشد؛ و اگر در وجودش هست، باید آن را منکوب و له کند و از بین ببرد!

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.^۱ «ما دار آخرت را فقط مخصوص آن افرادی قرار می‌دهیم که در زمین اراده علو و بزرگ‌منشی ندارند و به دنبال فساد نیستند و عاقبت به خیری از آن متقین است.» کسانی که بنده‌اند و رفت‌وآمد و حرکت و سکونشان همراه بندگی است.

در جنگ احد ابودجانۀ انصاری عمامه‌ای بر سر بست و انتهای عمامه را باز نموده و میان دو کتفش افکند و با حال تبختر و تکبر در میان دو صف حرکت می‌کرد. حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: این نوع راه‌رفتن، راه‌رفتنی است که خداوند در غیر از زمان جنگ و قتال از آن بیزار است؛ چون این راه‌رفتن متکبرانه و مشی اهل علو و استکبار است.^۲

در روایت دیگری آمده است که: حضرت فرمودند: مجنون حقیقی کسی است که متکبرانه راه می‌رود و به دو پهلوی خود نظر می‌کند و در راه‌رفتن دو طرفش را با شانه‌هایش تکان می‌دهد.^۳

۱. آیه ۸۳، از سوره ۲۸: القصص.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۸.

۳. علامه مجلسی (ره) در باب «کبر» از خصال از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى

لذا اگر کسی با شما صحبت کرد و شما خواستید جواب بدهید، با گوشه چشم جواب ندهید؛ این حالت استکبار است.

در روایت دیگر آمده است که: زنی در مسیر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته بود. نشسته بود و از روی زمین سرگین جمع می نمود. اصحاب که رسیدند (جمعیتی بودند و راه هم تنگ بود) به او گفتند: برخیز، برخیز! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، از جای خودش تکان نخورد و گفت: راه وسیع است. حضرت فرمود: دَعَوْهَا فَإِنَّهَا جَبَّارَةٌ.^۱ «رهاش کنید، این زن حالت علوّ و استکبار دارد!» مؤمن باید صبغه عبودیت بگیرد. صبغه یعنی رنگ؛ باید رنگ عبودیت بگیرد و بنده باشد.

این قضیه را که شنیدید که: شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و شروع کرد صحبت کردن و از خوف می لرزید، حضرت فرمود: چرا می ترسی؟ راحت باش؛ من که سلطان نیستم، من بنده ای هستم از بندگان خدا.^۲

﴿جَمَاعَةٌ، فَقَالَ: عَلَى مَا اجْتَمَعْتُمْ؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا مَجْنُونٌ يُصْرَعُ فَاجْتَمَعْنَا عَلَيْهِ. فَقَالَ: لَيْسَ هَذَا بِمَجْنُونٍ وَ لَكِنَّهُ الْمُتَبَلَّى.

ثُمَّ قَالَ: أَلَا خَيْرٌ كُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ؟! قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشْيِهِ، النَّاطِرُ فِي عَطْفِهِ، الْمُحَرَّكُ جَنِّيَّهُ بِمَنَكِبَيْهِ، يَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ هُوَ يَعْصِيهِ، الَّذِي لَا يُؤْمِنُ شَرُّهُ وَ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ؛ فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمُتَبَلَّى.

(بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۳۳)

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. مکارم الأخلاق، ص ۱۶.

وصف تواضع رسول خدا صلی الله علیه وآله

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ أَنْ حَضَرَتَ مَعِيَ فَرَمَانِدُ:
وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ
الْعَبْدِ وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ
يُردِفُ خَلْفَهُ.^۱

حضرت روی زمین غذا می خوردند و مانند نشستن بندگان
می نشستند.

برخی می گویند: آقا چه اشکال دارد انسان روی مبل بنشیند؟ اگر
پای شما درد می کند اشکال ندارد روی صندلی بنشینید، ولی زندگی
مبل نشینی، زندگی حضرت رسول اکرم نیست، آن هم مبل های کذائی که
نشستن بر آن جز ترفه و موجبات غفلت از خدا چیزی ندارد.
مگر خود حضرت نمی توانستند روی تخت بنشینند؟ پس چرا
برای خودشان تخت قرار ندادند، با اینکه آن زمان تخت بود و ملوک
روی تخت می نشستند.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعِيَ فَرَمَانِدُ: «حَضَرَتَ رُوی زَمِینِ غِذَا
تَنَاولَ مَعِ کَرَدَنَد. وَ مَانَدَ بَنَدِگَانِ غِذَا مَعِ خُورَدَنَد. وَ مِثْلَ بَنَدِگَانِ رُوی
زَمِینِ مَعِ نَشِستَنَد. وَ کَفَشَ وَ لِبَاسَ خُودَ رَا بَا دَسْتَ خُودَ وَصَلَه وَ پِینَه
مَعِ نَمُودَنَد.»

و يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُردِفُ خَلْفَهُ. آن زمان خلاف شأن
عرب بود که سوار الاغ شوند. شخص دارای جاهت باید سوار شتر

شود، آن هم شتر سرخ‌مو، یا سوار اسب شود. این مسأله برای عربها که عصبیت داشتند خیلی مهم بود، ولی حضرت به این عبودیت افتخار می‌کردند و می‌فرمودند: **أَرْكَبُ الْحِمَارَ بِغَيْرِ سَرْجٍ وَأُرْدِفُ خَلْفِي**.^۱ «من سوار الاغ می‌شوم یک الاغ برهنه و بدون زین و یک نفر را هم پشت سر خودم سوار می‌کنم.»

حضرت با دست خودشان شیر می‌دوشیدند و وقتی به کودکان می‌رسیدند، سلام می‌کردند.^۲

بعضی خلاف شأن و خلاف بزرگیشان می‌دانند که به دیگران سلام کنند، چه رسد به کودکان؛ **أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ**.^۳ «بخیل‌ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل بورزد.» سختش باشد سلام کند.

برخی افراد که به همدیگر می‌رسند سلام نمی‌کنند؛ **البادی بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ**.^۴ «در میان دو نفر که به هم سلام می‌کنند بهترینشان آن کسی است که سبقت به سلام گرفته، این شخص ارتباطش با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر و بهتر و عالیتر است.»

حالا این مربوط به دو مؤمن است، دو شخصی که هر دو بزرگسال‌اند، ولی حضرت به اطفال هم سلام می‌کردند و می‌فرمودند:

۱. الأُمّالی شیخ طوسی، ص ۵۳۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷ و ۲۲۹.

۳. تصنیف غرر الحکم، ص ۲۹۴.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۴۵.

لَيَكُونَنَّ سُنَّةً مِّنْ بَعْدِي.^۱ «سلام می‌کنم تا بعد از من این کار سنت باشد.»
بعد از من همه به بیچه‌ها سلام کنند.

چه سنت حسنه‌ای، چه سنت خوبی! چرا نباید به بیچه سلام کرد؟
این کودک که گناه نکرده و معصوم است روحش پاک‌تراست، این
بزرگسال هم باید این حالت علّوش بریزد و پاک شود!
تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی

اندر صف عاشقان تو محرم نشوی

این «کم‌شدن» به گفتن نیست، به شنیدن نیست؛ به عمل کردن
است. مدام باید به خودش چکش بزند تا آدم شود وگرنه این نفس آدم
بشو نیست! همیشه باید چکش بزند، همیشه باید نفسش را مقهور کند.

رنگ عبودیت و لباس مسکنت

پس: «مقصد اقصی و هدف اُسْنای از معرفت، خضوع و خشوع
در مقابل حضرت حیّ قیوم، و صبغه عبودیت به‌خودگرفتن، و لباس دُلّ
و مسکنتِ بندگی در قبال عزّ کبریائیت او پوشیدن است.»

باید انسان رنگ عبودیت به خودش بگیرد، باید به او بگویند:
«بنده» هروقت خاطرش از خودش جمع شد که بنده است، آن‌وقت
خیلی کارها را می‌تواند انجام دهد. اما اگر نه، هنوز خاطرش از خودش
جمع نشده و می‌بینید یک چیزهایی در ذهنش خلجان می‌کند یا خدای
نکرده در مقام عمل طور دیگر رفتار می‌نماید، معلوم می‌شود که باید

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۱.

نفسش را عقاب کند؛ زیرا هنوز تسلیم پروردگار نشده است، هنوز باید نفسش را تربیت کند، باید خودش را سرزنش و ملامت نماید؛ بگوید: چرا تو آدم نمی شوی؟ آخر تو که با راه خدا آشنا شدی و از مردم عادی و از عوام الناس کناره گرفتی و خودت را جزء خواص می دانی، کی آدم می شوی؟

این شخص باید همیشه نفس خودش را ملامت کند! این ملامت ها بی تأثیر نیست. باید این معنا را به وجود خود تزریق نماید که هیچ وقت به طرف آنچه من را از صبغه عبودیت خارج می کند، نروم؛ حقیقت سلوک همین است که ما بنده ایم.

«و لباس ذلّ و مسکنت بندگی در قبال عزّ کبریائیت او پوشیدن.» یعنی باید لباس بندگی بپوشیم. ما که آقا نیستیم، بنده هستیم. بنده لباس مخصوص دارد. دیده اید کسانی که کار می کنند و خدمت می نمایند، لباسهای مخصوص دارند. اینها هیچ وقت لباس آن وکیل یا وزیر که مخدوم است و می نشیند و اینها خدمتشان می کنند را نمی پوشند.

خدا به ما گفته باید این لباس عبودیت را بپوشی! حالا اگر ما بخواهیم لباس خدا را به تن خودمان کنیم خلاف و باطل است.

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى. خدایا! به برکت محمد و آل محمد و حقّ این روز به ما توفیق بده که لباس خودمان، لباس بندگی را در همه آنات و همه شؤون بپوشیم و صبغه عبودیت به خود بگیریم، این هم با عنایت خودت حاصل می شود.

بار پروردگارا! جمیع اولیاء خودت از ماضین، مرحوم علامه والد، مرحوم آقای حدّاد، درجاتشان عالی است، خدایا! به حقّ محمد

و آل محمد، در جاتشان متعالی بفرما! (حقیر که بعضاً اسم این بزرگواران را ذکر می‌کنم، از این جهت است که ایشان حق حیات بر گردن ما دارند و حیات معنوی ما از ایشان است.)

ایشان را از همه ما راضی و خشنود بدار! در ظهور و فرج حضرت امام زمان علیه‌السلام تعجیل بگردان. اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَنَا بِفَرَجِهِ، بِمُحَمَّدٍ وَ عَالِ مُحَمَّدٍ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم وَ الْعَنِ عَدُوَّهُم

مجلس صد و شانزدهم

شرح مقدمهٔ اندیشه‌شناسی (۳)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در هفته گذشته عرض شد که در مقدمه کتاب شریف الله شناسی
 فرمودند:

«حمد بی حدّ و سپاس بی عدّ، اختصاص به ذات مقدّس حضرت
 حقّ جلّ و علا دارد که کاخ هستی و جهان آفرینش را برای تکامل وجود
 انسان آفرید و انسان را برای عبادت ذات اقدس خود؛ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
 وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.^۱»

و حقیقت عبادت، بدون شناخت حقیقت عبودیت و معرفت
 حاصل نشود. پس معرفت ذات او سبب حانیه و تعالی و أسماء حسنی و
 صفات علیای او، از جمله علل غائیّه و نهائیّه پیدایش عالم تکوین است.
 و مقصد اقصی و هدف اُسْنای از معرفت، خضوع و خشوع در
 مقابل حضرت حیّ قیوم، و صبغه عبودیت به خودگرفتن، و لباس ذلّ و

۱. آیه ۵۶، از سوره ۵۱: الذّاریات.

مسکنتِ بندگی در قبال عزّ کبریائیت او پوشیدن، و تمام عوالم وجود را آیه و مرآت حق دیدن، و از کریوه‌های خودمنشی بیرون آمدن و به ذروهٔ اعلای اقرار و اعتراف و فناء و اندکاک در وحدانیت ذات حق رسیدن است؛ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا.^۱»^۲

رسیدن به باطن عبادت و حقیقت عبودیت

انسان عبادت می‌کند، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حجّ انجام می‌دهد، تمام این اعمالی که انجام می‌دهد، ظاهری دارد و باطنی؛ مهم این است که از این ظاهر به آن باطن برسد.

به حسب ظاهر انسان نماز خوانده، خدا را عبادت کرده، أمّا مهم این است که آیا متحقّق به حقیقت عبادت نیز شده یا نشده است؟ به حسب ظاهر روزه گرفته، آیا حقیقت صوم را درک کرده یا درک نکرده است؟ حجّ انجام داده، آیا به حقیقت حج رسیده یا نرسیده است؟

نوع مردم اعمال و عباداتی که انجام می‌دهند، اعمال و عبادات صوری است؛ یعنی به حقیقت و کنه آن نمی‌رسند. به این معنی که نفس متحقّق به حقیقت صلاة و صوم و حجّ و سائر عبادات نمی‌شود. یک ظاهری از عبادات از قیام و رکوع و سجود انجام می‌دهند، ولی واقع و حقیقت آن نیست.

مرحوم علامهٔ والد رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمایند: رسیدن به

۱. آیه ۱۱۱، از سورهٔ طه: ۲۰. طه.

۲. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

حقیقت عبادت منوط است به شناخت حقیقت عبودیت و معرفت و اگر کسی شناخت حقیقت عبودیت و معرفت برایش حاصل نشود به حقیقت عبادت نمی‌رسد؛ یعنی آن کسانی نمازشان نماز است و روزه‌شان روزه است و حجّشان حجّ است که به حقیقت عبودیت واقف شده و رسیده‌اند و رسیدن به این معنی بدون شناخت صحیح از خداوند و أسماء و صفات حسنای او و حقیقت توحید ممکن نیست.

مراد از وقوف به حقیقت عبودیت، وقوف عملی و شهودی است، نه وقوف علمی. مراد این است که انسان با دل و جانش وجدان کند که حقیقت عبودیت و بندگی و خضوع در مقابل معبود چیست! حقیقت بندگی چیست؟ بندگی آن است که عبد نسبت به خود در برابر مولایش هیچ نداشته باشد، نه فعلی، نه اراده‌ای، هیچ، هیچ؛ عبودیت محضه باشد و هیچ کمالی را به خود نسبت ندهد و خود را مالک نبیند.

این مطالب را خیلی از علما می‌دانند، خیلی‌ها در کتابشان نوشته‌اند، در کتابهای لغت هم نوشته شده، در کتابهای معارف هم نوشته شده است، هرکدام بر حسب اصطلاح خودشان آن را تفسیر کرده و توضیح داده‌اند. معنی «عبد» را گفته‌اند و تفسیر «عبادت» و «عبودیت» را ذکر کرده‌اند.

ولی در مقام عمل آن کسی به حقیقت عبودیت و عبادت واقف می‌شود که این حقیقت در دل و جانش نشسته باشد و نفسش به آن متحقّق باشد و به حقیقت عبودیت واقعاً رسیده باشد. کسی به حقیقت عبادت می‌رسد که به حقیقت و واقعیت معرفت به ذات حضرت حق راه

پیدا کرده باشد.

پس اگر واقعاً بخواهیم بگوئیم: کدام نماز، نماز است؟ باید بگوئیم: نماز ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين و بعد از آن نماز اولياء خدا، آنهایی که خودشان را به لقاء پروردگار رسانده و متحقق به لقاء إلهی و مندرک در ذات حضرت احدیت شده و فانی گشته اند، آنها حقیقت عبادت را درک کرده و چشیده اند، چرا؟ زیرا حقیقت عبودیت را درک کرده و چشیده اند، زیرا حقیقت معرفت را درک کرده و چشیده اند. به هر نسبتی که انسان به این درجه نزدیک باشد به همان نسبت به حقیقت عبادت می رسد؛ پس حقیقت عبادت بدون شناخت حقیقت عبودیت و معرفت حاصل نمی شود.

خلق آسمان و زمین، برای تکامل انسان

پاورقی این قسمت از کتاب را برای شما خواندیم که شواهدی را بیان فرمودند که خداوند آسمان و زمین را برای تکامل انسان خلق فرمود. در حدیث قدسی وارد شده است که: عَبْدِي! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي.^۱ «ای بنده من! من همه موجودات را به خاطر تو خلق کردم و تو را به جهت خلق نمودم».

آیات کریمه هم دلالت بر این معنا دارد: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.^۲ «آیا ندیدید که خداوند برای شما

۱. مشارق أنوار الیقین، ص ۲۸۳؛ والجواهر السنیه، ص ۷۱۰.

۲. صدر آیه ۲۰، از سوره ۳۱: لقمان.

مسخر کرد آنچه در آسمانها و زمین است؟» و در آیه دیگر أَلَمْ تَرَوْا نَدَارِدْ و فرموده است: وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ.^۱ «خداوند تسخیر کرد برای شما همه آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اینها همه از ناحیه پروردگار است.»

در این آیات با لفظ: سَخَّرَ ذکر شده و همه را مسخر برای انسان قرار داده است و در بعضی آیات با لفظ: خَلَقَ ذکر شده و فرموده: همه آنچه در زمین است برای انسان خلق شده است؛ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا.^۲

تمام اینها به جهت این است که انسان به آن هدف غائی و به آن نهایت برسد که همان عبادت پروردگار است و آن هم متوقف بر عبودیت و معرفت پروردگار است.

لذا در تفسیر آیه شریفه: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ،^۳ آمده است که: أَيْ لِيَعْرِفُونِ.^۴ «یعنی برای آنکه مرا بشناسند.» هر دو یکی است؛ یعنی عبادت و عبودیت با معرفت در کنار هم است، بلکه یکی است، دو تا نیست.

معرفت مراتبی دارد؛ برخی از مراتب آن مقدّمه عبودیت و عبادت است ولی حقیقت آن با همان عبادت حاصل می شود. وقتی کسی به حقیقت عبودیت رسید و به عبادت حقیقی موفّق شد معرفت حقیقی هم

۱. قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۴۵: الجاثیة.

۲. صدر آیه ۲۹، از سوره ۲: البقرة.

۳. آیه ۵۶، از سوره ۵۱: الذاریات.

۴. تفسیرالمحیط بالأعظم، ج ۶، ص ۳۶؛ و روح البیان، ج ۱، ص ۱۱۳.

پیدا نموده است.

حقیقت معرفتِ الهی یعنی تحقق به عبودیت مطلقه و تحقق به عبودیت مطلقه یعنی معرفتِ الهی؛ اینها از هم جدا نیستند و لازمه یکدیگرند. کسی که به معرفتِ الهی برسد لازمه‌اش عبودیت محضه است و اگر عبودیت محضه پیدا نکند برایش معرفت حاصل نخواهد شد و عکسش هم همین‌طور است.

صبغة عبودیت و زندگی ابدی

لذا فرمودند: «و مقصد اقصی و هدف آسنای از معرفت، خضوع و خشوع در مقابل حضرت حیّ قیوم، و صبغة عبودیت به خودگرفتن، و لباس ذلّ و مسکنتِ بندگی در قبال عزّ کبریایت او پوشیدن.»
چقدر عالی و راقی آن حقیقت را در این دو خط بیان کرده‌اند؛ ما بنده هستیم، مقتضای بندگی ذلت و مسکنت و عبودیت است، بیچارگی و فقر است.

خداوند متعال مولای ماست؛ نِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرِ.
خدا بهترین مولاهاست، کدام مولائی از خدا بهتر؟ مولائی که هستی ما را به ما عطا کرده، همه موجودات را به خاطر ما خلق کرده است و ما را برای خودش خلق کرده و خلیفه خودش قرار داده است؛ یعنی آنچه از حیات و علم و قدرت داشته همه را به این بنده، به این انسان، بالقوه داده است.

انسان قابل این است که حیات پیدا کند به حیاتِ الهی، زنده شود زنده ابدی؛ چرا که فرمود: يَا بَنَ آدَمَ! اَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ، أَطْعَمَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ

أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ.^۱ «ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که هیچ‌گاه نمی‌میرم، تو هم اگر مرا اطاعت کنی و صبغه عبودیت داشته باشی حیات الهی پیدا می‌کنی و تو را زنده‌ای قرار می‌دهم که هرگز نمیری.»

انسان باید در مراقبه تام باشد، در اعمال و رفتارش کوچک‌ترین حرکتی از او صادر نشود و کوچک‌ترین نیتی به ذهنش خطور نکند که خلاف رضای پروردگار باشد؛ تسلیم خدا باشد، تسلیم محض!

وَالْقَوَا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.^۲ «در روز قیامت، مشرکین در برابر خدا سر تسلیم و خضوع فرود می‌آورند. و آنچه را به دروغ به خدا نسبت می‌دادند از جلوی چشمان آنان گم می‌شود.» کسانی که در عالم دنیا خودشان را تسلیم نکردند در روز قیامت تسلیم می‌کنند. بالأخره همه تسلیم می‌شوند و از همه اعتراف می‌گیرند و خوشا به حال آنان که در همین نشئه با اختیار تسلیم می‌شوند و اعتراف به عبودیت و بندگی خود می‌کنند.

اراده انسان باید تابع اراده پروردگار باشد، أصلاً اراده‌ای در برابر اراده خداوند نباید باشد. از حدیث عنوان بصری این معنا استفاده می‌شود که: اگر کسی بخواهد به حقیقت عبودیت برسد، باید مال را مال خدا بداند، اراده‌اش را اراده خدا بداند، علم و حیات و قدرت و هر کمالی و هر دارائی را که دارد از خدا ببیند و کلاً همه چیز را از خدا بداند. چرا انسان در این دنیا تسلیم پروردگار نشود؟! چرا برود و سرش

۱. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۶.

۲. آیه ۸۷ از سوره ۱۶: التّحل.

به سنگ بخورد و آن وقت بگوید: یا رَبَّنَا!

مؤمن باید صبغه عبودیت به خودش بگیرد، باید رنگ عبودیت به خودش بگیرد، هستی‌اش را بپندازد، پر و بالش را بتکاند، قبل از اینکه پر و بالش را بتکاند، قبل از اینکه صدا و ناله‌اش بالا برود، قبل از اینکه در بیمارستان بیفتد، قبل از اینکه ملک الموت بیاید، قبل از اینکه مجبورش کنند. سالک‌إلی الله باید با دست خودش پر و بالش را بریزد و بگوید: خدایا! ما تسلیم تسلیمیم، عملاً - نه لساناً - بگوید: تسلیم تسلیمیم. در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی^۱

دیدن فقر و بیچارگی خود

انسان باید بیچارگی و فقر خود را در مقابل پروردگار ببیند؛ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۲ «ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده است.» شما بالا بروید، پائین بیایید، این طرف بروید، آن طرف بروید، شما فقیرید. این داغ فقر و مسکنت روی پیشانی شما خورده است و هیچ‌گاه غنی نخواهید شد. این داغ بندگی و عبودیت روی پیشانی شما خورده، و هیچ‌وقت مولا نخواهید شد.

سیه‌روئی ز ممکن دردو عالم جدا هرگز نشد و الله أعلم^۳

۱. دیوان حافظ، ص ۲۲۵، غزل ۴۹۱.

۲. آیه ۱۵، از سوره فاطر.

۳. گلشن راز، جواب سؤال سوم، ص ۲۲.

حالا هزار بار هم به شما بگویند: مولا، سرور، آقا! سرور و آقا نخواهید شد! همه اش مجاز است. مبدا یک وقت گرفتار مجاز شوید. مجاز یعنی باد و هوا؛ یعنی آنچه حقیقت و واقعیت ندارد، پوچ پوچ است. آقا رضوان الله تعالی علیه مثال می زدند و می فرمودند: سابق فیل هوا می کردند. از دور می دیدید که در آسمان فیلی هوا کرده اند؛ فیل به این بزرگی، این حیوان عظیم الجثّه را که نمی شود هوا کرد! پس چیست؟ هواست! همه اش باد و هواست؛ و اگر یک سیخ یا سوزنی به او بزنی فیل به این بزرگی که در این میدان به این عظمت هوا کرده اند، بادش از بین می رود و تمام می شود.

انسان باید صبغه عبودیت به خودش بگیرد و از اوّل همه بادهای خودش را با دست خودش سوزن بزند، با مراقبه، با توجه، با تفکر در نفس خود، با تفکر در این معنی که او چیزی نیست و همه چیز متعلّق به پروردگار است. خود را از این هواها و پندار باطل خالی کند؛ ادّعای خدائی و ربوبیت از انسانی که با یک پشه به بیچارگی در می آید و پشه مثل همان سوزنی که وقتی به فیل می زنی بادش خالی می شود، او را عاجز می کند، ادّعای ربوبیت از این انسان خلاف و باطل محض است.

این مطالب حرفش آسان است. انسان می گوید صبغه عبودیت به خودش گرفته، ولی در عمل این طور نیست؛ کار می خواهد، باید کار کند، باید توکل بر خدا نماید و بگوید: خدایا! ما بیچاره هستیم، این شیطان را بر ما مسلط کردی و شیطان هم که دست از سر ما بر نمی دارد؛ ما هم هیچ کس را جز خودت نداریم، خودت ما را نجات بده! باید همیشه دست گدائیش به سوی خدا دراز باشد.

ضرورت مراقبه و توکل

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه می فرمودند: همیشه سالک باید اظهار عجز و نیاز به درگاه پروردگار نماید، همیشه اظهار مسکنت کند، همیشه اشکش جاری باشد، شب قطره اشکی بریزد، روز قطره اشکی بریزد. از خدا بخواهد که کمکش کند؛ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۱. «هرکس به خدا توکل کند پس خدا برای او بس است.»

انسان ایمان دارد اما گاهی وقتها غافل می شود، پای توکلش سست می گردد. پس باید با ایمان و توکل و پشت کردن به کفر و طاغوت و هوای نفس، چنگ زد به ریسمان الهی؛ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى^۲. به ریسمان محکم الهی باید چنگ زد و محکم گرفت.

رسیدن به این عبودیت، مستلزم این است که سالک در همه احوال مراقب باشد، چون یک آن اگر مراقب نباشد طغیان می کند. یک آن که غافل می شود خودش را می بیند و این دیدن خود مساوی است با سقوط!

سالک باید جلوی راهش را ببیند. کسی که رانندگی می کند و مثلاً در جاده به طرف مشهد می آید، جلویش را نگاه می نماید، نه اینکه به خودش و ماشینش نگاه کند. اگر بخواهد ماشین را نگاه کند، به این طرف و آن طرف می زند و سقوط می کند. همیشه باید جلو را نگاه کرد. دیدن جلو مساوی است با «مراقبه»؛ یعنی سالک باید در تمام احوال مراقبه

۱. قسمتی از آیه ۳، از سوره ۶۵: الطلاق.

۲. قسمتی از آیه ۲۵۶، از سوره ۲: البقرة.

داشته باشد و هیچ‌گاه بر او غفلت عارض نشود و اگر چنانچه غفلت عارض شد استغفار کند.

سپس فرمودند: «و تمام عوالم وجود را آیه و مرآت حق دیدن، و از کریوه‌های خودمنشی بیرون آمدن و به ذروهٔ اعلای اقرار و اعتراف و فناء و اندکاک در وحدانیّت ذات حق رسیدن است.»

سالک باید همهٔ آنچه با این چشم یا با چشم دل می‌بیند، تمام اینها را آیه‌ای از آیات الهی بداند، نشانه و عکس ببیند؛ اصل خداست و اینها عکس است.

دو جهان از جمال او عکسی عالم از روی او نموداری است^۱

هر آن چیزی که در عالم عیان است

چو عکسی ز آفتاب آن جهان است^۲

هرکجا و هرچیزی را که دیده می‌بیند خدا را نشان می‌دهد. همهٔ عوالم آینهٔ صفات خدا بوده و سالک باید همه را آینه ببیند.

عبور از کریوه‌های خودمنشی

چقدر زیبا فرمودند: «و از کریوه‌های خودمنشی بیرون آمدن و به ذروهٔ اعلای اقرار و اعتراف و فناء و اندکاک در وحدانیّت ذات حق رسیدن است.»

۱. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۲۳۳.

۲. گلشن راز، جواب سؤال پانزدهم، ص ۷۵.

راه خدا را به مسیری دشوار در میان کوهها تشبیه فرموده‌اند که گردنه‌ها و کریوه‌ها و عقبات آن خودمنشی انسان است و باید از این کریوه‌ها عبور کند تا به قلّه فناء و اندکاک در وحدانیت برسد. چگونه از کریوه‌های خودمنشی بیرون بیاید؟ راهش این است که خودش را نبیند، تا کم‌کم از این کریوه‌ها عبور کند. خود دیدن ملازم با لباس خدائی پوشیدن است. تا خودش را می‌بیند می‌گوید: منم که علم دارم، من قدرت دارم، من جمال دارم، من عنوان دارم، من، من، من!

مرحوم آیه‌الله قاضی قدّس سرّه می‌فرموده‌اند: کودک وقتی به دنیا می‌آید، تا چهار ماه در عالم توحید است، بعد آرام آرام همین‌طور نزول می‌کند و همین‌طور پائین می‌آید تا خودش را می‌شناسد، بعد می‌گوید: من چه کردم، من چه کردم.

وقتی کمی بزرگ می‌شود می‌گوید: این وسیله مال من است، این لباس مال من است، این دوچرخه مال من است. و اینها را به خودش می‌چسبانند. بزرگ‌تر می‌شود علم پیدا می‌کند و می‌گوید: این علم مال من است، من آن را به‌دست آوردم. قوّه و قدرت پیدا می‌کند می‌گوید: این قدرت مال من است، این سرمایه‌ها مال من است، این عنوانها مال من است. همیشه به خودش نسبت می‌دهد، همیشه می‌گوید: من، من.

آقا رضوان‌الله‌علیه می‌فرمودند: این «من» را همان‌طور که تا حالا بزرگش کرده‌ای و حالا یک چیز عجیب و غریبی شده و یک حیوان و هیولای عجیبی گشته است! این «من» را باید به حول و قوّه خدا پاکش کنی! محوش کنی، آن را از بین ببری، تا موقع برگشتن مانند روز آمدن

پاک و طاهر برگردی؛ کَمَا بَدَأْكُمْ تَعُودُونَ،^۱ به طوری که منی باقی نباشد.
 من چه هستم در مقابل عظمت پروردگار؟! لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ
 الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.^۲ «امروز فرمانروائی از آن کیست؟ از آن خداوند واحد
 قَهَّار.»

سیر ارادی رسیدن به توحید، با جمالِ الهی

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار

که با وجود تو کس نشنود زمن که منم^۳

اگر خودش با دست خود این کار را کرد، فَنِعْمَ الْمَطْلُوب. وگرنه
 خود خدا این کار را با قهر و اجبار می کند. منتها یک فرق دارد؛ وقتی
 خود انسان این کار را می کند یعنی وقتی در زمان حیاتش با استمداد و
 حول و قوّه خداوند این مسیر را طی می نماید با جمال پیش می رود، ولی
 اگر خدا این کار را بکند با جلال است. حالا فرق جمال و جلال
 چیست؟ خودش بحثی است.

مرحوم علامه والد می فرمودند: وقتی انسان با سیر ارادی این
 مسیر را طی می کند، سعه پیدا نموده و نفسش متّسع می شود و قابلیّت
 پیدا می کند که از خورشید جمالِ الهی استفاده نماید، ولی اگر این کار را
 نکرد و ظرفش ضیق و تنگ ماند، در آخرت که نور توحید تجلّی می کند،

۱. ذیل آیه ۲۹، از سوره ۷: الأعراف؛ «همان گونه که شما را پدید آورد،

به سوی او برمی گردید.»

۲. ذیل آیه ۱۶، از سوره ۴۰: غافر (المؤمن).

۳. دیوان حافظ، ص ۱۴۹، غزل ۳۳۲.

تاب دیدن ندارد و برای او در برابر آن نور فقط سختی و فشار و درد و آه خواهد بود.

چلوکباب لذیذ است، برای کسی که قابلیت خوردن آن را داشته باشد، ولی همان را اگر به طفل شیرخواری که کشش ندارد بدهند مریض می شود و ممکن است از سنگینی غذا بمیرد.

خداوند متعال جمیل است، جمال محض است و در آخرت همه به فیض لقاء او می رسند، ولی کسانی که سعه و تاب دیدن آن جمال و نور را ندارند، همان جمال مطلق برایشان جلال می شود و از آن دیدار جز رنج و سختی نصیبشان نمی شود.

پس یک حقیقت است که برای برخی جمال و برای برخی جلال است و آن سعه و ظرفیت را باید با مراقبه و مجاهده در دنیا تحصیل نمود.

اعتراف حقیقی به بندگی، با فناء فی الله

اینکه فرمودند: «ذروه أعلای اقرار و اعتراف»، به این معناست که اقرار و اعتراف مراحل دارد؛ یک مرحله، اعتراف لفظی است که خدایا! تو خدائی و ما بنده هستیم، تو مولائی و ما عبدیم! این مرحله باید باشد. گاهی به قلب هم نفوذ کرده و در دل و جان فی الجمله می نشیند و این خودش مراتبی دارد و ذروه أعلایش این است که واقعاً و قلباً با همه مراتب، معترف و مقرّب به این معنی شود و نفساً و سرّاً به این معنی اعتراف کند که خدایا! تو خدائی و ما بنده هستیم.

این چه وقتی صورت می گیرد؟ وقتی که انسان به مقام فناء برسد،

وقتی که دیگر خودی نمی‌بیند؛ کدام اقرار از این بالاتر که انسان اصلاً خودی نبیند و هرچه ببیند خدا ببیند؟! این اقرار نفسی و اعتراف حقیقی و سرّیست که وقتی صورت می‌گیرد که فناء و اندکاک محض متحقّق گردد و هستی سالک گرفته شود. در آن صورت است که سالک به حقیقت اعتراف و حقیقت اقرار رسیده است.

خدایا! به حقّ محمد و آل محمد به ما توفیق بده که ما حقیقه، نفساً و سرّاً معترف و مقررّ به عبودیت خودمان و مولویت ذات اقدس تو باشیم.

خدایا! توکل ما را نسبت به خودت در این راه صد چندان قوی بگردان.

خدایا! ما را از آن افرادی قرار بده که ایمانشان ثابت است و رنگ نمی‌گیرد؛ **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ^۱**

خدایا! ما را از آن افرادی قرار بده که مرضی رضای تو و اولیای خودت، امام زمان صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه بوده باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

۱. قسمتی از آیه ۲۷، از سوره ۱۴: ابراهیم؛ «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگانی دنیا و آخرت با سخن محکم و استوار ثابت می‌گرداند.»

مجلس صد و ہفتم

شرح مقدمہ اللہ شناسی (۴)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در مقدمه کتاب شریف الله شناسی بودیم. عرض شد که: غایت اقصای خلقت انسان حقیقت معرفت به خداوند و شناخت پروردگار است، لذا در حدیث قدسی فرمود: يَا بَنَاءَ آدَمَ! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي.^۱ «ای فرزند آدم! من همه اشياء و همه موجودات را برای تو خلق کردم و تو را برای خودم خلق نمودم.»

یا در حدیث دیگر می فرماید: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ.^۲ «من گنج نهانی بودم، میل پیدا کردم که شناخته شوم، از این جهت موجودات را خلق کردم تا شناخته شوم.»

۱. مشارق أنوار الیقین، ص ۲۸۳؛ والجواهر السنیة، ص ۷۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹.

در جستجوی معرفت، با عافیت و جمال

پس معرفت حقیقی بهترین میوه و بهترین ثمره و مطلوبی است که سالک راه خدا باید در جستجوی آن باشد؛ یعنی اوّل و آخر حرکتش باید در طلب معرفت باشد؛ مثل آدم تشنه‌ای که در طلب آب است و آب را جستجو می‌کند، شخص سالک هم باید در طلب معرفت و شناخت خدا باشد. اگر بگویند طالب چه هستی؟ و چه چیزی را جستجو می‌کنی؟ اگر در زوایای دلش جستجو کنند، جز طلب معرفت چیز دیگری در دلش نباشد و فقط دنبال خدا برود.

دعا هم که می‌کند باید همان را که در دلش هست همان را بخواهد، معرفة النفس و معرفة الله را بخواهد و بگوید: خدایا! معرفت خودت را به من عنایت بفرما!

البته عرض کردیم که باید معرفت را «فی عافیة» طلب کند و بگوید: خدایا! با عافیت این معرفت را به ما عطا کن! در روایت است که: خَيْرُ مَا يَسْأَلُ اللَّهُ الْعَبْدُ الْعَافِيَةَ.^۱ «بهترین چیزی که بنده از خداوند درخواست می‌کند، عافیت است.»

فرض کنید کسی جنایتی کرده و او را به نزد سلطان می‌برند، او سلطان را می‌بیند، اما بعد از اینکه او را می‌زنند و تأدیبش می‌کنند و دست و پایش را می‌بندند و غل و زنجیر می‌کنند.

یک وقت انسان را این‌طور با حالت قهر و غضب نزد سلطان می‌برند و با این حال به سلطان معرفت پیدا می‌کند، یک وقت هم نه، گل

۱. همان مصدر، ج ۷۸، ص ۱۷۳.

به دستش می دهند و تنظیف و تطهیرش می کنند و لباس نو به تنش می پوشانند و با محبت پیش سلطان می برند. هر دو به سلطان معرفت پیدا می کنند و او را می بینند، هر دو لقاء سلطان برایشان میسر و حاصل می شود، منتها یکی با قهر می رود و یکی با لطف!

انسان باید همیشه عافیت را از پروردگار بخواهد؛ خدایا! ما را با عافیت یعنی با سلامت به سر منزل مقصود برسان! یعنی خدایا! معرفت که می خواهی بدهی معرفت جمالیّه بده، نه معرفت جلالیّه.

رسیدن به فناء، با جلال

گرچه جلال با معرفت إلهی مقترن است، بخواهی یا نخواهی؛ یعنی فناء میسر نخواهد شد، إلا بالجلال. أمّا آن جلال با این جلال فرق می کند؛ یکی در مسیر سلوک است و یکی در مقصد و فناء. این جلال، گرفتن هستی سالک است از آنانیت، خودیت و نفسیت او. نفسش را می گیرند کائناتاً من کان. هر که در آن حریم بخواهد وارد گردد، باید اول توفی شود و اول نفس و جانش را بگیرند و بعد وارد شود و إلا محال است وارد گردد.

پس بنابراین چه سالک با جمال و چه با جلال بخواهد مسیر لقاء پروردگار و فناء حضرت حق را طی کند، در پایان کار جلال در او منطوی است و حتماً با جلال همراه است و بدون آن، امر لقاء میسر نخواهد شد. ولی گاهی در مسیر با جلال و ابتلائات و مصائب او را سیر می دهند و امر بر سالک دشوار می گردد و گاهی با جمال و عشق او را می برند. البته به هر حال کار سالکی که با اختیار و با پای خود، با عمل

و رفتار خود، با اطاعت خود، به دستورات سیر و سلوک عمل کرده و این مسیر را طی می‌کند آسانتر از دیگران است و کمتر تحت جلال الهی قرار می‌گیرد و جلال را همراه با جمال می‌بیند، ولی دیگران همه این مسیر را در عالم آخرت با جلال سیر می‌کنند و عقبات بعد از مرگشان بسیار دشوار است و اصلاً با مصائب این عالم قابل مقایسه نیست.

دستورالعملی جامع، برای رسیدن به لقاء الله

به هر حال برای طی این مسیر باید زحمت کشید و مجاهده کرد. در اواسط همین مجلد از کتاب *الله‌شناسی دستورالعمل کوتاه و جامعی* را از مرحوم عارف بزرگوار شیخ محمد لاهیجی در شرح *گلشن راز*، برای رسیدن به مقام لقاء الله آورده‌اند، چند خطی از آن را به مناسبت بخوانیم. ایشان می‌فرماید: برای رسیدن به مقصود بعد از رسیدن به استاد باید این مسائل را مراعات کند:

«على الدوام متوجه حق باشد و عادت به صدق أقوال و أفعال نماید و از مشتبهیات و لذات نفسانی إعراض کند و نفس را از رذائل اخلاق و نقائص أعمال مُزگی سازد و به طاعات و عبادات بدنی به مقتضای شرع شریف نبوی صلی الله علیه و آله مشغول گردد و از افراط و تفریط مجتنب باشد و از هرچه مانع توجّه او به جانب حق باشد به کلی روی بگرداند و قَلَّتْ کلام و قَلَّتْ منام و ذکر به دوام و قَلَّتْ طعام راورد و شعار خود سازد.»^۱

۱. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۹۲.

قَلَّتْ طَعَامٌ وَقَلَّتْ مَنَامٌ وَقَلَّتْ كَلَامٌ، سه اصل از اصول مهمّ سلوک
إلى الله است. انسان باید بر خلاف میل نفس خود، این اُعمال را انجام
دهد تا بتواند سیر کند؛ کم غذا بخورد، کم صحبت کند و کم بخوابد!
انسان اگر طالب خداست، باید به این دستورات عمل کند. تمام
علماء سیر و سلوک و عرفان این سه را از مقدّمات عرفان شمرده‌اند.

اَوَّلُ قَلَّةِ الْكَلَامِ

کم صحبت کند. انسان نباید هرچه را که دوست دارد انجام دهد.
نباید تابع هوای نفس باشد؛ باید به دنبال آن چیزی باشد که مفید است.
مرحوم علامه والد رضوان الله علیه می فرمودند: زیاد صحبت کردن از
سرمایه خرج کردن است، انسان را فقیر و بی چیز می کند، همین طور از
انسان می گیرد و کم می نماید.

قَلَّةُ الْكَلَامِ دستور شرع مقدس است. ائمه طاهرين عليهم السلام
فرموده‌اند: کم صحبت کنید؛ حضرت أمير المؤمنين عليه السلام
می فرمایند: الصَّمْتُ مَنجَاةٌ.^۱ «صمت و سکوت موجب نجات است.»
الزِّمِ الصَّمْتُ يَسْتَنْزِلُ فِكْرُكَ.^۲ «ملازم با سکوت باش فکرت نورانی شده
و روشن می گردد.» همچنین می فرمایند: الصَّمْتُ رَوْضَةُ الْفِكْرِ.^۳
«سکوت بوستان تفکر است.»

سکوت ریاضت نفس است؛ هم انسان را از گناه در امان نگه
می دارد و نجات می دهد و هم فکر و توجّه به نفس را تقویت نموده و

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۲۱۵.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۲.

۳. همان مصدر، ص ۳۷.

انسان را به خودش مشغول می‌کند.

نفس میل دارد صحبت کند، انسان باید جلوی نفس را بگیرد؛ همین جا به نفس تودهنی بزند و شهوت و صولت نفس را در صحبت کردن بشکند.

دستورالعملی که به بعضی افراد می‌دادند دستورالعمل سکوت بود؛ می‌فرمودند: آقا شما فقط سکوت کن! ذکر شما سکوت است.

این عظمت سکوت را می‌رساند! البتّه در روایت داریم: سکوتی مطلوب است که با تفکر و توجّه همراه باشد؛ یعنی انسان در آن به یاد خدا و یاد آخرت بوده و غافل نباشد.

كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ لِلَّهِ فِيهِ ذِكْرٌ فَلَعُوْهُ وَكُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَسَهْوٌ
وَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ فَلَهْوٌ.^۱ «هر سخنی که در آن ذکر و یاد خداوند
نباشد لغو است و هر سکوتی که در آن تفکر و اندیشه نباشد سهو و هر
نگاهی که در آن عبرتی نباشد لهو است.»

دوم: قلة الطعام

انسان کم غذا بخورد؛ مَمْلَأَءَ اَدَمِيَّ وَعَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ فَاِنْ كَانَ
وَلَا بُدَّ فَثَلَتْ لِطَعَامِهِ وَ ثَلَتْ لِشَرَابِهِ وَ ثَلَتْ لِنَفْسِهِ.^۲ «هیچ‌کسی از بنی آدم
هیچ ظرفی را بدتر از شکم خود پر نکرده است. و اگر چاره‌ای ندارد،
معدّه‌اش را سه قسمت کند: یک قسمتش را برای طعام، یک قسمتش را
برای آشامیدن، یک قسمتش را هم برای تنفس خود بگذارد.»

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

یعنی ملاک این است که آرامشش بعد از غذا مثل قبل از غذا باشد. بعد از غذا سنگین نشود و حال توجّه و حضور قلبش کم نگردد. اگر بعد از غذا سنگین شد، ضرر دارد و نمی تواند راه خدا را طی کند، نمی تواند توجّه نماید.

شهوت در اصل غذا خوردن را که باید بشکند، حتّی شهوت در التذاذی که از غذا می برد را هم باید بشکند؛ مثلاً غذائی را که خیلی دوست دارد و با میل و شهوت می خورد، باید خود را از این التذاذ منع کند.

آقا رضون الله علیه می فرمودند: سالک نباید غذا را به خاطر خوش مزه بودن آن بخورد. در مورد خیلی از افرادی که در سیر و سلوک بودند تعریف می کردند که: ایشان اصلاً غذاهای لذیذ و خوش مزه صرف نمی کردند؛ یک نان و ماستی، نان و پنیری می خوردند و هیچ وقت غذاهای چرب و لذیذ میل نمی نمودند. اینها صولت شهوت و میل و رغبت به طعام را می شکستند و سالک باید این صولت را بشکند. مرحوم علامه می فرمودند: غذا را که می خورید برای این بخورید که قوّه و نیرو بگیرید و بتوانید اطاعت حضرت حق را انجام دهید و این لازم است.

ایشان نمی فرمودند: غذاهای لذیذ نخورید! نه، ولی می فرمودند: غذائی را که لذیذ است برای کیف و لذّتش نخورید. اگر غذا را به قصد تلذّذ بخورد، آن میل و رغبتی که در نفس است احیاء و زنده می گردد، در صورتی که آن میل باید شکسته شود. توجّه فرمودید! آن میل باید در هر حال شکسته شود.

سوم: قَلَّةُ الْمَنَامِ

باید کم بخوابید، زیاد نخوابید. به اندازه‌ای بخوابید که بدن نیاز دارد. سنین مختلف است. جوان باید بیشتر بخوابد و هرچه سن بالاتر می‌رود باید کمتر بخوابد. افرادی که سَنَشان خیلی بالاست بعضاً با چهار ساعت هم خوابشان تأمین می‌شود. بدن‌ها هم فرق می‌کند، کسی که با پنج ساعت خواب در شبانه‌روز، نیاز بدنش تأمین می‌شود، نباید پنج ساعت و نیم و شش ساعت بخوابد. باید به همان پنج ساعت اکتفاء کند. خلاصه انسان به آن میزانی که برای بدن نیاز است باید بخوابد، نه کمتر و نه بیشتر. اگر کمتر بخوابد مریض می‌شود و اگر بیشتر بخوابد بهره‌اش از آخرت کم می‌گردد. خواب زیاد انسان را در روز قیامت فقیر می‌کند، شب باید بلند شد و کار کرد.

ضرورت شب زنده‌داری

قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۱ می‌فرماید: «ای پیغمبر! همه شب را برخیز و به عبادت مشغول باش إِلَّا قَلِيلًا» بعد از اینکه فرمود: همه شب را برخیز مگر کمی از آن را، بلافاصله توضیح فرمود: نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ. «نصفش را یا کمی کمتر از نصف، یا از نصف هم مقداری بیشتر به عبادت مشغول باش.»

باید این مقدار از شب را به عبادت مشغول باشد، نه اینکه به

۱. آیات ۲ تا ۴، از سوره ۷۳: المزمّل.

مقدار ده دقیقه پانزده دقیقه بیدار باشد و نماز شب بخواند. با این مقدار فقط همین مقدار راه می‌رود، همین پانزده دقیقه راه می‌رود و با این مقدار راه خدا طی نمی‌شود. اگر کسی می‌خواهد راه خدا را طی کند باید شب راه برود، شب سیر کند و گرنه نمی‌شود.

عشرت شبگیر کن می‌نوش کاندل راه عشق

شب‌روان را آشنائی‌هاست با میر عسس

عشق‌بازی کار بازی نیست ای دل سر بباز

زان که گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس^۱

در راه خدا شب‌زنده‌داری لازم است. خدا این شاء الله ما را موفق کند که شب‌زنده‌دار باشیم. آن وقت این غفلت از انسان گرفته می‌شود. مرحوم علامه‌ی والد رضوان الله علیه می‌فرمودند: روز بروید به کارهائی که برایتان هست مشغول باشید؛ ما که طلبه هستیم باید درس بخوانیم، مطالعه کنیم، شما که فرض کنید کسب می‌کنید باید دنبال کسب و کارتان بروید، ولی شب باید کار کرد.

می‌فرمودند: شب کار کنید و روز خرج نمائید. شب باید بنزین گرفت و روز مصرف کرد و الا اگر شما شب بنزین نگیرید، روز همیشه از مایه خرج می‌کنید.

کراً می‌فرمودند: اگر می‌خواهید استفاده کنید و بهره ببرید، باید شب بیدار باشید؛ شب‌بیداری لازم است و بدون آن نمی‌شود. خداوند به پیامبرش هم می‌فرماید: شبها تحصیل کن و روزها خرج

۱. دیوان حافظ، ص ۱۲۳، غزل ۲۷۶.

کن. در ادامه آیات قبل در توضیح اینکه چرا باید شب را بیشتر به عبادت مشغول شد و روز برای این جهت کافی نیست می فرماید: **إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا**^۱. «تحقیقاً شب‌زنده‌داری برای تو گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است. زیرا در طول روز اشتغال در عالم کثرت تو را از توجّه و ذکر باز می‌دارد.»

هنگام تاریکی شب برای قدم برداشتن در راه خدا و جلب فیوضات و برکات و تجلیات الهی محکم‌تر و استوارتر است و آیاتی که انسان در شب قرائت می‌کند بیشتر در دل می‌نشیند و حضور قلب بیشتری برای انسان حاصل می‌کند. ولی در روز در عالم کثرت وارد شده و شناور می‌شوی! و اشتغال به کثرات و رفع حوائج سبب می‌گردد ساعت مناسبی برای عبادت و خلوت فراهم نشود؛ شبها را بیشتر برای عبادت قرار بده و آنچه شب تحصیل می‌کنی در روز خرج کن.

حصول لقاء خدا، با تحصیل مقدمات و اسباب آن

به هر حال باید مقدمات و اسباب سیر را فراهم کرد. مرحوم لاهیجی در ادامه می‌فرماید:

«و چون این مقدمات و اسباب مرتّب گردانید، آینه دل سالک که جام جهان‌نمای حقّ است به نور قدس و طهارت روشن، و از زنگ طبیعت مُصفا گردد. و چون از این عالم سفلی ظلمانی قطع تعلق نماید، روح او به پرواز و سیر عالم علوی درآید و عروج بر آسمانها و عرش و

۱. آیات ۶ و ۷، از سوره ۷۳: المزمّل.

بالای عرش حاصل شود و با روحانیات و ملائکه مناسبات پیدا آید و انوار الهی در دل پاک او تافتن گیرد؛ و او را به دیده سرّ، لقاء الله که غایت مقاصد و نهایت مرام است حاصل شود.^۱

وقتی انسان مقدمات را تحصیل نمود، دل انسان روشن و قلب منور می‌شود و سرّ انسان مطهر و پاک می‌گردد و کم‌کم بالا می‌رود و لقاء پروردگار حاصل می‌شود. دیگر از این بالاتر؟!

تأثیر زحمت و تلاش، و استاد، برای رسیدن به کمال

پس انسان نباید ناامید باشد و بگوید: اینها مختصّ اولیاء خداست، آنها هستند که چنین و چنان‌اند. نه آقا، شما هم بیا، چرا نمی‌توانی بیائی؟! هرکسی هر زحمتی بکشد به همان مقدار بهره می‌برد و بالا می‌رود، البته عبور از برخی مراحل بدون استاد کامل خیلی دشوار است، ولی در هر حال عمل هرکسی در عالم حرمت دارد. از مرحوم نخودکی نقل شده است که: ایشان در اواخر عمر می‌فرمودند: من در خودم نقصی می‌بینم و خودم را کامل نمی‌دانم و استادی طلب می‌کنم که کامل باشد و من را سیر بدهد.^۲

۱. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲. ایشان در ضمن نامه‌ای این‌گونه فرموده‌اند: «اگر کسی طالب باشد خداوند به مضمون وعده خود: لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، راه را به او می‌نماید. اگر در هر ورطه‌ای بیفتد، چون طالب راه خداست آن طلب او را به منزل می‌رساند. سالکا اندر طلب زن هر دو دست کاین طلب در راه نیکو رهبر است امید است این طلب، شما را به مقصد برساند. أمّا این حقیر دوسه نفر از

⇨ بزرگان را از زمان طفولیت تا اوائل تکلیف دیدم و صفات بزرگی را در آنها به چشم خود مشاهده نمودم، ولی قسمت نبود. یکی از آنان، ده ساله بودم که فوت شد. دیگری را وقتی که از مشهد به قصد زیارت کربلا به اصفهان آمدم در شاهرضای اصفهان ملاقات نمودم. گفتم: به زیارت کربلا می‌روم و سپس می‌آیم به خدمت او. اما حقیر در کربلا بودم که خبر فوت او را آوردند! و بعد از آن به کسی برنخوردم.

گاهی بعضی اظهار طلب می‌کنند، می‌گویم: وَالله! من خود را قابل این منصب نمی‌بینم، الا اینکه چون فقها عنوان می‌دارند که اگر کسی در بلدی بود که مجتهد نداشت و دست او به مجتهد نمی‌رسید، اما یک نفر بود که بتواند جامع عباسی شیخ بهائی با حدیثه مجلسی را درس بگوید و توضیح دهد، تکلیف مردم آن است که تا وقتی که به مجتهدی برسند مسائل را از او اخذ کنند.

حقیر به این عنوان، گاهی دوستان را که طالب راه خدا می‌بینم و مشاهده می‌کنم که دست آنها به کسی نمی‌رسد، مطالبی را که از بزرگان شنیده‌ام به آنها می‌گویم، و الا خداوند می‌داند که ابدأ خود را قابل إرشاد و هدایت نمی‌دانم، و با هر کس مراوده داشته‌ام این مطلب را تصریح نموده‌ام که: وَالله! من اهل نیستم و خود را قابل نمی‌دانم، الا آنکه چون اهلی را نمی‌بینم که خود نزد او بروم و یا دیگری را به او راه بنمایم، و این اشخاص مدعی را مدعی باطل می‌دانم، لذا مطالبی را که از بزرگان شنیده‌ام، برای آنها می‌گویم.

و اما درباره التماس دعا، امیدوارم که خداوند توفیق دهد که در دعای در حق طالبان راه حق تفصیری بنمایم، چونکه خود طالبم و می‌دانم شخص طالب چه حالی دارد، لذا کوتاهی نمی‌کنم، و لَیْنَعَمَ مَا قَالُ:

دلم سوخت بر طالبی ره‌نورد که می‌گفت با حسرت و آه و درد

دریغا که هر سو که بشتافتم نه رستم نه وارسته‌ای یافتم»

(نشان/زبی‌نشان‌ها، ص ۱۳۳ و ۱۳۴) ⇨

ایشان با آن زحماتی که کشیده بودند و با آن خون دلهائی که خورده و با آن رنجهائی که دیده بودند و بیداری شبها و ریاضتها، این طور می فرماید.

مرحوم علامه والد رضوان الله علیه می فرمودند: مرحوم آقا شیخ حسن علی نخودکی خیلی ریاضت کشیده بود و اگر استاد کاملی مثل مرحوم آقای حدّاد یا مرحوم آیه الله قاضی داشت، مسلماً به عالم توحید راه پیدا کرده بود.

پس هرکس هر زحمتی که بکشد و خلوص داشته باشد ولو استاد نداشته باشد حرمت پیدا می کند؛ آقا می فرمودند: یک لا إله إلا الله که یک شخص می گوید پیش خدا حرمت دارد ولو اینکه اهل سیر و سلوک نباشد. همین یک لا إله إلا الله حق بر گردن انسان می آورد!

در مورد بعضی از این افرادی که در مسجد قائم علیه السلام می آمدند و چه بسا نسبت به امور مسجد با مرحوم والد تعارض داشتند و موجبات اذیت و کارشکنی را فراهم می کردند و حرف گوش نمی نمودند می فرمودند: انسان نمی تواند اینها را با شمشیر غضب بزند و از بین ببرد، اینها لا إله إلا الله گو هستند و یک لا إله إلا الله با اخلاص که در مسجد یا در منزل می گوید، بر انسان حق پیدا می کند.

❦ در ضمن نامه دیگری این چنین فرموده اند: «وقتی که شما از حقیر استرشاد کردید، گفتم: خود را قابل نمی دانم، أمّا برای آنکه بیکار نباشید چیزی می گویم که مشغول باشید تا وقتی برسید به کاملی، آن وقت ترک کنید و به دستور او عمل کنید. اگر به کاملی رسیدید دیگر با من چه کار دارید؟ و اگر به انسان کامل نرسیدید چرا آن را ترک کردید؟» (همان مصدر، ص ۱۴۶)

حال اگر کسی در راه خدا باشد و به عشق او زنده بوده و به عشق او راه برود و به عشق او بخوابد، حَقّش خیلی بیشتر می شود و قابل مقایسه نیست.

لقاء خدا، با فناء فی الله

مرحوم لاهیجی در ادامه اشعاری آورده و می فرماید:

«چون تو دیدی پرتو آن آفتاب

تو نماندی باز شد آبی به آب

قطره بودی گم شدی در بحر راز

می نیابی این زمان آن قطره باز

گرچه گم گشتن نه کار هرکسی است

در فنا گم گشتگان چون من بسی است»

لقاء خدا را بیان می کند و می گوید: وقتی وارد دریا شدی، دیگر تو قطره نیستی؛ فقط دریاست و تو در آن گم شدی و از تو اثری باقی نماند. و این طور نیست که درجه فنا شامل حال هرکسی شود. این طور نیست که هرکسی به مقام طهارت برسد؛ جَلَّ جَنابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ.^۱ «جناب پروردگار خیلی جلیل و عظیم است و برتر از آن است که شریعه و راه برای هر واردی باشد.» چنین نیست که هرکسی که بخواهد وارد حریم پروردگار بشود، بتواند وارد گردد.

۱. شرح/شارات، ج ۳، ص ۳۹۴. (نمط نهم: فی مقامات العارفين)

جناب عشق بلند است همّتی حافظ

که عاشقان ره بی همّتان به خود ندهند^۱

ولی این طور هم نیست که راه بسته باشد و کسی نتواند به فناء
برسد. این طور نیست که این راه مشتری نداشته باشد، نه؛ در همه نقاط
عالم دل سوختگانی هستند، منتها ما نمی شناسیم، گرچه کم اند بلکه اقل
قلیل اند.

گرچه گم گشتن نه کار هرکسی است

در فنا گم گشتگان چون من بسی است

استفاده از عمر و مراعات دستورات

پس باید از عمر استفاده نمود، باید همّت کرد. انسان باید
گذشته ها را از همین جا قطع کند، از حالا بیاید خودش را وارد مسیر خدا
نماید؛ قَلَّةُ الطَّعَامِ، قَلَّةُ الْكَلَامِ، قَلَّةُ الْمَنَامِ، این دستورات را مراعات کرده و
وارد عمل به همین سه چیز مختصر شود؛ اگر بهره نگرفت!

شما یک هفته (نه یک سال) انجام دهید، (قَلَّةُ الْكَلَامِ، کم صحبت
کنید. قَلَّةُ الْمَنَامِ، کم بخوابید و شبها بلند شوید و تهجد کنید. قَلَّةُ الطَّعَامِ،
کم غذا بخورید) بهره اش را می بینید، به اربعین نرسیده انسان بهره اش را
نقد می بیند نه اینکه نسیه ببیند.

خدا إِنْ شَاءَ اللَّهُ به ما توفیق دهد که از غفلت بیرون بیائیم و همیشه
در ذکر باشیم، همیشه متوجّه حضرت حق باشیم.

۱. دیوان حافظ، ص ۶۵، غزل ۱۴۲.

بود در اوّل همه بی‌حاصلی
 کودکی و بی‌دلی و غافلی
 بود در اوسط همه بیگانگی
 وز جوانی شعبه دیوانگی
 باز در آخر که پیری بود کار
 جان خرف در مانده تن گشته نزار
 چون ز اوّل تا به آخر غافلی است

حاصل ما لاجرم بی‌حاصلی است^۱

إن شاء الله حاصل ما بی‌حاصلی نخواهد بود. إن شاء الله همه‌اش حاصل خواهد بود؛ وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ^۲. همه چیز را باید با «إن شاء الله» گفت. بله شما کار کنید، شما زحمت بکشید، شما بیدار باشید، شما عمل کنید، از خدا امید داشته باشید إن شاء الله، همه‌اش حاصل خواهد بود إن شاء الله.

خدایا! به برکت محمد و آل محمد به همه ما توفیق عنایت بفرما که این دستورات سلوکی را که برای همه سالکین راه خدا است، إن شاء الله به نحو احسن و اتمّ انجام دهیم. مثل آن قطراتی که به دریا ملحق شدند و دریا شدند، ما را هم به برکت محمد و آل محمد داخل دریا بفرما!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

۱. منطق الطیر، ص ۱۵۹.

۲. قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۷۶: الإنسان.

مجلس صد و هجدهم

شرح مقدمهٔ اندیشناسی (۵)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

تا اینجا عرض شد که: عالم وجود همه به طفیل انسان خلق شده‌اند
 و انسان میوه این عالم و حقیقت آن است. تمام موجودات به جهت کمال
 انسان و رسیدن او به فناء فی الله مسخر گشته و برای او خلق شده‌اند.

نرسیدن به کمال، با تخطی از مسیر

بناءً عَلَى هذا الأساس انسان باید در همان مسیری که پروردگار
 متعال او را برای آن مسیر خلق کرده، حرکت نماید. تخطی از آن مسیر،
 اعوجاج، توقف و عقب ماندگی است و نتیجه کال از دنیا رفتن است.
 انسان باید به کمال برسد و از دنیا برود.

اگر نرسد کال و خام از دنیا می‌رود؛ یعنی آن نتیجه غائی از خلقت
 برای انسان حاصل نگشته و عمرش سپری می‌شود و وقتی در روز قیامت
 پرده کنار رفته و حقیقت منکشف شود، دست حسرت به دندان می‌گردد.
 البته احتیاج به قیامت هم ندارد، بلکه از همین جا که انسان رختش

را می‌تکاند و به عالم قبر می‌رود متوجّه می‌شود که چرا من کار نکردم! من که دستم باز بود و می‌توانستم عبادتی کنم، من که قلبم در حرکت بود و می‌توانستم توجّهی بنمایم، چرا نکردم یا چرا کم کار انجام دادم؟! آن توجّهی که باید صددرصد بوده و تمام شبانه‌روز را استیعا ب کند چرا آن توجّه را نداشتم.

خلاصه حسرت گریبان‌گیرش می‌شود. همه چه مؤمنین و چه غیر مؤمنین حسرت می‌خورند، حتّی مؤمنین هم اظهار غبن می‌کنند. در روایات داریم که: مؤمنین وقتی به بالا نگاه می‌کنند و می‌بینند به آن درجات عالیه راه ندارند، (گرچه درجه خودشان نیز عالی است امّا اعلی از آن درجه نیز در بهشت هست) می‌گویند: ای کاش ما بیشتر کار می‌کردیم! خلاصه آنجا همه‌اش «ای کاش!» می‌گویند.

مؤمن حقیقی و ارزش انسان کامل

مرحوم علامه والد قدّس‌الله‌نفسه‌الزکیّه در کتاب شریف *الله‌شناسی*، از مرحوم شیخ محمّد لاهیجی رضوان‌الله‌علیه در شرح *گلشن‌راز*، این چنین نقل می‌فرمایند:

«چون غرض از ایجاد عالم، معرفت است و معرفت حقیقی جز انسان کامل را حاصل نیست، پس عالم به طفیل انسان مخلوق شده باشد؛ فلّهذا فرمود که:

جهان آن تو و تو مانده عاجز

ز تو محروم‌تر کس دید هرگز؟»^۱

۱. *الله‌شناسی*، ج ۱، ص ۱۹۴.

خداوند این عالم را برای ما خلق کرده است و ما دستهایمان را در بند گذاشتیم و پاهایمان نیز در غل و زنجیر است؛ نه راهی می‌رویم و حرکتی می‌کنیم و نه تکانی می‌خوریم. تمام این آمال و آرزوها همه غل و زنجیرهایی است که به خودمان بسته‌ایم، به پاهایمان و دستهایمان و قلب و فکر و مغزمان بسته‌ایم و هیچ تکانی نمی‌خوریم.

اگر شما همّت کنید و به طرف خداوند بروید و به لقاء خدا برسید، هر وقت از دنیا بروید به تحقیق شهید از دنیا رفته‌اید. در روایت داریم که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: «أَيُّ مَيِّتَةٍ مَاتَ بِهَا الْمُؤْمِنُ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۱ «به هر مرگی که مؤمن از دنیا برود او شهید از دنیا رفته است.» منظور مؤمن حقیقی است! نه هر کسی که «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» بگوید. مؤمن کیست؟ مؤمن حقیقی همان انسان کامل است که به هر شکلی و در هر جائی رحلت کند همیشه شهید است، چون دائم در حال طهارت و طاعت است.

لذا حضرت پس از این روایت، این آیه را خواندند که در وصف مؤمنین کامل است: «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^۲ «و کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آوردند، ایشان همان راستگویان و گواهان نزد پروردگار می‌باشند.»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۱۱.

۲. قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۵۷: الحديد.

رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم فرمودند: **وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ**.^۱ «مؤمن حرمتش در نزد خداوند بیشتر و گرامی تر از ملک مقرب است.» آن کسی که مرتبه اش از ملک مقرب هم بالاتر است همان انسان کامل است که طهارت محض است و گرنه کسی که آلودگی و ظلمت دارد با ملک مقرب مقایسه نمی شود.

و نیز حضرت فرمودند: **وَاللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ**.^۲ «قسم به خدا حقاً این طور است که حرمت مؤمن از کعبه عظیم تر است.» این کعبه ای که آدم دورش می چرخد و طواف می کند، مؤمن از این کعبه عظیم تر است. این قدر مقام دارد.

این معنا را حضرت با دو تأکید بیان می فرمایند؛ یکی قسم به اسم جلاله و دیگر لام تأکید. آیا مراد آن کسی است که صرفاً شهادتین را می گوید ولو إخلاص و تقوی نداشته باشد؟ نه، آن کسانی که به کمال رسیده اند، آنها أعظم من الکعبه هستند.

کعبه حرمتش خیلی زیاد است و آن قدر عظمت دارد که امام و حجت خدا را به آن تشبیه کرده اند؛ پیامبر صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم فرمود: **مَثَلُ عَلِيٍّ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي**.^۳ «مثل علی بن ابی طالب مثل کعبه است، همه باید به نزد کعبه بروند و او لازم نیست به نزد کسی برود.» امیرالمؤمنین علیه السلام کعبه است. کعبه حقیقی وجود نازنین

۱. مشکوٰۃ الأنوار، ص ۷۸.

۲. النخبال، ج ۱، ص ۲۷.

۳. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۱۱۸.

أمیر المؤمنین علیه السلام و آن روح مطهّر و پاک و طاهر است. تَوَجَّه فرمودید! مؤمنی که حرمتش بیش از کعبه است همان مؤمن حقیقی است. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: **نَظَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالْبَيْتِ! مَا أَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ! وَاللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ، لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَمِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةً: مَالَهُ وَدَمَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السَّوْءِ.^۱**

«حضرت به کعبه نظر کردند و فرمودند: به به! از این خانه! چقدر تو با عظمت هستی و چقدر حرمت تو در نزد خداوند عظیم است! و قسم به خدا حقاً مؤمن حرمتش از تو بیشتر است، چون خداوند از تو فقط یک چیز را حرام نموده و از مؤمن سه چیز را: مالش را و خونس را و اینکه به او گمان بدی برده شود.»

چه کسی هر گمان سوئی درباره او حرام است؟ آن کسی که به مقام خلوص رسیده و در او جز طهارت چیزی باقی نمانده و همه ناخالصی هایش از بین رفته است.

در این روایات حضرت می خواهند مقام مؤمن را معرفی کرده و افراد را برای رسیدن به این درجه ترغیب فرمایند، درجه ای که به ندرت کسی بدان می رسد و به تعبیر امام صادق علیه السلام: **الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ.^۲** «مؤمن از اکسیر هم کمیاب تر است.»

۱. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

حالا! این مؤمن عادی، این همه قیود و بندها را باید کنار زده و به آن حقیقت ایمان برسد. این نورهای جزئی که خدا به انسان داده و این محبت‌های جزئی که نسبت به خودش روزی انسان کرده، اینها را باید تشدید نمود، باید دائماً این محبت را زیاد کرد و به قلب مرور داد تا به کمال برسد؛ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا.^۱ بهشتیان چه می‌گویند؟ «خدایا! نوری که به ما دادی این را تمام کن.» یعنی برسان به آن نهایت که دیگر فوق آن نوری نیست.

عاجز از تحصیل معرفت؛ محروم‌ترین خلایق

جهان آن تو و تو مانده عاجز

ز تو محروم‌تر کس دیده هرگز؟^۲

جهان برای تو خلق شده و تو عاجزی و استفاده نمی‌کنی، آیا از تو محروم‌تر کسی دیده است؟ نه فقط استفاده نمی‌کنی، بلکه این نعمی که خدا عنایت کرده را در راه خلاف استفاده می‌نمائی. پناه به خدا! فکرت را می‌بری در چیزهایی که نباید ببری، در قلبت تعلقاتی وارد می‌کنی که نباید بکنی، در جاهائی حرکت می‌کنی که نباید بکنی، و قِسْ عَلَى ذَٰلِكَ فَعَلَلْ وَ تَفَعَّلَلْ.

«یعنی جهان از آن تست و به جهت تو جهان را آفریده‌اند تا همه آلات و اسباب تو باشند، و تو را از برای معرفت خود آفریده‌اند؛ که:

۱. قسمتی از آیه ۸، از سوره ۶۶: التَّحْرِيم.

۲. گلشن‌راز، جواب سؤال سوم، ص ۲۶.

يَا بَنَ آدَمَ! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي. و توبه لذات طبیعی گرفتار و پایبند شده و از تحصیل معرفت که مخلوق برای آن گشته‌ای عاجز مانده و تابع نفس اماره گشته، نمی‌توانی که ترک دو روزه لذت فانی نموده، کمالات جاودانی که در ضمن معرفت الهی است به دست آری و خود را از حرمان ابدی خلاص نمائی!^۱

خلاصه این قضیه، قضیه دو کفه میزان است؛ یک کفه و یک طرف حرمان ابدی است یعنی محروم شدن تا ابد. وقتی که انسان از دنیا می‌رود همانی است که از دنیا رفته و دفتر عمل بسته می‌شود و تا هر مقدار که راه رفته همان‌جا دفتر عملش ختم می‌شود و دیگر گشوده نمی‌گردد. اگر انسان به مقصد نرسیده باشد حرمان ابدی است، تا ابد محروم است، مگر آنکه عنایت خاصّی نصیب وی شود و خداوند تفضلاً از او دستی بگیرد.

کفه دوم و طرف دوم سعادت ابدی است برای کسانی که رسیده‌اند. اینها تا ابد سعادت‌مندند!

حال باید چه کرد؟ باید همّت را عالی نمود و از این دنائت و پستی همّت دور شد. انسان باید خودش را بالا بکشد و قلبش را کامل به خدا بدهد. باید در عین اینکه کار و وظائفش را انجام می‌دهد همیشه با خدا باشد. آن طلب باید همیشه در دل زنده باشد؛ یعنی خداجویی، دنبال خدا رفتن، دنبال خدا گشتن.

«پس به واسطه این دنائت همّت و عدم انقیاد، محروم‌تر از تو و

۱. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۹۴ و ۱۹۶.

بینواتر از تو از موجودات کس ندیده. زیرا که باقی موجودات به جهت آنچه مخلوق شده‌اند از آن تجاوز ندارند.^۱

هر موجودی را که خدا خلق کرده، در مسیر خودش حرکت می‌نماید؛ این درخت سیب که خدا خلق کرده در مسیر خودش دارد حرکت می‌کند، شکوفه می‌دهد، و بعد از آن تبدیل به میوه می‌شود و سیب می‌دهد و وقتی رسید می‌افتد؛ آیا غیر از این انجام می‌دهد؟! تمام موجودات را شما حساب کنید، جمادات را حساب کنید، نباتات را حساب کنید، و به قولی حیوانات نیز چنینند. تمام در همان مسیری که خدا معین کرده در همان مسیر حرکت می‌کنند، ولی این انسان در آن مسیری که خداوند او را برای آن خلق کرده و برایش تقدیر فرموده حرکت نمی‌کند.

این عالم، عالم اختیار و انتخاب و مجاهده است و باید انسان تسلیم خدا شده و به حکم عقل عمل نماید. سرّ وجود دو عالم غیب و شهود همین است. اینکه آن عوالم را به ما از قبل نشان نمی‌دهند به خاطر همین است. اگر آن نعمت‌ها و آن حور و قصور و... را در همین عالم شهود به ما نشان دهند، همه می‌شوند از اولیاء الله، همه می‌شوند زاهد و عابد و مؤمن، ولی نشان نمی‌دهند؛ سرّش همین است که انسان تسلیم شود و از آنانیّت درآید، لذا فرمود: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**.^۲ «کسانی که به غیب ایمان می‌آورند.»

۱. همان مصدر، ص ۱۹۶.

۲. صدر آیه ۳، از سوره ۲: البقرة.

«باقی موجودات به جهت آنچه مخلوق شده‌اند از آن تجاوز ندارند و نمی‌دانند که غیر از آن کمالی که ایشان دارند هست، و به جهت عدم قابلیت، از حرمان آن کمال که از انسان مطلوب است معذورند.»^۱ آن کمالی را که خداوند در انسان قرار داده در موجودات دیگر قرار نداده است و آنها اصلاً نمی‌دانند که کمالات دیگری هم هست، لذا همه معذورند، أمّا انسان چه؟! انسان عذری ندارد.

گنج عالم در قلب انسان

«تو که می‌دانی و به جهت آن مخلوق شده‌ای فریفته و اسیر لذّات بهیمی و تمتّعات نفسانی گشته و از مقصود دو جهانی باز می‌مانی. شعر: این چه نادانی است یک دم با خود آی
سود می‌خواهی از این سودا برای
گنج عالم داری و کدّ می‌کنی
خود که کرد آنچه تو با خود می‌کنی؟
پادشاهی، از چه می‌گرددی گدا؟
گنجها داری، چرائی بینوا؟»^۲

گنج عالم در قلب شماست، در دست شماست. عالم را برای شما خلق کرده است، شما را هم برای وصال خود خلق کرده است؛ پس شما گنجینه هستی! شما وجودت گنجینه الهی است، اگر حرکت کنی و تکانی

۱. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. همان مصدر.

بخوری، می توانی این گنج را استخراج کنی، آن وقت داری گدائی می کنی!
 «گنج عالم داری و کدّ می کنی؟!» «کدّ» یعنی تلاش و کوشش و
 این در و آن در زدن. آدمی که متموّل و متمکّن و سرمایه دار است
 هیچ وقت برای تحصیل یک قِران و دو قران این در و آن در نمی زند.
 گنج عالم داری و کدّ می کنی؟

خود که کرد آنچه تو با خود می کنی؟
 پادشاهی، از چه می گردی گدا؟

گنجها داری، چرائی بینوا؟
 یعنی تو خدا را داری و آمدی به این تعلّقات دنیا چسبیدی و به
 این خرمهره ها تعلّق پیدا کردی و اینها قلبت را گرفته و به خود مشغول
 نموده است و از گنجینه حقیقی و واقعی غافل شدی؛ این گدائی است!
 کدام جاهلی این کار را کرده که تو داری می کنی؟! تو پادشاهی، چرا
 گدامنشی!

«و چون از لذّات شهوانی و مشتهیات نفسانی خلاصی ندارد
 می فرماید که: متن:

چو محبوسان به یک منزل نشسته

به دست عجز، پای خویش بسته»^۱

مثل افرادی که محبوس شده و غل و زنجیرشان کرده اند و
 نمی توانند تکان بخورند و همین طور در حبس نشسته اند، انسان هم
 وقتی تعلّقات دنیائی دارد و مشتهیات نفسانی تمام وجودش را گرفته و

از این پرده اوهام و تخیلات بیرون نمی رود و آمال و آرزوها سرتاسر وجودش را گرفته، این شخص مثل آن محبوسی است که با دست خود، پای خود را قید و زنجیر زده و اصلاً نمی تواند حرکت کند.

باید همه زنجیرها را بُرد و بعد در اتاق را باز نماید و حرکت کند و برود، ولی این کار را نمی کند، چرا؟ چون گمان می نماید حقیقت را در همین جا پیدا کرده است، درحالی که حقیقت غیر از این است، واقعیت چیز دیگری است.

عقلش به همین قدر است که می پندارد غیر از این دو روزه دنیا، اصلاً هیچ چیزی نیست، این طور می پندارد و در همین جا هم حبس می شود و همین جا هم از دنیا می رود، همین جا هم حشر و نشر پیدا می کند. در عالم قیامت نیز همین طور، وقتی نامه عملت بسته شد، باز نمی شود.

تحصیل حرارت عشق الهی

«یعنی همچون کسی که بند گران بر پای وی نهاده باشند و از آنجائی که نشسته است نتواند که بیرون رود، تو در منزل تقلید و طبیعت و هوای نفس گرفتاری و از آن تجاوز نمی توانی کرد. و پای سیر و سلوک خود به دست عجز بسته و پنداری که از این قیود خلاص نمی توان شد. و از غایت فسرده گی که از برودت تقلید و هوای نفس در تو اثر کرده، گوئیا همچو مرده اصلاً حرارت شوق و ذوق عشق در تو نیست.»^۱

۱. همان مصدر، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

آدمی که از دنیا می‌رود بدنش سرد می‌شود، آدمی که زنده است بدنش گرم است. ایشان نیز می‌فرمایند: افرادی که تابع شهوات و آمال و آرزوها هستند و به یاد خدا نیستند و به آن مبدأً اصلاً توجه ندارند، اینها مثل مردگانی هستند که به صورت زنده‌اند، چرا؟ زیرا همان‌طور که مرده حرارت ندارد، اینها نیز حرارت شوقِ الهی و عشق خداوند در وجودشان نیست و همه‌اش برودت و سردی است.

«شعر:

زنده شو، این مردگی از خود ببر

گرم شو، افسردگی از خود ببر

آتشی از عشق او در دل فروز

خرمن تقلید را یک سر بسوز»^۱

پس این برودت باید تبدیل به حرارت شود، داغ شود و وجود خودش را بسوزاند. آنهایی که حرارت عشق خدا در دلشان رسوخ کرده و دلشان منور به توحید شده است، اینها نفوسشان نفوس حاره است؛ یعنی گرم است، یعنی آتش عشق خدا اینها را آب می‌کند.

ایشان نیز می‌فرماید: این‌طور زنده شو! مثل مرده نباش!

زنده شو، این مردگی از خود ببر

گرم شو، افسردگی از خود ببر

آتشی از عشق او در دل فروز

خرمن تقلید را یک سر بسوز

إن شاء الله خداوند ما را موفّق بدارد که نفسمان از برودت بیرون
آید و حرارت عشق و شوق خدا و نور پروردگار در دل ما طلوع کند و
این حرارت تبدیل به عشق شود و وجودمان را یک سر بسوزاند و از
غیرخدا تهی و إن شاء الله از خدا پر نماید.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم



فهرست منابع و مصاد

فهرست منابع و مصادِر

۱. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبویة، به خط عثمان طه.
۲. نهج البلاغة، سیّد رضی، تحقیق دکتر صبحی صالح، هجرت، قم، طبع اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ***
۳. اثبات الهداة بالتصوُّص والمعجزات، شیخ حرّ عاملی، أعلمی، بیروت، طبع اول، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۴. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، تصحیح مؤسّسة آل البيت علیهم السلام، کنگره شیخ مفید، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۵. إرشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمّد دیلمی، الشّریف الرّضی، قم، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۶. الإقبال بالأعمال الحسنة (إقبال الأعمال)، سیّد ابن طاووس، تحقیق قیّومی اصفهانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۷. الأمالی، شیخ صدوق، کتابچی، طهران، طبع ششم، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۸. الأمالی، شیخ طوسی، دارالثّقافة، قم، طبع اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۹. الله شناسی، علامه آیه الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
۱۰. امام شناسی، علامه آیه الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
۱۱. أمثال وحکم، علی اکبر دهخدا، امیرکبیر، طهران، طبع دوازدهم، ۱۳۸۳ هـ.ش.

۱۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار أئمة الأطهار، ملاً محمّداً باقر مجلسی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۳. تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، عبدالواحد آمدی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۶۶ هـ.ش.
۱۴. تفسیر ابن عربی (تأویلات ملاً عبدالرزاق کاشانی)، دار إحياء التراث العربی، بیروت، طبع اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۵. تفسیر الصّافی، ملاً محمّداً محسن فیض کاشانی، مکتبة الصّدر، طهران، طبع دوم، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۶. تفصیل وسائل الشّیعة إلى تحصیل مسائل الشّریعة، شیخ حرّ عاملی، مؤسّسة آة البيت علیهم السّلام، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۱۷. تمهیدات، عین القضاة همدانی، منوچهری، طهران، طبع چهارم، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۱۸. تنبیہ الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه ورام)، ورام بن أبی فراس، مکتبة الفقیه، قم، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۱۹. جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، سیّد ابن طاووس، دار الرّضی، قم، طبع اول، ۱۳۳۰ هـ.ق.
۲۰. الجواهر السّنیة فی الأحادیث القدسیّة، شیخ حرّ عاملی، دهقان، طهران، طبع سوم، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۲۱. الخصال، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفّاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۲۲. دیوان ابن الفارض، عمر بن الفارض، دار الکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۲۳. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، زوّار، طهران، طبع چهارم، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۲۴. دیوان حافظ، خواجه حافظ شیرازی، امیر کبیر، طهران، طبع هشتم، ۱۳۶۱ هـ.ش.
۲۵. دیوان کامل شمس مغربی، شمس الدّین محمّد تبریزی مغربی، زوّار، طهران، طبع اول، ۱۳۵۸ هـ.ش.

۲۶. ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة، شهيد اول، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۲۷. رسالة سيروس لوك منسوب به بحر العلوم، تحقيق و تعليق علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، نور ملكوت قرآن، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۸ هـ.ق.
۲۸. رسالة لب السباب در سيروس لوك اولى الالباب، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، علامه طباطبائي، مشهد، طبع سيزدهم، ۱۴۳۶ هـ.ق.
۲۹. روح الأرواح فى شرح أسماء الملك الفتاح، احمد سمعاني، علمى و فرهنگى، طهران، طبع دوم، ۱۳۸۴ هـ.ش.
۳۰. روح البيان، اسماعيل حقى بروسوى، دارالفكر، بيروت، طبع اول.
۳۱. روح مجرد، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، علامه طباطبائي، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۳۲. روضة الواعظين وبصيرة المتعظين، فتال نيشابورى، انتشارات رضى، قم، طبع اول، ۱۳۷۵ هـ.ش.
۳۳. روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، ملا محمد تقى مجلسى، بنياد فرهنگ اسلامى، قم، طبع دوم، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۳۴. شرح لإشارات والتنبهات، خواجه نصير طوسى، دفتر نشر الكتاب، قم.
۳۵. الطراز الأول والكناز لما عليه من لغة العرب المعول، سيد عليخان مدنى شيرازى، مؤسسة آل بيت عليهم السلام، مشهد، طبع اول، ۱۳۸۴ هـ.ش.
۳۶. عدة الداعى ونجاح الساعى، ابن فهد حلى، تحقيق موحدى قمى، دارالكتب الإسلامى، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۳۷. عرائس البيان فى حقائق القرآن، روزبهان بقلی، دارالكتب العلمیة، بيروت، طبع اول، ۲۰۰۸ م.
۳۸. عوالى اللئالى العزیزية فى الأحادیث الدینیة، ابن أبى جمهور أحسانى، دار سيد الشهداء، قم، طبع اول، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۳۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، نشر جهان، طهران، طبع اول، ۱۳۷۸ هـ.ق.
۴۰. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، دار الکتاب الإسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۴۱. قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۴۲. الکافی، ثقة الإسلام کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الإسلامیة، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۴۳. کلیات سعدی، مصلح الدین سعدی شیرازی، تصحیح محمدعلی فروغی، طلوع، طهران، طبع پنجم، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۴۴. گلشن أحباب در کیفیت سیر و سلوک اولی الألباب، آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، طبع اول، ۱۴۴۱ هـ.ق.
۴۵. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، کرمان، طبع اول، ۱۳۸۲ هـ.ش.
۴۶. لسان العرب، ابن منظور، دارالفکر و دار صادر، بیروت، طبع سوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۴۷. مثنوی معنوی، ملا جلال الدین بلخی رومی، به خط سید حسن میرخانی، تاریخ کتابت ۱۳۷۴ هـ.ق.
- مجموعه ورام - تنبیه الخواطر و نزاهة التواظر
۴۸. المحيط الأعظم والبحر الخضم، سید حیدر آملی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طهران، طبع سوم، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۴۹. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ملا محمدباقر مجلسی، تصحیح رسولی محلاتی، دارالکتب الإسلامیة، طهران، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۵۰. مرصاد العباد، نجم الدین رازی (دایه)، علمی فرهنگی، طهران، طبع هشتم، ۱۳۷۹ هـ.ش.

۵۱. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۵۲. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، حافظ رجب برسي، أعلمی، بیروت، طبع اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۵۳. مشکوة الأنوار في غرر الأخبار، علي بن حسن طبرسي، المكتبة الحيدرية، نجف، طبع اول، ۱۳۸۵ هـ.ق.
۵۴. مصباح الشريعة ومفتاح الحقيقة، منسوب به امام جعفر صادق عليه السلام، مؤسسه الأعلمی، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۵۵. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، دارالقلم، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۶. مکارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسي، الشريف الرضي، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۷. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع اول، ۱۳۷۹ هـ.ق.
۵۸. منتهی المطلب في تحقیق المذهب، علامه حلي، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۵۹. منطق الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، نشر دانشگاهی، طهران، طبع اول، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۶۰. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۶۱. نشان از بی نشان ها، علی مقدادی اصفهانی، جمهوری، طهران، طبع سی و هشتم، ۱۳۹۱ هـ.ش.
۶۲. الوافی، فیض کاشانی، مکتبه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، اصفهان، طبع اول، ۱۴۰۶ هـ.ق.

- وسائل الشیعة ➔ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
آثار و آثار
حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين نوري قزوینی قدس الله نفسه الزكية

الف: دوره علوم و معارف اسلام

۱. الله شناسی «سه جلد»
۲. امام شناسی «هجده جلد»
۳. معاد شناسی «ده جلد»
۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم
۵. رساله لُبُّ اللُّبَاب در سیر و سلوک اُولی الألباب
۶. توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی
۷. مهتر تابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربانی علامه سید محمد حسین طباطبائی تبریزی أفاض الله علينا من بركات تربيته
۸. روح مجرد یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم حدّاد أفاض الله علينا من بركات تربيته

۹. رسالۃ بدیعة فی تفسیر آیه: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء... «به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی»
۱۰. رسالۃ نوین دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری
۱۱. رسالۃ حول مسألة رُؤية الهالک
۱۲. وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رسالۃ دولت اسلام و خطبۃ عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری
۱۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»
۱۴. نور ملکوت قرآن «چهار جلد»
۱۵. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنویر یک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
۱۶. رسالۃ نکاحیہ: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین
۱۷. نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی طبع شده به ضمیمهٔ کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان
۱۸. کمعات الحسین برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشہداء أبی عبدالله الحسین علیہ السلام
۱۹. ہدیۃ غدیریہ: دو نامہ سیاه و سپید

ب: سائر مکتوبات

۲۰. تفسیر آیہ مودت: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و نخستین قربانی (حضرت زهرا و فرزندشان حضرت محسن سلام الله علیہما)
۲۱. أنوار الملکوت نور ملکوت روزہ، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصۂ مواعظ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)
۲۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

۲۳. رساله فقهای حکیم طبع شده به ضمیمه کتاب سرالفتوح
۲۴. رساله فی الاجتهاد و التقليد تقریرات درس خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید
۲۵. الخیارات تقریرات درس خارج فقه مکاسب مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث مبحث خیارات
۲۶. القطع و الظن تقریرات درس خارج اصول علامه محقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی رحمه الله علیه در مبحث قطع و ظن

ج: سائر منشورات

۲۷. آیت نور یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من بركات تربته
- این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع آوری گوشه هائی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.
۲۸. نور مجرد «سه جلد» یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من بركات تربته
- این کتاب مجموعه ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله العالی است که در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.
۲۹. جذبه عشق تفسیر آیه شریفه: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
- تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله العالی و بررسی ارزش و ضرورت عشق پروردگار و راههای تحصیل محبت الهی.

۳۰. **گلشن احباب در کیفیت سیر و سلوک اولی الالباب** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله‌العالی در جلسات انس و ذکر خداوند

۳۱. **باده توحید در کربلای عشق** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در دهه اول ماه محرم الحرام سنه ۱۴۱۵ هجریه قمریه

۳۲. **لیالی نور** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در شبهای قدر سنوات ۱۴۱۹، ۱۴۲۲ و ۱۴۲۵ هجریه قمریه

۳۳. **هنالک الولایه** تفسیر آیه شریفه: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ
تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله‌العالی درباره موضوع ولایت الهی و حقیقت و عظمت ولایت و همچنین راه وصول به ولایت.

اکثر این کتب تحت إشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام